



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

جامعہ ساسی

از دیدگاہ قرآن و حدیث

(تفسیر موضوعی المیزان)

بہ اہتمام: سید مہدی امین

با نظارت: دکتر محمد بیستونی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جامعه‌شناسی از دیدگاه قرآن و حدیث

نویسنده:

مهدی امین

ناشر چاپی:

نشر شهر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	جامعه‌شناسی از دیدگاه قرآن و حدیث
۹	مشخصات کتاب
۹	فهرست مطالب
۱۲	تقدیم به
۱۳	متن تأییدیه حضرت آیه‌الله محمد یزدی
۱۳	متن تأییدیه حضرت آیه‌الله مرتضی مقتدایی
۱۳	متن تأییدیه حضرت آیه‌الله سیدعلی اصغر دستغیب‌نماینده محترم خبرگان رهبری در استان فارس
۱۴	مقدمه ناشر
۱۵	مقدمه مؤلف
۱۷	فصل اول: پایه‌های اساسی جامعه اسلامی
۱۷	پایه اول: وحدت و توحید کلمه
۱۷	وحدت و توحید کلمه
۱۸	«وَ اغْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»
۱۸	حدیث ثقلین
۱۹	بانیان اختلاف میان مسلمین
۲۰	نهی از ایجاد تفرقه در جامعه اسلامی
۲۱	دستور دخول در سلم جمعی
۲۳	پایه دوم جامعه اسلامی: امر به معروف و نهی از منکر
۲۳	جامعه اسلامی: امر به معروف و نهی از منکر
۲۵	بهترین امت
۲۶	امر به معروف و نهی از منکر، اولین خصیصه ولایت مؤمنین
۲۷	عفو از بدیها، و امر به معروف و اعراض از جاهلین

- ۲۸ نهی از فحشاء و منکر و بغی
- ۲۹ امر به عدل، احسان، بخشش به خویشان، نهی از فحشاء و منکر و ستمگری
- ۲۹ عدالت
- ۲۹ احسان
- ۳۰ بخشش به خویشان
- ۳۰ پایه سوم جامعه اسلامی: صبر، مقاومت، رابطه
- ۳۰ جامعه اسلامی: صبر، مقاومت، رابطه
- ۳۱ دستور مراقبت و اصلاح نفس و جامعه اسلامی
- ۳۲ جامعه اسلامی تحت محافظت و مراقبت دائم الهی
- ۳۲ پایه چهارم جامعه اسلامی - حفظ و مراقبت از نفوذ دشمنان
- ۳۲ جامعه اسلامی - حفظ و مراقبت از نفوذ دشمنان
- ۳۲ نهی شدید الهی از ولایت محبت یهود و نصاری
- ۳۳ دوستی، وسیله نفوذ تدریجی یهود و نصاری
- ۳۴ دستور اکید برای دوری از استهزا کنندگان دین
- ۳۵ اگر با یهود و نصاری دوستی کنید از آنان خواهید بود!
- ۳۶ جانشینی دوستان خدا بجای دوستان مرتد یهود و نصاری
- ۳۷ تاریخ انحطاط جوامع اسلامی و ارتباط آن با دوستی اهل کتاب
- ۳۹ حکم نهی از ولایت کفار و سرپرستی غیرمؤمنین
- ۴۱ مسئله تقیه و فرق آن با دوستی دشمنان دین
- ۴۱ مجوز تقیه در مقابل دشمنان دین
- ۴۲ روایات مربوط به جواز تقیه در مقابل دشمنان خدا
- ۴۲ اعلام شدت مخافت از خدا برای دوستداران کفار
- ۴۴ اجتناب از آسیب خویشاوندی با دشمنان دین
- ۴۴ نهی از وساطت در حق منافقین و شفاعت در کارهای بد

- شرایط عدم تعرض به کفار ۴۵
- استثناء بر شرایط عدم تعرض ۴۶
- دفع منافذ نفوذ دشمنان دین: منع از تعمیر مساجدالله ۴۶
- نهی از رکون و اعتماد به ستمکاران در دین و حیات دینی ۴۷
- امر به بحث و مجادله با اهل کتاب با نیکوترین طریق ۵۰
- مجادله احسن چیست؟ ۵۰
- نهی از مجادله با ستمگران اهل کتاب ۵۰
- شرایط و آمادگی طرفین به مجادله و مباحثه ۵۰
- دستور احتراز از منافقین ۵۱
- نهی از نفاق و ترک ولایت مؤمنین و قبول ولایت کفار ۵۲
- منافقین در درک اسفل جهنم ۵۳
- فصل دوم: بحثی در اجتماع مورد نظر قرآن ۵۴
- اسلام و اجتماع ۵۴
- اهمیت رابطه بین فرد و اجتماع در اسلام ۵۶
- ضمانت بقا و اجرای سنتهای اجتماعی اسلام ۵۷
- شایستگی دوام نظام اجتماعی اسلام ۵۸
- شعار اجتماع اسلامی: پیروی از حق، نه از اکثریت ۶۰
- ناکار آمدی تمدن غرب در تأمین سعادت فرد و جامعه ۶۴
- منطق اسلام در اداره جامعه و کشور ۶۷
- مفهوم پاداش الهی و اعراض از غیر خدا ۷۰
- راه تحول و تکامل در نظام اسلامی ۷۱
- فصل سوم: اجتماعی بودن تمام شئون اسلامی ۷۴
- در قرآن کریم می‌خوانیم: ۷۴
- غلبه نهائی دین حق و نظام اسلامی بر همه دنیا ۸۰

۸۲	زنده بودن مجتمع اسلامی
۸۲	قوانین اسلام، و سعادت نسل حاضر
۸۴	فصل چهارم: بحثی در آزادی مورد نظر قرآن
۸۴	آزادی فطری
۸۴	محدودیت آزادی
۸۴	آزادی در تمدن غربی
۸۵	آزادی در قوانین اسلام
۸۵	برداشت غلط از مفهوم آزادی در اسلام
۸۶	حد و مرز اعتقادی کشور اسلامی
۸۸	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

جامعه‌شناسی از دیدگاه قرآن و حدیث

مشخصات کتاب

- سرشناسه : امین مهدی ، گردآورنده.
- عنوان و نام پدیدآور : جامعه‌شناسی از دیدگاه قرآن و حدیث / به اهتمام مهدی امین ؛ با نظارت محمد بیستونی.
- مشخصات نشر : تهران : موسسه نشر شهر ، ۱۳۸۷.
- مشخصات ظاهری : ۲۷۰ ص. . م. ۱۴/۵ × ۱۰
- فروست : تفسیر موضوعی المیزان ؛ [ج. ۴۳].
- تفسیر المیزان جوان
- شابک : ۷-۳۶-۵۲۲۱-۶۰۰-۹۷۸
- وضعیت فهرست نویسی : فیپا
- یادداشت : این کتاب بر اساس کتاب "المیزان فی تفسیرالقرآن" تألیف محمدحسین طباطبایی است.
- یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.
- عنوان دیگر : المیزان فی تفسیرالقرآن.
- موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴.
- موضوع : جامعه‌شناسی اسلامی
- شناسه افزوده : بیستونی محمد، ۱۳۳۷ - شناسه افزوده : طباطبایی ، محمدحسین ، ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰. المیزان فی تفسیرالقرآن.
- شناسه افزوده : موسسه نشر شهر
- شناسه افزوده : تفسیر موضوعی المیزان ؛ [ج. ۴۳].
- رده بندی کنگره : BP۹۸ ۱۳۸۷ / الف ۸۳ ت ۷۵ ج. ۴۳
- رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹
- شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۷۸۵۵۵

فهرست مطالب

- موضوع صفحه
- تأییدیه آیه‌الله محمد یزدی رئیس شورایعالی مدیریت حوزه علمیه ۵۰۰۰
- تأییدیه آیه‌الله مرتضی مقتدائی مدیریت حوزه علمیه قم ۶۰۰۰
- تأییدیه آیه‌الله سیدعلی اصغر دستغیب نماینده خبرگان رهبری ۷۰۰۰
- مقدمه ناشر ۸۰۰۰
- مقدمه مؤلف ۱۲۰۰۰
- فصل اول: پایه‌های اساسی جامعه اسلامی ۱۷۰۰۰
- پایه اول: وحدت و توحید کلمه ۱۷۰۰۰
- «وَاَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» ۱۹۰۰۰

(۲۶۲)

حدیث ثقلین ۲۱۰۰۰

بانیان اختلاف میان مسلمین ۲۳۰۰۰

نهی از ایجاد تفرقه در جامعه اسلامی ۲۷۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

دستور دخول در سلم جمعی ۳۱۰۰۰

پایه دوم جامعه اسلامی: امر به معروف و نهی از منکر ۳۷۰۰۰

بهترین امت ۴۵۰۰۰

امر به معروف و نهی از منکر، اولین خصیصه ولایت مؤمنین ۴۸۰۰۰

عفو از بدیها، و امر به معروف و اعراض از جاهلین ۵۱۰۰۰

نهی از فحشاء و منکر و بغی ۵۵۰۰۰

امر به عدل، احسان، بخشش به خویشان، نهی از فحشاء و منکر و ستمگری ۵۸۰۰۰

عدالت ۶۰۰۰۰

احسان ۶۰۰۰۰

(۲۶۳)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

بخشش به خویشان ۶۱۰۰۰

پایه سوم جامعه اسلامی: صبر، مقاومت، مبارزه ۶۳۰۰۰

دستور مراقبت و اصلاح نفس و جامعه اسلامی ۶۶۰۰۰

جامعه اسلامی تحت محافظت و مراقبت دائم الهی ۶۸۰۰۰

پایه چهارم جامعه اسلامی - حفظ و مراقبت از نفوذ دشمنان ۶۹۰۰۰

نهی شدید الهی از ولایت محبت یهود و نصاری ۶۹۰۰۰

دوستی، وسیله نفوذ تدریجی یهود و نصاری ۷۲۰۰۰

دستور اکید برای دوری از استهزا کنندگان دین ۷۶۰۰۰

اگر با یهود و نصاری دوستی کنید از آنان خواهید بود ۸۰!۰۰۰

(۲۶۴)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

جانیشینی دوستان خدا بجای دوستان مرتد یهود و نصاری ۸۳۰۰۰

تاریخ انحطاط جوامع اسلامی و ارتباط آن بادوستی اهل کتاب ۸۷۰۰۰

حکم نهی از ولایت کفار و سرپرستی غیرمؤمنین ۹۴۰۰۰

- مسئله تقیه و فرق آن با دوستی دشمنان دین ۹۸۰۰۰۰
 مجوز تقیه در مقابل دشمنان دین ۱۰۰۰۰۰
 روایات مربوط به جواز تقیه در مقابل دشمنان خدا ۱۰۲۰۰۰
 اعلام شدت مخافت از خدا برای دوستان کفار ۱۰۳۰۰۰
 اجتناب از آسیب خویشاوندی با دشمنان دین ۱۰۹۰۰۰
 نهی از وساطت در حق منافقین و شفاعت در کارهای بد ۱۱۱۰۰۰
 (۲۶۵)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

- شرایط عدم تعرض به کفار ۱۱۳۰۰۰
 استثناء بر شرایط عدم تعرض ۱۱۶۰۰۰
 دفع منافذ نفوذ دشمنان دین: منع از تعمیر مساجد الله ۱۱۸۰۰۰
 نهی از رکون و اعتماد به ستمکاران در دین و حیات دینی ۱۲۱۰۰۰
 امر به بحث و مجادله با اهل کتاب با نیکوترین طریق ۱۳۰۰۰۰
 مجادله احسن چیست ۱۳۱۴۰۰۰
 نهی از مجادله با ستمگران اهل کتاب ۱۳۲۰۰۰
 شرایط و آمادگی طرفین به مجادله و مباحثه ۱۳۳۰۰۰
 دستور احتراز از منافقین ۱۳۴۰۰۰
 (۲۶۶)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

- نهی از نفاق و ترک ولایت مؤمنین و قبول ولایت کفار ۱۳۹۰۰۰
 منافقین در درک اسفل جهنم ۱۴۱۰۰۰
 فصل دوم: بحثی در اجتماع مورد نظر قرآن ۱۴۴۰۰۰
 اسلام و اجتماع ۱۴۴۰۰۰
 اهمیت رابطه بین فرد و اجتماع در اسلام ۱۵۰۰۰۰
 ضمانت بقا و اجرای سنتهای اجتماعی اسلام ۱۵۴۰۰۰
 شایستگی دوام نظام اجتماعی اسلام ۱۵۷۰۰۰
 شعار اجتماع اسلامی: پیروی از حق، نه از اکثریت ۱۶۶۰۰۰
 ناکار آمدی تمدن غرب در تأمین سعادت فرد و جامعه ۱۸۱۰۰۰
 (۲۶۷)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

- منطق اسلام در اداره جامعه و کشور ۱۹۲۰۰۰
- مفهوم پاداش الهی و اعراض از غیر خدا ۱۹۹۰۰۰
- راه تحول و تکامل در نظام اسلامی ۲۰۴۰۰۰
- فصل سوم: اجتماعی بودن تمام شئون اسلامی ۲۱۴۰۰۰
- غلبه نهائی دین حق و نظام اسلامی بر همه دنیا ۲۳۴۰۰۰
- زنده بودن مجتمع اسلامی ۲۴۱۰۰۰
- قوانین اسلام، و سعادت نسل حاضر ۲۴۲۰۰۰
- فصل چهارم: بحثی در آزادی مورد نظر قرآن ۲۴۸۰۰۰
- آزادی فطری ۲۴۸۰۰۰
- (۲۶۸)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

محدودیت آزادی ۲۴۹۰۰۰

آزادی در تمدن غربی ۲۵۰۰۰۰

آزادی در قوانین اسلام ۲۵۱۰۰۰

برداشت غلط از مفهوم آزادی در اسلام ۲۵۳۰۰۰

حد و مرز اعتقادی کشور اسلامی ۲۵۷۰۰۰

(۲۶۹)

مجموعه تفسیر المیزان با حمایت مؤسسه عترت فاطمی چاپ و منتشر شده است که بدین وسیله از مدیران و کارکنان مؤسسه یاد شده تشکر و قدردانی می‌شود.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

تقدیم به

إِلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ
 رَسُولِ اللَّهِ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ إِلَى مَوْلَانَا
 وَ مَوْلَى الْمُؤَحَّدِينَ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى بَضْعِهِ
 الْمُصْطَفَى وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ إِلَى سَيِّدِي
 شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، السَّبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ إِلَى الْأَيْمَةِ الشَّعْبَةِ
 الْمُعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ لِأَسِيْمَا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ وَارِثِ عُلُومِ
 الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، الْمَعْدَّةَ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ وَ الْمُدْخِرِ لِأَحْيَاءِ الْفَرَائِضِ وَ مَعَالِمِ الدِّينِ ،
 الْحُجَّجَةِ بْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرْجَهُ الشَّرِيفَ فَيَا مُعَزَّ
 الْأَوْلِيَاءِ وَ يَأْمُدُّ الْأَعْدَاءَ أَيُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ قَدْ مَسَّنَا
 وَ أَهْلَنَا الضَّرَّ فِي غَيْبَتِكَ وَ فِرَاقِكَ وَ جِنْنَا بِبِضَاعِهِ

مُزْجَاهٍ مِنْ وِلَائِكَ وَمَحَبَّتِكَ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ مِنْ مَنَّكَ وَ
فَضْلِكَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا بِنَظَرِهِ رَحْمَةً مِنْكَ
إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ
(۴)

متن تأییدیه حضرت آیه‌الله محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری و رییس شورای عالی مدیریت حوزه علمیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قرآن کریم این بزرگ‌ترین هدیه آسمانی و عالی‌ترین چراغ هدایت که خداوند عالم به وسیله آخرین پیامبرش برای بشریت فر فرستاده است؛ همواره انسان‌ها را دستگیری و راهنمایی نموده و می‌نماید. این انسان‌ها هستند که به هر مقدار بیشتر با این نور و رحمت ارتباط برقرار کنند بیشتر بهره می‌گیرند. ارتباط انسان‌ها با قرآن کریم با خواندن، اندیشیدن، فهمیدن، شناختن اهداف آن شکل می‌گیرد. تلاوت، تفکر، دریافت و عمل انسان‌ها به دستورالعمل‌های آن، سطوح مختلف دارد. کارهایی که برای تسهیل و روان و آسان کردن این ارتباط انجام می‌گیرد هر کدام به نوبه خود ارزشمند است. کارهای گوناگونی که دانشمند محترم جناب آقای دکتر بیستونی برای نسل جوان در جهت این خدمت بزرگ و امکان ارتباط بهتر نسل جوان با قرآن انجام داده‌اند؛ همگی قابل تقدیر و تشکر و احترام است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصیه می‌کنم که از این آثار بهره‌مند شوند. توفیقات بیش از پیش ایشان را از خداوند متعال خواهانم.

محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری ۱/۲/۱۳۸۸

(۵)

متن تأییدیه حضرت آیه‌الله مرتضی مقتدایی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

توفیق نصیب گردید از مؤسسه قرآنی تفسیر جوان بازدید داشته باشم و مواجه شدم با یک باغستان گسترده پر گل و متنوع که به‌طور یقین از معجزات قرآن است که این ابتکارات و روش‌های نو و جالب را به ذهن یک نفر که باید مورد عنایت ویژه قرار گرفته باشد القاء نماید تا بتواند در سطح گسترده کودکان و جوانان و نوجوانان و غیرهم را با قرآن مجید مأنوس به‌طوری که مفاهیم بلند و باارزش قرآن در وجود آنها نقش بسته و روش آنها را الهی و قرآنی نماید و آن برادر بزرگوار جناب آقای دکتر محمد بیستونی است که این توفیق نصیب ایشان گردیده و ذخیره عظیم و باقیات الصالحات جاری برای آخرت ایشان هست. به امید این که همه اقدامات با خلوص قرین و مورد توجه ویژه حضرت بقیت‌الله‌الاعظم ارواحنا فداه باشد.

مرتضی مقتدایی

به تاریخ یوم شنبه پنجم ماه مبارک رمضان المبارک ۱۴۲۷

(۶)

متن تأییدیه حضرت آیه‌الله سیدعلی اصغر دستغیب‌نماینده محترم خبرگان رهبری در استان فارس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (۸۹ / نحل)

تفسیر المیزان گنجینه گرانبھائی است که به مقتضای این کریمه قرآنی حاوی جمیع موضوعات و عناوین مطرح در زندگی انسان‌ها می‌باشد. تنظیم موضوعی این مجموعه نفیس اولاً موجب آن است که هر کس عنوان و موضوع مدنظر خویش را به سادگی پیدا کند و ثانیاً زمینه مناسبی در راستای تحقیقات موضوعی برای پژوهشگران و اندیشمندان جوان حوزه و دانشگاه خواهد بود.

این توفیق نیز در ادامه برنامه‌های مؤسسه قرآنی تفسیر جوان در تنظیم و نشر آثار قرآنی مفسرین بزرگ و نامی در طول تاریخ اسلام، نصیب برادر ارزشمندم جناب آقای دکتر محمد بیستونی و گروهی از همکاران قرآن‌پژوه ایشان گردیده است. امیدوارم همچنان از توفیقات و تأییدات الهی برخوردار باشند.

سیدعلی اصغر دستغیب

۲۸/۹/۸۶

(۷)

مقدمه ناشر

براساس پژوهشی که در مؤسسه قرآنی تفسیر جوان انجام شده، از صدر اسلام تاکنون حدود ۱۰/۰۰۰ نوع تفسیر قرآن کریم منتشر گردیده است که بیش از ۹۰٪ آنها به دلیل پرحجم بودن صفحات، عدم اعرابگذاری کامل آیات و روایات و کلمات عربی، نثر و نگارش تخصصی و پیچیده، قطع بزرگ کتاب و... صرفاً برای «متخصصین و علاقمندان حرفه‌ای» کاربرد داشته و افراد عادی جامعه به ویژه «جوانان عزیز» آنچنان که شایسته است نمی‌توانند از این قبیل تفاسیر به راحتی استفاده کنند.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان ۱۵ سال برای ساده‌سازی و ارائه تفسیر موضوعی و کاربردی در کنار تفسیر ترتیبی تلاش‌های گسترده‌ای را آغاز نموده است که چاپ و انتشار تفسیر جوان (خلاصه ۳۰ جلدی تفسیر نمونه، قطع جیبی) و تفسیر نوجوان (۳۰ جلدی، قطع جیبی کوچک) و بیش از یکصد تفسیر موضوعی دیگر نظیر باستان‌شناسی قرآن کریم، رنگ‌شناسی، شیطان‌شناسی، هنرهای دستی، ملکه گمشده و شیطانی همراه، موسیقی،

(۸)

تفاسیر گرافیکی و... بخشی از خروجی‌های منتشر شده در همین راستا می‌باشد.

کتابی که ما و شما اکنون در محضر نورانی آن هستیم حاصل تلاش ۳۰ ساله «استادارجمند جناب آقای سیدمهدی امین» می‌باشد. ایشان تمامی مجلدات تفسیر المیزان را به دقت مطالعه کرده و پس از فیش برداری، مطالب را «بدون هیچ گونه دخل و تصرف در متن تفسیر» در هفتاد عنوان موضوعی تفکیک و برای نخستین بار «مجموعه ۷۰ جلدی تفسیر موضوعی المیزان» را تدوین نموده که هم به صورت تک موضوعی و هم به شکل دوره‌ای برای جوانان عزیز قابل استفاده کاربرد است.

«تفسیر المیزان» به گفته شهید آیه‌الله مطهری (ره) «بهترین تفسیری است که در میان شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است». «المیزان» یکی از بزرگ‌ترین آثار علمی علامه طباطبائی (ره)، و از مهم‌ترین تفاسیر جهان اسلام و به حق در نوع خود کم‌نظیر و مایه مباهات و افتخار شیعه است. پس از تفسیر تبیان شیخ طوسی (م ۴۶۰هـ) و مجمع‌البیان شیخ طبرسی (م ۵۴۸هـ) بزرگ‌ترین و جامع‌ترین تفسیر شیعی و از نظر قوت علمی و

مقدمه ناشر (۹)

مطلوبیت روش تفسیری، بی‌نظیر است. ویژگی مهم این تفسیر به کارگیری تفسیر قرآن به قرآن و روش عقلی و استدلالی است.

این روش در کار مفسّر تنها در کنار هم گذاشتن آیات برای درک معنای واژه خلاصه نمی‌شود، بلکه موضوعات مشابه و مشترک در سوره‌های مختلف را کنار یکدیگر قرار می‌دهد، تحلیل و مقایسه می‌کند و برای درک پیام آیه به شیوه تدبّری و اجتهادی توسل می‌جوید.

یکی از ابعاد چشمگیر میزان، جامعه‌گرایی تفسیر است. بی‌گمان این خصیصه از اندیشه و گرایش‌های اجتماعی علامه طباطبائی (ره) برخاسته است و لذا به مباحثی چون حکومت، آزادی، عدالت اجتماعی، نظم اجتماعی، مشکلات امت اسلامی، علل عقب ماندگی مسلمانان، حقوق زن و پاسخ به شبهات مارکسیسم و ده‌ها موضوع روز، روی آورده و به‌طور عمیق مورد بحث و بررسی قرار داده است.

شیوه مرحوم علامه به این شرح است که در آغاز، چند آیه از یک سوره را می‌آورد و آیه، آیه، نکات لغوی و بیانی آن را شرح می‌دهد و پس از آن، تحت عنوان بیان آیات که شامل مباحث (۱۰) جامعه‌شناسی

موضوعی است به تشریح آن می‌پردازد.

ولی متأسفانه قدر و ارزش این تفسیر در میان نسل جوان ناشناخته مانده است و بنده در جلسات فراوانی که با دانشجویان یا دانش‌آموزان داشته‌ام همواره نیاز فراوان آنها را به این تفسیر دریافته‌ام و به همین دلیل نسبت به همکاری با جناب آقای سید مهدی امین اقدام نموده‌ام.

امیدوارم این قبیل تلاش‌های قرآنی ما و شما برای روزی ذخیره شود که به جز اعمال و نیات خالصانه، هیچ چیز دیگری کارساز نخواهد بود.

دکتر محمد بیستونی

رئیس مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

تهران - تابستان ۱۳۸۸

مقدمه ناشر (۱۱)

مقدمه مؤلف

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ

فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

این قرآنی است کریم

در کتابی مکنون

که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد!

(۷۷ - ۷۹ / واقعه)

این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یا فرهنگ معارف قرآن است که از «تفسیر میزان» انتخاب و تلخیص، و بر حسب موضوع طبقه‌بندی شده است.

در تقسیم‌بندی به عمل آمده از موضوعات قرآن کریم قریب ۷۰ عنوان مستقل به دست آمد. هر یک از این موضوعات اصلی، عنوان مستقلی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هر

(۱۲)

فصل نیز به سرفصل‌هایی تقسیم شد. در این سرفصل‌ها آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی، طبقه‌بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت‌انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد. در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار عنوان یا سرفصل بالغ گردید. از لحاظ زمانی: کار انتخاب مطالب و فیش‌برداری و تلخیص و نگارش، از اواخر سال ۱۳۵۷ شروع و حدود ۳۰ سال دوام داشته، و با توفیق الهی در لیالی مبارکه قدر سال ۱۳۸۵ پایان پذیرفته و آماده چاپ و نشر گردیده است. هدف از تهیه این مجموعه و نوع طبقه‌بندی مطالب در آن، تسهیل مراجعه به شرح و تفسیر آیات و معارف قرآن شریف، از جانب علاقمندان علوم قرآنی، مخصوصاً محققین جوان است که بتوانند اطلاعات خود را از طریق بیان مفسری بزرگ چون علامه فقید آیه الله طباطبایی دریافت کنند، و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشن داشته باشند.

مقدمه مؤلف (۱۳)

سال‌های طولانی، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهیم قرآن شریف می‌آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین‌مان قرار می‌گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید جواب می‌دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قدس الله سره الشریف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حل شد و جوابی را که لازم بود می‌توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتماد فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می‌نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود. لذا این ضرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه‌بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائرةالمعارف در دسترس همه دین‌دوستان قرار گیرد. این همان انگیزه‌ای بود که موجب تهیه این مجلدات گردید. بدیهی است این مجلدات شامل تمامی جزئیات سوره‌ها و آیات الهی قرآن نمی‌شود، بلکه سعی شده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار

جامعه‌شناسی (۱۴)

به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

اصول این مطالب با توضیح و تفصیل در «تفسیر المیزان» موجود است که خواننده می‌تواند برای پی‌گیری آن‌ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هر مطلب با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آیه مورد استناد در هر مطلب قید گردیده است.

ذکر این نکته لازم است که چون ترجمه تفسیر المیزان به صورت دو مجموعه ۲۰ جلدی و ۴۰ جلدی منتشر شده بهتر است در صورت نیاز به مراجعه به ترجمه المیزان، بر اساس ترتیب عددی آیات قرآن به سراغ جلد مورد نظر خود، صرف نظر از تعداد مجلدات بروید. و مقدر بود که کار نشر چنین مجموعه آسمانی در مؤسسه‌ای انجام گیرد که با هدف نشر معارف قرآن شریف، به صورت تفسیر، مختص نسل جوان، تأسیس شده باشد، و استاد مسلم، جناب آقای دکتر محمد بیستونی، اصلاح و تنقیح و نظارت همه‌جانبه بر این مجموعه قرآنی شریف را به عهده گیرد.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان با ابتکار و سلیقه نوین، و به منظور تسهیل در رساندن

مقدمه مؤلف (۱۵)

پیام آسمانی قرآن مجید به نسل جوان، مطالب قرآنی را به صورت کتاب‌هایی در قطع جیبی منتشر می‌کند. این ابتکار در نشر همین مجلدات نیز به کار رفته، تا مطالعه آن در هر شرایط زمانی و مکانی، برای جوانان مشتاق فرهنگ

الهی قرآن شریف، ساده و آسان گردد...

و ما همه بندگانی هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست، و آنچه انجام شده و می‌شود، همه از جانب اوست! و صلوات خدا بر محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این وظیفه الهی بودند، و بر علامه فقید آیه‌الله طباطبایی و اجداد او، و بر همه وظیفه‌داران این مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد، که مسلمان شایسته‌ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت اسلام واقعی پرورش دادند!

لیله قدر سال ۱۳۸۵

سید مهدی حبیبی امین

(۱۶) جامعه‌شناسی

فصل اول: پایه‌های اساسی جامعه اسلامی

پایه اول: وحدت و توحید کلمه

وحدت و توحید کلمه

«وَاَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»

«و همگی به وسیله حبل خدا خویشتن را حفظ کنید و متفرق نشوید و نعمت خدا بر خویشتن را بیاد آرید، بیاد آرید که با یکدیگر دشمن بودید و او بین دلهایتان الفت برقرار کرد و در نتیجه نعمت او برادر شدید، و در حالی که بر لبه پرتگاه آتش بودید، او شما را از آن پرتگاه نجات داد، خدای تعالی این چنین آیات

(۱۷)

خود را برایتان بیان می‌کند تا شاید راه پیدا کنید.» (۱۰۳ / آل‌عمران)

اسلام برای تأمین سعادت دنیا و آخرت بشر اصلاحات خود را از دعوت به توحید شروع کرد، تا تمامی افراد بشر یک خدا را بپرستند، و آن‌گاه قوانین خود را بر همین اساس تشریح نمود و تنها به تعدیل خواست‌ها و اعمال اکتفا نکرد، بلکه آن را با قوانینی عبادی تکمیل نمود و نیز معارفی حقه و اخلاق فاضله را بر آن اضافه کرد.

آن‌گاه ضمانت اجرا را در درجه اول به عهده حکومت اسلامی و در درجه دوم به عهده جامعه نهاد، تا تمامی افراد جامعه با تربیت صالحه علمی و عملی و با داشتن حق امر به معروف و نهی از منکر در کار حکومت نظارت کنند.

و از مهم‌ترین مزایا که در این دین به چشم می‌خورد ارتباط تمامی اجزای اجتماع به یکدیگر است، ارتباطی که باعث وحدت کامل بین آنان می‌شود، به این معنا که روح توحید در فضائل اخلاقی که این آئین بدان دعوت می‌کند ساری و روح اخلاق نامبرده در

(۱۸) جامعه‌شناسی

اعمالی که مردم را بدان تکلیف فرموده جاری است، در نتیجه تمامی اجزای دین اسلام بعد از تحلیل به توحید بر می‌گردد و توحیدش بعد از تجزیه به صورت آن اخلاق و آن اعمال جلوه می‌کند، همان روح توحید اگر در قوس نزول قرار گیرد، آن اخلاق و اعمال می‌شود و اخلاق و اعمال نامبرده در قوس صعود همان روح توحید می‌شود، همچنانکه قرآن کریم فرمود:

«...إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ...» (۱۰ / فاطر)

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»

اعتصام به خدا و رسول، اعتصام بحبل الله است، یعنی آن رابط و واسطه‌ای که بین عبد و رب را به هم وصل می‌کند، و آسمان را به زمین مرتبط می‌سازد، چون اعتصام به خدا و رسول، اعتصام به کتاب خدا است که عبارت است از وحیی که از آسمان به زمین می‌رسد. و اگر خواستی، می‌توانی این‌طور بگوئی: حبل الله همان قرآن و

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا (۱۹)

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

قرآن کریم، فرد را به حق تقوا و اسلام ثابت دعوت می‌کند و می‌فرماید: «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ...» (۱۰۲ / آل عمران) این آیه شریفه متعرض حکم تک، تک افراد است که مراقب باشند حق تقوا را به دست آورده و جز با اسلام نگیرند، ولی آیه مورد بحث متعرض حکم جماعت مجتمع است و می‌فرماید: «جمیعاً» و نیز می‌فرماید: «وَلَا تَفَرَّقُوا!»

پس این دو آیه همان‌طور که فرد را بر تمسک به کتاب و سنت سفارش می‌کنند به مجتمع اسلامی نیز دستور می‌دهند که به کتاب و سنت معتصم شوند.

«... وَادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا...» (۱۰۳ / آل عمران)

خدای تعالی در آیه شریفه، دو دلیل بر لزوم «اعتصام به حبل الله و عدم تفرقه آورده یکی در جمله «إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً...» و دوم در جمله: «وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ...» دلیل اول مبتنی است بر اصل تجربه، و اینکه خود شما در سابق با

(۲۰) جامعه‌شناسی

یکدیگر دشمن بودید، و تلخی‌های دشمنی را چشیدید، و خدا شما را از آن نجات داد، و دلیل دوم مبتنی است بر بیانی عقلی که بزودی خواهد آمد.

و اگر در جمله «فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا...» دوباره کلمه نعمت را ذکر کرد، برای این بود که به امتنانی اشاره کرده باشد که جمله: «ادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ...» بر آن دلالت داشت و مراد از نعمت همان الفتی است که نام برده، پس مراد به اخوتی هم که این نعمت آن را محقق ساخته همان تألف قلوب است.

حدیث ثقلین

و در الدُّرِّ الْمَثُورِ است که طبرانی از زید بن ارقم روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: من پیشرو شمایم، و قبل از شما از دنیا می‌روم و شما بعداً بر لبه حوض بر من وارد می‌شوید. پس مراقب باشید، بعد از من چگونه با ثقلین رفتار کنید. شخصی پرسید: یا رسول الله ثقلین کدامند؟ فرمود: ثقل بزرگ‌تر کتاب خدای عزوجل است که حدیث ثقلین (۲۱)

یک سرش به دست خدا و سر دیگرش به دست شما است، پس بعد از من به آن تمسک جوئید که اگر تمسک کنید نه از بین می‌روید و نه گمراه می‌شوید و ثقل کوچکتر عترت من است.

و این دو ثقل هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من درآیند و من این معنا را برای آن دو از پروردگارم درخواست کرده‌ام، پس مبادا از آن دو جلو بیفتید، که اگر چنین کنید هلاک خواهید شد و مبادا به آن دو چیزی تعلیم بدهید که آن دو از شما عالم‌ترند.

مؤلف: حدیث شریف ثقلین از اخبار متواتری است که شیعه و سنی در نقل و روایت آن اتفاق دارند، و ما در اول سوره گفتیم که بعضی از علمای حدیث عدد راویان آن را از میان صحابه تا سی و پنج راوی - چه از مردان و چه از زنان -

رسانده و جمعیت کثیری از راویان و اهل حدیث آن را روایت کرده‌اند.

(۲۲) جامعه‌شناسی

بانیان اختلاف میان مسلمین

مرحوم صدوق در خصال به سند خود از سلمان بن مهران، از جعفر بن محمد علیه‌السلام از پدران بزرگوارش، از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت آورده که فرمود: من از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که می‌فرمود: امت موسی بعد از آن جناب به هفتاد و یک فرقه متفرق شدند، یک فرقه از آنها اهل نجات‌اند، و هفتاد فرقه در آتشند، و امت عیسی بعد از آن جناب به هفتاد و دو فرقه متفرق شدند، یک فرقه از آنها اهل نجاتند و هفتاد و یک فرقه در آتشند.

و امت من به زودی به هفتاد و سه فرقه متفرق می‌شوند یک فرقه از آنها اهل نجاتند و هفتاد و دو فرقه در آتشند. **الذُّرُّ الْمُنْتَوِّرُ** می‌گوید: ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و حاکم (وی حدیث را صحیح دانسته)، از ابی هریره روایت کرده‌اند که گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: یهود بر هفتاد و

بانیان اختلاف میان مسلمین (۲۳)

یک فرقه متفرق شدند، و نصارا به هفتاد و دو فرقه متفرق شدند و امت من به هفتاد و سه فرقه متفرق می‌شوند. و در صحیح بخاری و صحیح مسلم از انس روایت شده که گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: به زودی مردانی از همین هائی که مصاحب من هستند، در کنار حوض بر من وارد می‌شوند و همین که نزدیک می‌شوند، از ناحیه خدای تعالی دستگیرشان نموده و به سرعت می‌برند. من در آن حال می‌گویم: ای پروردگار من، این‌ها اصحاب من هستند و به‌طور قطع جواب گفته می‌شود: مگر نمی‌دانی که این‌ها بعد از رحلت تو چه حادثه‌ها پدید آوردند؟

و باز در آن دو صحیح و از ابی هریره روایت آمده که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: روز قیامت جمعی از اصحاب من بر من وارد می‌شوند - و یا فرمود جمعی از امتم - و از ناحیه خدای تعالی طرد می‌شوند، من عرضه می‌دارم: پروردگارا این‌ها اصحاب منند،

(۲۴) جامعه‌شناسی

خدای عزوجل می‌فرماید: مگر اطلاع نداری که بعد از رحلت چه حادثه‌ها پدید آوردند، این‌ها به‌طور قهقرا به عقب برگشتند و همین باعث شد که امروز طرد شوند.

مؤلف: این حدیث هم از احادیث مشهور است، و هر دو فریق یعنی شیعه و سنی آنرا در صحاح و جوامع خود از عده‌ای از صحابه از قبیل ابن مسعود، و انس، و سهل بن ساعد و ابی هریره و ابی سعید خدری و عایشه و ام سلمه، و اسماء دختر ابی بکر و غیر ایشان نقل کرده‌اند و شیعه هم آن را از بعضی از ائمه اهل بیت علیه‌السلام روایت کرده‌اند.

با در نظر داشتن زیادی و تفنن این روایت که مطلب را با عباراتی گوناگون اداء کرده‌اند، خود شاهد و مصدق نظریه‌ای است که ما آن را از ظاهر آیات کریمه استفاده کردیم، حوادثی هم که بعد از رحلت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و حتی قبل از آن یکی پس از دیگری رخ داد، و فتنه‌هایی که به‌پا شد، همه مصدق این روایت است.

و در **الذُّرُّ الْمُنْتَوِّرُ** است که حاکم - وی حدیث را صحیح دانسته - از پسر

بانیان اختلاف میان مسلمین (۲۵)

عمر روایت آورده که گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: کسی که یک و جب از جماعت خارج شود، قلاده اسلام را از گردن خود باز کرده مگر آنکه دو باره به جماعت برگردد و کسی که از دنیا برود در حالی که در تحت رهبری کسی

که جامعه را رهبری کند نباشد به مرگ جاهلیت مرده است (مرگ او مرگ جاهلیت است). مؤلف: این روایت هم از حیث مضمون از روایات مشهور است، شیعه و سنی هر دو طایفه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که فرمود: کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است.

و از کتاب جامع الاصول حکایت شده که از ترمذی و سنین ابی داود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: پیوسته و دائم، طایفه‌ای از امت من بر حقند. (۱)

۱- المیزان ج ۳: ص ۵۷۲.

(۲۶) جامعه‌شناسی

نهی از ایجاد تفرقه در جامعه اسلامی

«وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا»

«و هر کس بعد از آنکه حق برایش روشن شد مخالفت رسول کند و روشی غیر راه مؤمنین اتخاذ نماید، وی را به همان وضعی که دوست دارد واگذاریم و به جهنم در آریم که چه بد سرانجامی است!» (۱۱۵ / نساء)

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَالًّا بَعِيدًا»

«خدا به هیچ وجه نمی‌بخشد که به او شرک آورند، و گناهان کوچکتر

نهی از ایجاد تفرقه در جامعه اسلامی (۲۷)

از آن را از هر کس بخواهد می‌بخشد و هر که به خدا شرک بورزد به گمراهی افتاده است.» (۱۱۶ / نساء)

مشاقه کردن با رسول خدا، آن هم بعد از آن که راه هدایت روشن و مشخص شده معنایی جز مخالفت کردن با رسول، و از اطاعتش سرپیچی کردن ندارد. چون اطاعت رسول، اطاعت خدای تعالی است - «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (۸۰ / نساء)

پس سبیل مؤمنین بدان جهت که بر ایمان به خدا اجتماع کرده جامعه‌ای تشکیل می‌دهد، همان اجتماع بر اطاعت خدا و رسول است. راه مؤمنین عبارت است از اجتماع بر اطاعت رسول. چون حافظ وحدت سبیل مؤمنین همان اطاعت رسول است. و وقتی به حکم آیات راه خدا عبارت است، از راه تقوا و مؤمنین عبارتند: از کسانی که به سوی این راه دعوت شده‌اند، در نتیجه سبیل این مؤمنین در حالی که اجتماعی تشکیل داده‌اند عبارت است از سبیل تعاون بر تقوا - «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ» (۲ / مائده)

این آیه به طوری که ملاحظه می‌کنید، از معصیت خدای تعالی و شق عصای اجتماعی اسلام و یا به عبارتی ایجاد تفرقه در آن را نهی می‌کند.

(۲۸) جامعه‌شناسی

باین افراد دو نوع معامله می‌شود: «نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ» و «نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ» و نیز دلالت دارد بر اینکه هر دو معامله یکی است، یک امر الهی است که قسمتی از آن - که قسمت آغاز آن باشد - در دنیا جریان می‌یابد و آن مسأله «تَوَلَّيْتَ مَا تَوَلَّىٰ» است و قسمت دیگرش در آخرت بروز می‌کند و آن مسأله «إِضْلَاءٍ فِي جَهَنَّمَ» است، که بدبازگشت گاهی است.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ...» این آیه دلالت می‌کند بر اینکه مشاقه و دشمنی با رسول، شرک به خدای عظیم است، و اینکه خدای تعالی این گناه را که به وی شرک بورزند نمی‌آمرزد، وای بسا این معنا از آیات شریفه زیر نیز استفاده شود که می‌فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقَّوَالرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَن يُضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيُجِيبُ أَعْمَالَهُمْ» (۳۲ / محمد)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ» (۳۳ / محمد)

نهی از ایجاد تفرقه در جامعه اسلامی (۲۹)

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَرَاءُ فَلَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ» (۳۴ / محمد)

چون ظاهر آیه سوم این است که می‌خواهد مضمون آیه دوم که به اطاعت خدا و اطاعت کردن از رسول امر می‌کند را تعلیل کند، در نتیجه بفهماند که خروج از اطاعت خدا و طاعت رسول او، کفری است که هرگز آمرزیده نمی‌شود، و این را هم به حکم آیاتی دیگر می‌دانیم که کفری که هرگز آمرزیده نمی‌شود، شرک به خدا است.

الحاق جمله « وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ » به جمله «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» به این منظور بوده که بیان را تکمیل کند و عظمت این مصیبت شوم یعنی مشاقه و دشمنی با رسول را بفهماند!! (۱)

۱-المیزان ج: ۵ ص: ۱۳۱ .

(۳۰) جامعه‌شناسی

دستور دخول در سلم جمعی

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید بدون هیچ اختلافی همگی تسلیم خدا شوید و زنها گامهای شیطان را پیروی نکنید که او برای شما دشمنی آشکار است،» (۲۰۸ / بقره)

«فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»

«پس اگر بعد از این همه آیات روشن که برایتان آمد داخل در سلم نگردید و باز هم پیروی گامهای شیطان کنید بدانید که خدا غالبی شکست‌ناپذیر و حکیمی است که هر حکمی در باره شما براند به مقتضای حکمت می‌راند.» (۲۰۹ / بقره)

این آیات راه تحفظ و نگهداری وحدت دینی در جامعه انسانی را بیان می‌کند، و آن این است که مسلمانان داخل در سلم شوند، و تنها آن سخنانی که قرآن تجویز کرده بگویند، و آن طریقه عملی را که قرآن نشان داده پیش گیرند، که وحدت

دستور دخول در سلم جمعی (۳۱)

دینی از بین نمی‌رود، و سعادت دو سرای انسان‌ها رخت نمی‌بندد، و هلاکت به سراغ هیچ قومی نمی‌رود مگر به خاطر خارج شدن از سلم، و تصرف در آیات خدا، و جابجا کردن آنها، که در امت بنی‌اسرائیل و امتهای گذشته دیگر دیده شده، و به زودی نظیر آن هم در این امت جریان خواهد یافت.

ولی خدای تعالی این امت را وعده نصرت داده و فرموده: «أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ!» (۲۱۴ / بقره)

کلمات سلم و اسلام و تسلیم هر سه به یک معنا است و کلمه «کافه» یعنی همگی، مانند کلمه «جمیعا» تأکید را افاده می‌کند، و چون خطاب به مؤمنین بود و مؤمنین مأمور شده‌اند همگی داخل در سلم شوند پس در نتیجه امر در آیه مربوط به همگی و به یک یک افراد جامعه است، هم بر یک یک افراد واجب است و هم بر جمیع که در دین خدا چون و چرا نکنند، و تسلیم امر خدا و رسول او گردند.

و نیز از آنجائی که خطاب به خصوص مؤمنین شده، آن سلمی هم که به سویس

(۳۲) جامعه‌شناسی

دعوت کرده به معنای تسلیم در برابر خدا و رسول شدن است، و امری است متعلق به مجموع امت و به فرد فرد آنان، پس هم بر یک یک مؤمنین واجب است و هم بر مجموع آنان.

پس سلمی که بدان دعوت شده‌اند عبارت شد از تسلیم شدن برای خدا، بعد از ایمان به او.

پس بر مؤمنین واجب است امر را تسلیم خدا کنند، و برای خود صلاح دید و استبداد به رأی قائل نباشند و به غیر آن طریقی که خدا و رسول بیان کرده‌اند طریقی دیگر اتخاذ نمایند، که هیچ قومی هلاک نشد مگر به خاطر همین که راه خدا را رها کرده، راه هوای نفس را پیمودند، راهی که هیچ دلیلی از ناحیه خدا بر آن نداشتند، و نیز حق حیات و سعادت جدی و حقیقی از هیچ قومی سلب نشد مگر به خاطر این که در اثر پیروی هوای نفس ایجاد اختلاف کردند.

دستور دخول در سلم جمعی (۳۳)

از این جا روشن می‌گردد که مراد از پیروی خطوات شیطان، پیروی او در تمامی دعوت‌های او به باطل نیست، بلکه منظور پیروی او است در دعوت‌هایی که به عنوان دین می‌کند، و باطلی را که اجنبی از دین است زینت داده و در لفافه زیبای دین می‌پیچد، و نام دین بر آن می‌گذارد، و انسان‌های جاهل هم بدون دلیل آنرا می‌پذیرند، و علامت شیطانی بودن آن این است که خدا و رسول در ضمن تعالیم دینی خود نامی از آن نبرده باشند.

و از خصوصیات سیاق کلام و قیود آن این معنا نیز استفاده می‌شود، که خطوات شیطان تنها آن گام‌هایی از شیطان است، که در طریقه و روش پیروی شود.

و اگر فرض کنیم که این پیروی کننده مؤمن باشد - که طریقه او همان طریقه ایمان است لاجرم طریقه چنین مؤمنی طریقه شیطانی در ایمان است، و وقتی بر هر مؤمنی دخول در سلم واجب باشد، قهرا هر طریقی که بدون سلم طی کند خطوات شیطان

(۳۴) جامعه‌شناسی

و پیروی از آن پیروی از خطوات شیطان خواهد بود.

پس این آیه شریفه نظیر آیه: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ إِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (۱۶۸ و ۱۶۹ / بقره) خواهد بود.

و نیز نظیر آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (۲۱ / نور)

و باز نظیر آیه: «كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» می‌باشد.

فرق میان این آیات و آیه مورد بحث این است که در آیه مورد بحث به خاطر کلمه کافه دعوت متوجه به جماعت شده و در آیات نامبرده این خصوصیت نیست، پس آیه مورد بحث در معنای آیه: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» و آیه: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ»

دستور دخول در سلم جمعی (۳۵)

عَنْ سَبِيلِهِ» (۱۵۳/انعام) است، که خطاب متوجه جامعه اسلام و مجموعه افراد شده است.

از آیه شریفه بالا استفاده می‌شود که اسلام تمامی احکام و معارفی را که مورد حاجت بشر است و صلاح مردم را تأمین می‌کند تکفل کرده است.

«فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ» «زَلَلْتُمْ» به معنای لغزش و اشتباه است و معنای آیه این است که حال که دستور دادیم همگی داخل در سلم شوید، اگر نشدید و به خطا رفتید، با اینکه زلت همان پیروی خطوات شیطان بود - پس بدانید که خدا عزیز و مقتدری است که در کارش از هیچ کس شکست نمی‌خورد، و حکیمی است که در قضائی که درباره شما می‌راند

هرگز از حکمت خارج نمی‌شود، آنچه حکم می‌کند بر طبق حکمت است، و بعد از آنکه حکم کرد خودش هم ضامن اجرای آن است اجرا می‌کند بدون اینکه کسی بتواند از اجرای آن جلوگیری کند. (۱)

۱-المیزان ج: ۲ ص: ۱۵۰ .

(۳۶) جامعه‌شناسی

پایه دوم جامعه اسلامی: امر به معروف و نهی از منکر

جامعه اسلامی: امر به معروف و نهی از منکر

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»

«باید از میان شما طایفه‌ای باشند که مردم را به سوی خیر دعوت نموده، امر به معروف و نهی از منکر کنند، و این طایفه همانا رستگارانند.» (۱۰۴ / آل عمران)

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»

و شما مانند اهل کتاب نباشید که بعد از آن که آیات روشن به سویشان آمد اختلاف کردند و دسته دسته شدند و آنان عذابی عظیم خواهند داشت! (۱۰۵ / آل عمران)

پایه دوم جامعه اسلامی: امر به معروف و نهی از منکر (۳۷)

مجتمع صالحی که علمی نافع و عملی صالح دارد، باید علم و تمدن خود را با تمام نیرو حفظ کند، و افراد آن مجتمع، اگر فردی را ببینند که از آن علم تخلف کرد، او را به سوی آن علم برگردانند، و شخص منحرف از طریق خیر و معروف را به حال خود واگذار نکنند، و نگذارند آن فرد در پرتگاه منکر سقوط نموده، در مهلکه شر و فساد بیفتد، بلکه باید هر یک از افراد آن مجتمع که به شخص منحرف برخورد نماید، او را از انحراف نهی کند .

و این همان دعوت به فراگیری و تشخیص معروف از منکر و امر به معروف و نهی از منکر است و این همان است که خدای تعالی در این آیه شریفه خاطر نشان ساخته و می‌فرماید: «يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» و از اینجا روشن می‌شود که چرا از خیر و شر تعبیر به معروف و منکر نمود .

دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر از اموری است که اگر واجب باشد، طبعاً واجب کفائی خواهد بود، چون بعد از آنکه فرضاً یکی از افراد اجتماع این امور

(۳۸) جامعه‌شناسی

را انجام داد، دیگر معنا ندارد که بر سایر افراد اجتماع نیز واجب باشد که همان کار را انجام دهند.

پس اگر فرض کنیم، امتی هست که روی هم افرادش داعی به سوی خیر و امر به معروف و ناهی از منکرند، قهراً معنایش این خواهد بود که در این امت افرادی هستند که به این وظیفه قیام می‌کنند.

پس مسأله در هر حال قائم به بعضی افراد جامعه است، نه به همه آنها و خطابی که این وظیفه را تشریح می‌کند، اگر متوجه همان بعضی باشد که هیچ، و اگر متوجه کل جامعه باشد، باز هم به اعتبار بعض است.

و به عبارتی دیگر، بازخواست و عقاب در تخلف این وظیفه، متوجه تک تک افراد است، ولی پاداش و اجرش از آن کسی است که وظیفه را انجام داده باشد، و به همین جهت است که می‌بینیم دنبال جمله فرمود: « وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.»

پایه دوم جامعه اسلامی: امر به معروف و نهی از منکر (۳۹)

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ...» (۱۰۵/آل عمران) اگر تفرق را جلوتر از اختلاف ذکر فرمود، برای این بود که تفرقه و جدائی بدن‌ها از یکدیگر، مقدمه جدائی عقاید است، چون وقتی یک قوم به هم نزدیک و مجتمع و مربوط باشند، عقایدشان به یکدیگر متصل و در آخر از راه تماس و تأثیر متقابل متحد می‌شود، و اختلاف عقیدتی در بینشان رخنه نمی‌کند.

بر عکس وقتی افراد از یکدیگر جدا و بریده باشند، همین اختلاف و جدائی بدن‌ها باعث اختلاف مشرب‌ها و مسلک‌ها می‌شود و به تدریج هرچند نفری دارای افکار و آرائی مستقل و جدای از افکار و آرای دیگران می‌شوند و تفرقه و جدائی باطنی هم پیدا نموده شق عصای وحدتشان می‌شود.

پس گویا خدای تعالی خواسته است بفرماید: شما مسلمانان مثل آن امته نباشید که در آغاز بدنهایشان از یکدیگر جدا شد و از جماعت خارج شدند و در

(۴۰) جامعه‌شناسی

آخر این جدائی از اجتماع، سبب شد که آراء و عقائدشان هم مختلف گردد.

و می‌بینیم که خدای تعالی این اختلاف را در مواردی از کلامش به بغی نسبت داده مثلاً فرموده: «...فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ...» (۱۷ / جاثیه) با این که مسأله ظهور اختلاف در آراء و عقائد، امری ضروری است و جلوگیری افراد از آن ممکن نیست، چون درک و فهم افراد مختلف است، لیکن همان‌طور که این بروز اختلاف ضروری است، برطرف شدن آن هم به وسیله اجتماع ضروری است و اجتماع بدن‌ها با یکدیگر به خوبی می‌تواند این اختلاف را برطرف سازد. پس رفع اختلاف امری است ممکن و مقدور - البته مقدور بواسطه - و خلاصه اگر جامعه مستقیماً نتواند اختلاف را برطرف سازد، با یک واسطه می‌تواند، و آنهم این است که بدن‌ها را بهم متصل و مرتبط سازد، پس با این حال، اگر امتی نخواهد این کار را بکند امتی باغی و ستمگر است و خودش به دست خود اختلاف راه انداخته و در آخر هلاکت را برای خود فراهم کرده است.

پایه دوم جامعه‌اسلامی: امر به معروف و نهی از منکر (۴۱)

و قرآن کریم به همین جهت دعوت به اتحاد را بسیار تأکید نموده و نهی از اختلاف را به نهایت رسانده و این نیست مگر به خاطر اینکه تفرس و ژرف‌نگری می‌کرده، و می‌دانسته که این امت مانند امت‌هائی که قبل از ایشان بودند و بلکه بیش از آنان دست‌خوش اختلاف می‌شوند.

و ما مکرر خاطر نشان ساخته‌ایم که از دأب قرآن می‌فهمیم هرگاه در تحذیر و هشدار دادن از خطری و نهی از نزدیک شدن به آن بسیار تأکید می‌کند، نشانه این است که این خطر پیش می‌آید، و یا مثلاً این عملی که بسیار از آن نهی فرموده ارتکاب خواهد شد، و مسأله وقوع اختلاف در امت اسلام را رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هم خبر داد، و فرمود: چیزی نمی‌گذرد که اختلاف به‌طور نامحسوس و آرام‌آرام در امتش رخنه می‌کند و در آخر امتش را به صورت فرقه‌هایی گوناگون در می‌آورد و امتش مختلف می‌شوند، آن‌طوری که یهود و نصارا مختلف شدند.

(۴۲) جامعه‌شناسی

جریان حوادث هم این پیشگویی قرآن و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را تصدیق کرد، چیزی از رحلت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نگذشت که امت اسلام قطعه قطعه شد و به مذاهبی گوناگون منشعب گشت، هر مذهبی صاحب مذهب دیگر را تکفیر کرد و این بدبختی از زمان صحابه آن حضرت تا امروز ادامه دارد و هر زمانی که شخصی خیرخواه برخاست تا اختلاف بین این مذاهب را از بین ببرد، به جای از بین بردن اختلاف، و یک مذهب کردن دو مذهب، مذهب سومی بوجود آمد.

و آنچه که بحث ما با تجزیه و تحلیل ما را بدان رهنمون می‌شود، این است که همه این اختلاف‌هائی که در اسلام پدید آمد همه به

منافقین منتهی می‌گردد، همان منافقینی که قرآن کریم خشن‌ترین و کوبنده‌ترین بیان را درباره آنان دارد و مکر و توطئه آنان را عظیم می‌شمارد.

چون اگر خواننده عزیز بیاناتی را که قرآن کریم در سوره بقره و توبه و احزاب پایه دوم جامعه اسلامی: امر به معروف و نهی از منکر (۴۳)

و منافقین و سایر سوره‌ها درباره منافقین دارد، به دقت مورد مطالعه قرار دهد لحنی عجیب خواهد دید. تازه این لحن منافقین در عهد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است که هنوز وحی قطع نشده بود و اگر دست از پا خطا می‌کردند و حتی در درون خانه‌هایشان توطئه‌ای می‌چیدند، بلافاصله خبرش به وسیله وحی به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و به وسیله آن جناب به عموم مسلمانان می‌رسید.

مترجم: (آن وقت چطور شد که بعد از درگذشت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دیگر هیچ سخنی از منافقین در میان نیامد و ناگهان سر و صدایشان خوابید؟ آیا هیچ عاقلی احتمال می‌دهد که با رفتن آن جناب نفاق تمام شد و منافقین هم از بین رفتند؟!)

به هر حال بعد از رحلت آن جناب بسیار زود مردم متفرق شدند و مذاهب گوناگون بین آنها جدائی و دوری افکند. و حکومتها مردم را در بند تحکم و استبداد خود کشیدند و سعادت حیاتشان را به شقاوت و هدایتشان را مبدل به ضلالت و غی نمودند. واللهم المستعان!

(۴۴) جامعه‌شناسی

بهترین امت

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَكَوْا أُمَّةً أَمْلًا الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ»

«شما از ازل بهترین امتی بودید که برای مردم پدید آمدید، چون امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید، و اگر اهل کتاب هم ایمان می‌آوردند، برایشان بهتر بود، لیکن بعضی از آنان مؤمن و بیشترشان فاسقند.» (۱۱۰/آل عمران)

«امت» به معنای جمعیت یا فردی است که هدفی را دنبال می‌کنند. مراد از اخراج امت برای مردم اظهارچنین امتی برای مردم است. خدای تعالی باین تعبیر می‌فهماند: چنین امتی را مآپدید آوردیم، و تکون آن به دست ما بود.

نمی‌خواهد بفرماید شما در زمان گذشته چنین بوده‌اید، بلکه می‌خواهد بفرماید شما چنین امتی هستید.

بهترین امت (۴۵)

و ذکر ایمان به خدا بعد از ذکر امر به معروف و نهی از منکر، از قبیل ذکر کل بعد از جزء، و یا ذکر اصل بعد از فرع است.

پس معنای آیه این می‌شود که شما گروه مسلمانان بهترین امتی هستید که خدای تعالی آنرا برای مردم و هدایت مردم پدید آورده و ظاهر ساخت.

چون شما مسلمانان همگی ایمان به خدا دارید، و دو تا از فریضه‌های دینی خود یعنی امر به معروف و نهی از منکر را انجام می‌دهید.

و معلوم است که کلیت و گستردگی این شرافت بر امت اسلام، از این جهت است که بعضی از افرادش متصف به حقیقت ایمان، و قائم به حق امر به معروف و نهی از منکرند، این بود حاصل آنچه که مفسرین در این مقام گفته‌اند.

آیه شریفه حال مؤمنین صدر اسلام را که در آغاز ظهور اسلام ایمان آوردند، بیان می‌کند، و به عبارتی دیگر، حال سابقین اولین از مهاجر و انصار را می‌ستاید، و مراد از (۴۶) جامعه‌شناسی

ایمان در خصوص مقام، ایمان به دعوتی است که خدای تعالی در آیه قبل کرد، و ایشان را به اجتماع و اتحاد در چنگ آویختن به حبَلِ اللَّهِ خواند، و اینکه در وظیفه متفرق نشوند.

و همچنین مراد از ایمان اهل کتاب هم ایمان به همین دستور چنگ آویختن است، در نتیجه برگشت معنای آیه به این می‌شود که شما گروه مسلمانان در ابتدای تکون و پیدایشان برای مردم بهترین امت بودید، چون امر به معروف و نهی از منکر می‌کردید و می‌کنید و با اتفاق کلمه و در کمال اتحاد به حبَلِ اللَّهِ چنگ می‌زنید. و عینامانند تن واحدی هستید، اگر اهل کتاب هم مثل شما چنین وضعی را می‌داشتند برایشان بهتر بود ولی چنین نبودند بلکه اختلاف کردند، و بعضی ایمان آورده و بیشترشان فسق ورزیدند. (۱)

۱- المیزان ج: ۳ ص: ۵۷۷.

بهترین امت (۴۷)

امر به معروف و نهی از منکر، اولین خصیصه ولایت مؤمنین

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيَطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»

« مردان و زنان مؤمن بعض از ایشان اولیاء بعض دیگرند، امر به معروف می‌کنند و از منکر نهی می‌نمایند و نماز به پا می‌دارند و زکات می‌پردازند و خدا و رسولش را اطاعت می‌کنند، آنها را خدا به زودی مشمول رحمت خود می‌کند، که خدا مقتدریست شایسته کار،» (۷۱ / توبه)

«وَعَدَلَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»

« خداوند مؤمنین و مؤمنات را به بهشت‌هایی وعده داده که از چشم انداز آنها جویها روان است، و آنها در آن جاودانه‌اند، و قصرهای پاکیزه‌ای در بهشت‌های عدن (۴۸) جامعه‌شناسی

و از همه بالاتر رضای خود را وعده داده که آن خود رستگاری عظیمی است.» (۷۲ / توبه)

می‌فرماید: مردان و زنان با ایمان اولیای یکدیگرند، تا منافقین بدانند نقطه مقابل ایشان مؤمنین هستند که مردان و زنانشان با همه کثرت و پراکندگی افرادشان همه در حکم یک تن واحدند، و به همین جهت بعضی از ایشان امور بعضی دیگر را عهده دار می‌شوند.

و به همین جهت است که هر کدام دیگری را به معروف امر می‌کند و از منکر نهی می‌نماید.

آری، بخاطر ولایت داشتن ایشان در امور یکدیگر است - آنها ولایتی که تا کوچک‌ترین افراد اجتماع راه دارد - که به خود اجازه می‌دهند هر یک دیگری را به معروف واداشته و از منکر باز بدارد.

امر به معروف، نهی از منکر، اولین خصیصه ولایت مؤمنین (۴۹)

آن‌گاه مؤمنین را به وصف دیگری توصیف نموده می‌فرماید: نماز به پا می‌دارند و زکات می‌پردازند.

سپس وصف دیگری از ایشان را بر شمرده و می‌فرماید: «وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ». در این جمله تمامی احکام شرعی را در یک جمله کوتاه «اطاعت خدا»، و تمامی احکام ولایتی که پیغمبر در اداره امور امت و اصلاح شؤون ایشان دارد، از قبیل فرامین جنگی و احکام قضائی و اجرای حدود و امثال آن را در یک جمله کوتاه «اطاعت رسول» جمع کرده است.

«أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ» در این جمله از این معنا خبر می‌دهد که قضای الهی شامل حال این گونه افراد شده و رحمت او اشخاص متصف به این صفات را در بر خواهد گرفت.

«وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ...» معنای جنات عدن بهشت‌های ماندنی و از بین نرفتنی است. و معنای «رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ»، به طوری که

(۵۰) جامعه‌شناسی

سیاق آیه آن را افاده می‌کند این است که خوشنودی خدا از ایشان از همه این حرفها بزرگتر و ارزنده‌تر است. (۱)

عفو از بدیها، و امر به معروف و اعراض از جاهلین

«خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ»

«عفو پیشه کن و به نیکی امر کن و از مردم نادان روی بگردان!» (اعراف/۱۹۹)

منظور از این که فرمود: «خُذِ الْعَفْوَ» اغماض و ندیده گرفتن بدی‌هایی است که بر شخص نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و سیره آن حضرت هم همین بود که در تمامی طول زندگی از احدی برای خود انتقام نگرفت، کما این که در بعضی از

۱- المیزان ج: ۹ ص: ۴۵۵.

عفو از بدیها، و امر به معروف و اعراض از جاهلین (۵۱)

روایات راجع به ادب آن جناب آمده است.

البته این چشم پوشی نسبت به بدیهای دیگران و تضييع حق شخص است، و اما مواردی که حق دیگران با اسائه به ایشان ضایع می‌شود عقل در آنجا عفو و اغماض را تجویز نمی‌کند، برای اینکه عفو در اینگونه موارد وادار کردن مردم به گناه است، و مستلزم این است که حق مردم به نحو اشد تضييع گردد و نوامیس حافظ اجتماع لغو و بی‌اثر شود، و تمامی آیات ناهیه از ظلم و افساد و کمک به ستمکاران و میل و خضوع در برابر ایشان و بلکه تمامی آیاتی که متضمن اصول شریعت و قوانین است از چنین اغماضی جلوگیری می‌کند، و این خود روشن است.

کلمه «عُرف» به معنای آن سنن و سیره‌های جمیل جاری در جامعه است که عقلای جامعه آنها را می‌شناسند، به خلاف آن اعمال نادر و غیر مرسوم که عقل اجتماعی انکارش می‌کند (که اینگونه اعمال عرف معروف نبوده بلکه منکر است)، و معلوم است

(۵۲) جامعه‌شناسی

که امر به متابعت عرف، لازمه‌اش این است که خود امرکننده عامل به آن چیزی که دیگران را امر به آن می‌کند بوده باشد، و یکی از موارد عمل همین است که تماسش با مردم و مردم را امر کردن طوری باشد که منکر شمرده نشود، بلکه به نحو معروف و پسندیده مردم را امر کند، پس مقتضای اینکه امر کرد: «وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ» این است که اولاً به تمامی معروفها و نیکی‌ها امر بکند و در ثانی خود امر کردن هم بنحو معروف باشد، نه به نحو منکر و ناپسند.

«وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» دستور دیگری است در مراعات مدارای با مردم، و این دستور بهترین و نزدیکترین راه است برای خنثی کردن نتایج جهل مردم و تقلیل فساد اعمالشان، برای اینکه بکار نبستن این دستور و تلاقی کردن جهل مردم، بیشتر مردم را به جهل و ادامه کجی و گمراهی وا می‌دارد.

«وَأَمَّا يُنْزَعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (اعراف / ۲۰۰)

عفو از بدیها، و امر به معروف و اعراض از جاهلین (۵۳)

اگر شیطان خواست مداخله نماید و با رفتار جاهلانه ایشان، تو را به غضب و انتقام وادار کند توبه خدا پناه بر، که او شنوا و دانا است: با اینکه خطاب در آیه به رسول خدا صلی الله علیه و آله است ولیکن مقصود امت آن جناب است چون خود آن حضرت معصوم است.

«إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» (اعراف / ۲۰۱)

طائف از شیطان آن شیطانی است که پیرامون قلب آدمی طواف می کند تا رخنه‌ای پیدا کرده و سوسه خود را وارد قلب کند یا آن و سوسه‌ای است که در حول قلب می چرخد تا راهی به قلب باز کرده و وارد شود.

پرهیزکاران وقتی شیطان طائف نزدیکشان می شود به یاد این می افتند که پروردگارشان خداوند است که مالک و مربی ایشان است، و همه امور ایشان بدست او است پس چه بهتر که به خود او مراجعه نموده و به او پناه ببریم، خداوند هم شر آن شیطان را از ایشان دفع نموده و پرده غفلت را از ایشان بر طرف

جامعه‌شناسی (۵۴)

می سازد، ناگهان بینا می شوند. (۱)

نهی از فحشاء و منکر و بغی

«وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»، (نحل / ۹۰)

کلمه «فُحْشٌ وَفَحْشَاءٌ وَفَاحِشَةٌ» به معنای کردار و گفتار زشتی است که زشتیش بزرگ باشد.

و معنای «مُنْكَرٌ»، آن کاری است که مردم در جامعه خود آن را نشناسند، یعنی در جامعه متروک باشد، حال یا بخاطر زشتیش و یا بخاطر اینکه جرم و گناه است، مانند عمل موقوفه و یا کشف عورت در انظار مردم، آنهم در جوامع اسلامی.

۱-المیزان ج: ۸ ص: ۴۹۵.

نهی از فحشاء و منکر و بغی (۵۵)

و کلمه «بَغْيٌ» در اصل به معنای طلب است، ولی چون زیاد در طلب حق دیگران با زور و تعدی استعمال شده، لذا فعلاً از این کلمه معنای استعلاء و استکبار و گردن کلفتی نسبت به دیگران و ظلم و تعدی نسبت به آنان فهمیده می شود، و چه بسا که به معنای زنا هم بکار برود، لیکن در آیه مورد بحث به معنای تعدی و ظلم بر غیر است.

این سه عنوان یعنی فحشاء و منکر و بغی هر چند از نظر مصداق غالباً یکی هستند، مثلاً هر کاری که فحشاء باشد غالباً منکر هم هست، و هر کاری که بغی باشد، غالباً فحشاء و منکر نیز هست، لیکن نهی در آیه متعلق به آنها شده بخاطر عنوانی که دارند، چون وقوع اعمالی که یکی از این سه عنوان را دارد در اجتماع باعث شکاف عمیق میان اعمال اجتماعی صادره از اهل آن اجتماع می شود، و اعمال اجتماع از هم پاشیده شده و نیروها هدر می رود، و آن التیام و وحدت عمل از هم گسیخته گشته، نظام فاسد، و مجتمع دچار انحلال می شود، هر چند که در ظاهر و صورت به پا ایستاده باشد، و وقتی نظام از هم پاشیده شد، هلاک سعادت افراد حتمی است.

جامعه‌شناسی (۵۶)

پس نهی از فحشاء و منکر و بغی، امری است در معنا به اتحاد مجتمع، تا اجزاء یکدیگر را از خود بدانند، و اعمال افراد همه یکنواخت باشد، بعضی بر بعضی دیگر استعلاء نکند، و دست ستم به سوی یکدیگر دراز نکنند، از یکدیگر جز خوبی یعنی عملی که آن را می شناسند نبینند، در این هنگام است که رحمت در آنان جای گیر گشته همه به هم محبت و الفت می ورزند، و نیرو و

شدت یک‌جا متمرکز می‌شود، خشم و عداوت و نفرت و هر خصلت بدی که منجر به تفرقه و هلاکت شود از میانشان رخت بر می‌بندد.

خدای سبحان این آیه را با جمله «يَعْظُكُم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»، ختم فرمود که معنایش این می‌شود که تا متذکر شوید و بدانید آنچه خدا شما را بدان می‌خواند مایه حیات نهی از فحشاء و منکر و بغی (۵۷) و سعادت شما است. (۱)

امر به عدل، احسان، بخشش به خویشان، نهی از فحشاء و منکر و ستمگری

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»
 «خدا به عدالت و نیکی کردن و بخشش به خویشان فرمان می‌دهد و از کار
 ۱-المیزان ج: ۱۲ ص: ۴۷۷ .
 (۵۸) جامعه‌شناسی

بد و ناروا و ستمگری منع می‌کند، پندتان می‌دهد شاید اندرز گیرید.» (۹۰ / نحل)

خدای سبحان ابتدا آن احکام سه‌گانه را که مهم‌ترین حکمی هستند که اساس اجتماع بشری با آن استوار است، و از نظر اهمیت به ترتیب یکی پس از دیگری قرار دارند ذکر فرموده است، زیرا از نظر اسلام مهم‌ترین هدفی که در تعالیمش دنبال شده صلاح مجتمع و اصلاح عموم است، چون هر چند انسانها فرد فردند، و هر فردی برای خود شخصیتی و خیر و شری دارد، ولیکن از نظر طبیعتی که همه انسانها دارند یعنی طبیعت مدنیت، سعادت هر شخصی مبنی بر صلاح و اصلاح ظرف اجتماعی است که در آن زندگی می‌کند، به طوری که در ظرف اجتماع فاسد که از هر سو فساد آن را محاصره کرده باشد رستگاری یک فرد و صالح شدن او بسیار دشوار است، و یا به تعبیر دیگر عادات محال است.

به همین جهت اسلام در اصلاح اجتماع اهتمامی ورزیده که هیچ نظام غیر اسلامی به پای آن نمی‌رسد، منتها درجه جد و جهد را در جعل دستورات و تعالیم دینی حتی در عبادات از نماز و حج و روزه مبذول داشته، تا انسانها را، هم در ذات خود و هم در ظرف اجتماع صالح سازد.

امر به عدل، احسان، بخشش، نهی از فحشاء و ستمگری (۵۹)

عدالت

ظاهر سیاق آیه این است که مراد از عدالت، عدالت اجتماعی است، و آن عبارت از این است که با هر یک از افراد جامعه طوری رفتار شود که مستحق آن است و در جایی جای داده شود که سزاوار آن است، و این خصلتی اجتماعی است که فرد فرد مکلفین مأمور به انجام آنند، به این معنا که خدای سبحان دستور می‌دهد هر یک از افراد اجتماع عدالت را بیاورد، و لازمه آن این می‌شود که امر متعلق به مجموع نیز بوده باشد، پس هم فرد فرد مأمور به اقامه این حکمند، و هم جامعه که حکومت عهده دار زمام آن است.

احسان

مقصود از احسان هم احسان به غیر است نه اینکه فرد کار را نیکو کند، بلکه خیر و نفع را به دیگران برساند، آنهم نه بر سیبیل

مجازات و تلافی بلکه همانطور که گفتیم به اینکه خیر دیگران را با خیر بیشتری تلافی کند، و شر آنان را با شر کمتری مجازات کند، و نیز ابتدا و تبرعا به دیگران خیر برساند.

(۶۰) جامعه‌شناسی

و احسان صرفنظر از این که مایه اصلاح مسکینان و بیچارگان و درماندگان است، و علاوه بر اینکه انتشار دادن رحمت و ایجاد محبت است، همچنین آثار نیک دیگری دارد که به خود نیکوکار بر می‌گردد، چون باعث می‌شود ثروت در اجتماع به گردش در آید، و امنیت عمومی و سلامتی پدید آید، و تحیب قلوب شود.

بخشش به خویشان

«وَ اِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ» یعنی دادن مال به خویشاوندان که خود یکی از افراد احسان است، و اگر خصوص آن را بعد از ذکر عموم احسان ذکر نمود برای این بود که بر مزید عنایت به اصلاح این مجتمع کوچک خاندان دلالت کند، زیرا تشکیل صحیح این مجتمع کوچک است که باعث اصلاح مجتمع مدنی بزرگ می‌شود، همچنان که مجتمع ازدواج یعنی تشکیل خانواده، مجتمعی کوچک‌تر از مجتمع خاندان و دودمان است، و سببی است مقدم بر آن، و مایه به وجود آمدن آن.

بخشش به خویشان (۶۱)

بنابراین، جوامع بزرگ بشری در آغاز از جوامع خانه‌ای که گره آن ازدواج است تشکیل می‌شود، سپس بعد از گسترش توالد و تناسل و توسعه افراد خانواده رفته‌رفته جامعه‌ای بزرگ‌تر تشکیل می‌شود بنام قبیله و عشیره و دودمان، و همچنین این اجتماع رو به کثرت و تزايد می‌گذارد تا به صورت امتی عظیم در آید، پس مراد از ذی‌القربی فرد نیست، بلکه جنس خویشاوند است، و این خود عنوانی است عام که - به طوری که گفته‌اند - شامل تمامی خویشاوندان می‌شود. (۱)

۱-المیزان ج: ۱۲ ص: ۴۷۷ .

(۶۲) جامعه‌شناسی

پایه سوم جامعه اسلامی: صبر، مقاومت، مرابطه

جامعه اسلامی: صبر، مقاومت، مرابطه

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.»

«ای اهل ایمان در کار دین صبور باشید و یکدیگر را به صبر و مقاومت سفارش کنید و مهیا و مراقب کار دشمن بوده و خدا ترس باشید، باشد که پیروز و رستگار گردید.» (۲۰۰ / آل عمران)

«اصْبِرُوا»: امرهائی که در این آیه آمده یعنی امر «اصْبِرُوا» و «صابِرُوا» و «رَابِطُوا» و «اتَّقُوا» همه مطلق و بدون قید است، در نتیجه صبرش، هم شامل صبر بر شداوند می‌شود و هم شامل صبر در اطاعت خدا، و همچنین صبر بر ترک معصیت و بهر حال منظور از آن صبر تک تک افراد است.

«صابِرُوا»: دنبالش همین صبر را به صیغه مفاعله یعنی «صابِرُوا» آورده که در مواردی استعمال می‌شود که ماده فعل بین دو طرف تحقق می‌یابد. مُصَابِرَةٌ: عبارت

پایه سوم جامعه اسلامی: صبر، مقاومت، مرابطه (۶۳)

است از این که جمعیتی به اتفاق یکدیگر اذیت‌ها را تحمل کنند و هر یک صبر خود را به صبر دیگری تکیه دهد و در نتیجه برکاتی

که در صفت صبر هست دست به دست هم دهد و تأثیر صبر بیشتر گردد.

این معنا امری است که هم در فرد، اگر نسبت به حال شخصی او در نظر گرفته شود، محسوس است، و هم در اجتماع، اگر نسبت به حال اجتماع و تعاون آن در نظر گرفته شود، چون باعث می‌شود که تک تک افراد نیروی یکدیگر را به هم وصل کنند و همه نیروها یکی شود.

رابطوا:

رابطه از نظر معنا اعم از مصابره است، چون مصابره عبارت بود از وصل کردن نیروی مقاومت افراد جامعه در برابر شدائد، و رابطه عبارت است از همین وصل کردن نیروها، اما نه تنها نیروی مقاومت در برابر شدائد، بلکه همه نیروها (۶۴) جامعه‌شناسی

و کارها، در جمیع شؤون زندگی دینی، چه در حال شدت و چه در حال رخا و خوشی .
وَ اتَّقُوا اللَّهَ:

و چون مراد از رابطه این است که جامعه به سعادت حقیقی دنیا و آخرت خود برسد - و اگر رابطه نباشد گویانکه صبر من و تو، به تنهایی و علم من و توبه تنهایی و هر فضیلت دیگر افراد، به تنهایی سعادت آور هست، ولی بعضی از سعادت را تأمین می‌کند و بعضی از سعادت، سعادت حقیقی نیست - به همین جهت دنبال سه جمله: اصْبِرُوا و صَابِرُوا و رَابِطُوا: اضافه کرد: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»، که البته منظور از این فلاح هم فلاح تام حقیقی است. (۱)
۱- المیزان ج: ۴ ص: ۱۴۳ .

پایه سوم جامعه اسلامی: صبر، مقاومت، رابطه (۶۵)

دستور مراقبت و اصلاح نفس و جامعه اسلامی

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ لَا تَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر شما باد رعایت نفس خودتان، چه آنان که گمراه شده‌اند گمراهیشان بشما ضرر نمی‌رساند اگر شما خود راه را از دست ندهید، بازگشت همه شما به خداست و پس از آن آگاهتان می‌کند به آنچه عمل می‌کردید.» (۱۰۵ / مانده)

خدای تعالی در این آیه مؤمنین را امر می‌کند به اینکه بخود پردازند، و مراقب راه هدایت خود باشند، و از ضلالت کسانی از مردم که گمراه شده‌اند نهراسند، و بدانند که خدای تعالی حاکم بر جمیع مردم است، در هر کسی بر حسب عملش حکم می‌کند. می‌توان گفت: روی سخن در جمله «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا» مجتمع مؤمنین است، و در نتیجه مراد از اینکه فرمود: «عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ» اصلاح وضع اجتماعی جامعه اسلامی و

(۶۶) جامعه‌شناسی

مهتدی به هدایت الهیه دین شدن و معارف دینیه و عمل صالح و شعائر عامه اسلامی را حفظ کردن است، چنانکه فرمود: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» و مراد از این اعتصام دسته جمعی، همان اخذ به کتاب و سنت است، و نیز بنابراین حمل، مراد از «لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» این است که جامعه مسلمین ایمن است از اضرار مجتمعات گمراه و غیر مسلمان، بنابراین جائز نیست مسلمین از دیدن اینکه مجتمعات گمراه بشری همه در شهوات و تمتع از مزایای زندگی باطل خود فرو رفته‌اند نسبت به هدایت دینی خود دلسرد گردند، زیرا مرجع همه‌شان بسوی خداست و بزودی خدای تعالی آنان را به آنچه که کرده و می‌کنند

خبر می‌دهد.

بنابراین احتمال، آیه شریفه مورد بحث جاری مجرای آیه: «لَا يَغُرَّنْكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَا أُويَهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ» (۱۹۶ و ۱۹۷ / آل عمران) و همچنین آیه: «وَلَا تَمِدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (۱۳۱ / طه) خواهد بود.

دستور مراقبت و اصلاح نفس و جامعه اسلامی (۶۷)

جامعه اسلامی تحت محافظت و مراقبت دائم الهی

در اینجا ممکن است از جمله «لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» (۱۰۵ / مائده) از نظر اینکه منفی در آن یعنی جمله: «گمراهان به شما ضرر نمی‌رسانند» مطلق است، و صفت و عمل معینی از آنها نیست این معنا را استفاده کرد که کفار هیچ وقت نمی‌توانند به جامعه اسلامی پرداخته و آن را به صورت جامعه غیراسلامی در آورند، به عبارت دیگر ممکن است معنای آیه این باشد که: شما ای مسلمین هدایت خود را حفظ کنید، و بدانید که گمراهان هیچوقت نمی‌توانند با قوه قهریه خود مجتمع اسلامی شما را به یک مجتمع غیر اسلامی تبدیل کنند.

بنابراین احتمال، آیه مورد بحث در مقام بیان مطلبی است که آیه «الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ» و آیه: «لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذًى وَاِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُؤَلُّوكُمُ الْأَذْبَارَ» در صدد بیان آنند. (۱)

۱-المیزان ج: ۶ ص: ۲۳۸.

(۶۸) جامعه‌شناسی

پایه چهارم جامعه اسلامی - حفظ و مراقبت از نفوذ دشمنان

جامعه اسلامی - حفظ و مراقبت از نفوذ دشمنان

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»

«هان ای کسانی که ایمان آوردید، یهود و نصارا را دوستان خود مگیرید که آنان دوست یکدیگرند و کسی که از شما آنان را دوست بدارد خود او نیز از ایشان است، چون خدا مردم ستمکار را به سوی حق هدایت نمی‌کند.» (۵۱ / مائده)

نهی شدید الهی از ولایت محبت یهود و نصاری

نهی شدید الهی از ولایت محبت یهود و نصاری (۶۹)

خدای سبحان در این آیات مؤمنین را از اینکه یهود و نصارا را اولیای خود بگیرند، بر حذر داشته و با شدیدترین لحن تهدیدشان می‌کند و در یک پیشگویی به آینده امرات را در اثر این موالات و دوستی با دشمنان خبر می‌دهد و می‌فرماید که اگر چنین کنید بنیه روش دینی خود را از دست می‌دهید و آن وقت است که خدای تعالی مردمی دیگر بر می‌انگیزد که قائم به امر دین شوند و بنیه دین را بعد از انهدام به حالت اصلی و اولیش بر گردانند.

ولایت یک نوع خاص از نزدیکی چیزی به چیز دیگر است، به طوری که همین ولایت باعث شود که موانع و پرده‌ها از بین آن

دو چیز برداشته شود، البته نه همه موانع، بلکه موانع آن هدفی که غرض از ولایت رسیدن به آن هدف است. خدای سبحان در جمله مورد بحث که فرموده: «لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ» مسأله ولایت را مقید به هیچ یک از خصوصیات و قیدها نکرده و به طور مطلق فرموده: یهود و نصارا را اولیای خود مگیرید! پس آیه شریفه از این جهت مطلق است، چیزی که هست از آیه بعدی که می‌فرماید: تو ای پیامبر بیماردلان را می‌بینی که به

(۷۰) جامعه‌شناسی

سرعت به طرف یهود و نصارا می‌روند و می‌گویند می‌ترسیم بلائی بر سر ما بیاید...، فهمیده می‌شود که مراد از ولایت نوعی از نزدیکی و اتصال است که با بهانه بیماردلان متناسب باشد و آن این است که یهود و نصارا دولتی و سلطه‌ای داشته‌اند که مسلمانان بیمار دل می‌ترسیده‌اند در تحت سلطه آنان منکوب شوند، همچنان که ممکن است دولت و سلطه در غیر یهود و نصارا بوده و بیماردلان می‌خواسته‌اند با دوستی با یهود و نصارا آنها را ناصر خود گرفته و از شر صاحب دولت و سلطنت محفوظ بمانند که بنابراین عنوان ولایت در آیه به معنای خصوص نصرت خواهد بود و همچنین ممکن است از خود یهود و نصارا می‌ترسیده‌اند و با آنها دوستی می‌کرده‌اند که از شرشان محفوظ بمانند در این صورت ولایت به معنای محبت و معاشرت خواهد بود.

و کلمه ولایت به معنای قرب محبت و معاشرت جامع هر دو فائده و

نهی شدید الهی از ولایت محبت یهود و نصاری (۷۱)

هر دو معنا است، هم معنای نصرت و هم محبت و امتزاج روحی و بنابراین همین معنا مراد از آیه است و به زودی از نکاتی که در قیود آیه و صفات مأخوذه در آیه اخیر یعنی آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ...» هست استفاده می‌کنیم که مراد از ولایت در اینجا یعنی در جمله مورد بحث تنها ولایت محبت است و لا غیر.

دوستی، وسیله نفوذ تدریجی یهود و نصاری

آن ولایتی که وحدت را بین یهودیان بوجود می‌آورد و بعضی را بر بعض دیگر پیوند می‌دهد، ولایت محبت و تعصب قومی و یا پیوندهای مذهبی و دینی است و همچنین در نصارا. همچنین در جمله سوم که می‌فرماید: «وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاِنَّهُ مِنْهُمْ» چون آن معیاری که باعث می‌شود موالی مردمی از آن مردم شمرده شود، محبت و مودت است که باعث اجتماع متفرقات آن جمعیت و پیوستگی ارواح مختلف می‌شود و

(۷۲) جامعه‌شناسی

فهم و ادراک همه افراد را یک سو و یک جهت ساخته، اخلاق آنها را به هم مربوط و افعال آنها را شبیه به هم می‌سازد، به طوری که دو نفر دوست را می‌بینی که وضع یک یک آنها قبل از دوست شدن و بعد از آن فرق کرده، بعد از دوست شدن گویا شخص واحدی شده‌اند و دارای یک نفسیت گشته‌اند، اراده آن دو یکی و عمل آن دو یک جور است و در مسیر زندگی و مستوای عشرت، هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند.

پس این محبت است که باعث می‌شود دوست هر قومی جزء آن قوم شود و به آن قوم ملحق گردد، به طوری که گفته‌اند: هر کس قومی را دوست بدارد، از آن قوم است و یا فرموده‌اند: هر کسی با آن شخص است که دوستش دارد، خدای تعالی هم در آیه‌ای نظیر آیه مورد بحث که از موالات مشرکین نهی کرده می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عِدُوِي وَعِدُوِكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ...» - تا آنجا که بعد از چند آیه می‌فرماید - «...وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَاُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»

دوستی، وسیله نفوذ تدریجی یهود و نصاری (۷۳)

و نیز فرموده: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ...» (۲۲ / مجادله)

و نیز درباره دوستی با کفار- با لفظی عام که شامل یهود و نصارا و مشرکین می‌شود فرموده: «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقْيَةً وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ» (۲۸ / آل عمران)

و این آیه صراحت دارد در اینکه منظور از ولایت، ولایت محبت و مودت است، نه ولایت به معنای سوگند و عهد، چون در زمان نزول سوره آل عمران بین رسول خدا صلی الله علیه و آله و مؤمنین از یک سو و بین مشرکین و یهود معاهده‌ها و قراردادهائی برقرار بوده است.

ولایتی که از نظر اعتبار باعث می‌شود قومی به قومی دیگر ملحق شود، ولایت مودت است نه ولایت سوگند و نصرت، و این پر واضح است و اگر مراد از جمله: «وَمَنْ» (۷۴) جامعه‌شناسی

يَتَوَلَّوْهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُمْ مِنْهُمْ» این باشد که هر کس بعد از این نهی با کفار بر مسأله یاری دادن در روزگار سخت هم سوگند شود خود او نیز از کفار می‌شود، صرف نظر از اینکه معنائی است مبتذل، عبارت آیه آن را نمی‌رساند، مگر آنکه قیودی از پیش خود بر عبارت آیه اضافه کنیم.

پس حاصل کلام این شد که مراد از جمله: «لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ» نهی از دوستی با یهود و نصارا است، دوستی به حدی که باعث کشش روحی بین مسلمین و اهل کتاب شود، و در نتیجه اخلاق اهل کتاب در بین مسلمین راه یابد چون چنین دوستی سرانجام سیره دینی جامعه مسلمان را که اساس آن پیروی از حق و سعادت انسان‌ها است، دگرگون ساخته، سیره کفر در بین آنان جریان می‌یابد که اساسش پیروی از هوای نفس و پرستش شیطان و خروج از راه فطری زندگی است!

دوستی، وسیله نفوذ تدریجی یهود و نصاری (۷۵)

دستور اکید برای دوری از استهزا کنندگان دین

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَ لَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَافِرَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُتُوبَكُمْ مُؤْمِنِينَ»

«ای کسانی که ایمان آوردید کفار و اهل کتابی را که دین شما را سخریه گرفته و بازیچه‌اش می‌پندارند دوستان خود مگیرید و از خدا پرهیزید اگر مردمی با ایمانید.» (۵۷ / مائده)

اگر مردمی دینی از ادیان را استهزا می‌کرده‌اند خواسته‌اند بگویند که این دین جز برای بازی و اغراض باطل به کار دیگری نمی‌خورد، و هیچ فایده عقلانی و جدی در آن نیست، و گرنه کسی که دینی را حق می‌داند و شارع آن دین و داعیان بر آن و مؤمنین به آن را در ادعا و عقیده مصاب و جدی می‌داند و به آنان و عقیده شان به نظر احترام می‌نگرد، هرگز آن دین را مسخره و بازیچه نمی‌گیرد، پس اینکه می‌بینیم در صدر اسلام

(۷۶) جامعه‌شناسی

کسانی دین اسلام را مسخره می‌کرده‌اند می‌فهمیم که آنان هم اسلام را یک امر واقعی و جدی و قابل اعتنا نمی‌دانسته‌اند. در این آیه شریفه از یهود و نصارا تعبیر به کسانی که به آنان کتاب داده شده کرد با اینکه از ارتباط دوستی برقرار کردن با آنان نهی کرده، این تعبیر با آن نهی منافات ندارد، زیرا تعبیر مذکور به وسیله توصیف «اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَ لَعِبًا» از حالت مدح بودن

در آمده و مبدل به مذمت شده است.

آری اهل کتاب بودن خود افتخاری است، ولی عبارت: اهل کتابی که دین خدا را مسخره می‌کنند عبارتی است که زشت‌ترین مذمت از آن فهمیده می‌شود، زیرا چنین اهل کتابی از مشرکین بی‌کتاب هم پست‌تر و نکوهیده‌تر است و اگر قرار باشد که انسان از مردم نکوهیده و پست دوری کند و آنان را دوست خود نگیرد از دوستی چنین اهل کتابی باید بیشتر پرهیز نماید، تا از مردمی که اصلاً کتاب آسمانی ندارند و

دستور اکید برای دوری از استهزاکنندگان دین (۷۷)

خدا را نمی‌شناسند، برای اینکه دسته اول دارای کتابی هستند که آنان را به سوی حق دعوت می‌کند و حق را برایشان روشن می‌سازد و در عین حال آنان دین حق را مسخره می‌کنند، و آن را بازیچه خود می‌سازند، پس این‌ها سزاوارترند به اینکه مورد نفرت اهل حق قرار گیرند و اهل حق از معاشرت و مخالفت و دوستی با آنان اجتناب کنند.

و اما اینکه فرمود: «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» همانطور که قبلاً نیز گفتیم مراد از ولایت در آن ولایت محبت است که باعث می‌شود دل‌هایشان به هم نزدیک گشته و ارواحشان یکدیگر را جذب کند و آراءشان در پیروی هوای نفس و استکبار ورزیدن از قبول حق و اتحادشان در خاموش کردن نور خدای سبحان و معاونتشان علیه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و مسلمانان متحد و یکی شود، به‌طوری که گویی یک تن واحدند و ملتی واحد دارند با اینکه یکی از عرب است و دیگری عجم، ولی همین که این ملت‌های گوناگون دارای ولایت محبت شدند گویی یک ملت گردیدند و ولایت آنان را به اتفاق کلمه واداشته و همه را علیه

(۷۸) جامعه‌شناسی

مسلمانان یک دست کرده، برای اینکه اسلام آنها را به قبول حق دعوت کرده، به چیزی خوانده که با عزیزترین خواسته‌هایشان ناسازگاری دارد، آری عزیزترین خواسته آنها پیروی هوای نفس و آزادی در شهوات و لذائذ دنیا است.

و همین مطلب که اسلام مخالف و ناسازگار با خواسته‌های ملت‌های گوناگون چون یهود و نصارا است، یهود و نصارا را با همه دشمنی که با یکدیگر دارند، در یک هدف مشترک متحد و نزدیک به هم کرده و آن دشمنی با اسلام است و این هدف مشترک، آنها را واداشته به یکدیگر مراجعه کنند، یهود، دوست نصارا شود و نصارا با یهود دوستی کند و همین است معنای ابهام جمله: «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» در مفرداتش، و این جمله در مقام بیان علت فرمانی است که در جمله: «لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ» آمده بود، و معنایش این است که اگر گفتیم یهود و نصارا را اولیای خود مگیرید علتش این است که این دو طائفه در عین اینکه دو طائفه جدای از هم و دشمن هم هستند، در

دستور اکید برای دوری از استهزاکنندگان دین (۷۹)

عین حال علیه شما مسلمانان یک دست و متحدند، پس در نزدیک شدن به آنها و در دوستی و محبت با آنها هیچ سودی برای شما نیست.

و چه بسا بشود از جمله: «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» معنای دیگری نیز استفاده کرد و آن این است که اگر به شما دستور دادیم که یهود و نصارا را دوست خود نگیرید برای این بود که شما با آنها به این منظور دوستی می‌کنید که از آنها یاری بگیرید به این معنا که مثلاً با نصارا دوستی کنید تا آنان شما را علیه یهود کمک کنند، در حالی که این دوستی هیچ سودی برایتان ندارد، زیرا این دو طائفه اولیای هم هستند و هرگز شما را علیه خودشان یاری نخواهند کرد.

اگر با یهود و نصاری دوستی کنید از آنان خواهید بود!

«وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» هر کس از شما که یهود و نصارا را ولی خود بگیرد خود او نیز

بعضی از ایشان است. این کلام

(۸۰) جامعه‌شناسی

خدای تعالی که یک مسلمان را ملحق به یهود و نصارا کرده از باب الحاق تنزیلی است نه الحاق واقعی، نمی‌خواهد بگوید چنین فرد مسلمان اصلاً مسلمان نیست و واقعا یهودی و نصرانی است، بلکه می‌خواهد بفرماید به منزله آنان و شبیه به آنان است. و برگشت این گفتار به این است که بفرماید ایمان حقیقتی است که از حیث خلوص و ناخالصی و کدورت و صفا دارای مراتب مختلفی است، همچنان که این معنا از آیات دیگر قرآنی از قبیل آیه زیر استفاده می‌شود که می‌فرماید: «...وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» (۲۳ / بقره)

و همین ناخالصی و کدورت است که خدای تعالی از آن به مرض قلوب تعبیر نموده، در آیه ذیل فرموده: «فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ...» (۵۲ / مائده)

بنابراین آن کسانی که یهود و نصارا را اولیای خود می‌گیرند خدای تعالی آنان را از همان یهود و نصارا شمرده، هر چند که بر حسب ظاهر جزء مؤمنین و از مؤمنین باشند.

اگر با یهود و نصاری دوستی کنید از آنان خواهید بود! (۸۱)

و کمترین چیزی که از این بیان استفاده می‌شود، این است که این گونه مؤمنین راه هدایت خدا را که همان ایمان است سلوک نکرده بلکه راهی را اتخاذ کرده‌اند که یهود و نصارا بدان سو روانند و راهشان بدانجا کشیده می‌شود که راه یهود و نصارا بدانجا منتهی می‌گردد.

و به همین جهت است که خدای تعالی بیان مذکور را با جمله: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» تعلیل نموده و بیان می‌کند که چرا این گونه مؤمنین ملحق به یهود و نصارا هستند، بنابراین برگشت بیان مذکور به این است که فرموده باشد: ای مسلمانان بدانید این افرادی که یهود و نصارا را به دوستی بر می‌گزینند خودشان نیز از همانها هستند و بدانید که راه شمارا نمی‌روند برای اینکه راه شمارا ایمان است و راه ایمان، راه هدایت الهی است و این افراد مثل یهود و نصارا ظالمند و خدا ظالمان را هدایت نمی‌کند. و این آیه به طوری که ملاحظه می‌کنید تنها متعرض اصل تشبیه و تنزیل است و تنها

(۸۲) جامعه‌شناسی

این را می‌گوید که این مؤمنین به منزله یهود و نصارا هستند و اما آثاری که متفرع بر این تشبیه می‌شود را متعرض نشده و لفظ آیه هر چند که مقید به هیچ قیدی نیست و لیکن از آنجا که از قبیل بیان ملاک است - نظیر آیه «وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ» و آیه: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَتَذَكِّرُ اللَّهَ أَكْبَرُ» و آیاتی دیگر که نمی‌گوید چطور روزه بگیرید و چگونه نماز بخوانید، از این قبیل - جز یک بیان مهمل نیست که تمسک به آن برای اثبات حکمی فرعی نیازمند بیان سنت است و کسی که می‌خواهد در این باره اطلاعات بیشتری به دست آورد باید به کتب فقهی مراجعه کند.

جانیشینی دوستان خدا بجای دوستان یهود و نصاری

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَأَائِمٍّ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»
«هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر کسی از شما از دینش برگردد، بدانید که

دوستان خدا بجای دوستان مرتد یهود و نصاری (۸۳)

خدا بزودی مردمی را - برای گرایش به این دین - می‌آورد که دوستشان دارد و آنان نیز وی را دوست دارند، که اینان مردمی

هستند در برابر مؤمنین افتاده حال و در برابر کافران مقتدر، مردمی که در راه خدا جهاد می‌کنند و از ملامت هیچ ملامتگری پروا ندارند و این خود فضلی است از خدا، فضلی که به هر کس صلاح بداند می‌دهد و خدا دارای فضلی وسیع و علمی وصف‌ناپذیر است.» (۵۴ / مائده).

مراد از «ارتداد» و برگشتن از دین در این آیه همان دوستی با یهود و نصارا است و اگر خطاب را متوجه خصوص مؤمنین کرد برای این بود که خطاب قبلی نیز متوجه به مؤمنین بود و مقام آیه مقام بیان این نکته است که دین حق از ایمان چنین مؤمنینی که ایمانشان مشوب به دوستی با دشمنان خدا است بی‌نیاز است، چون خدای سبحان چنین ایمانی را کفر و شرک خوانده و فرموده: «وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاِنَّهُ مِنْهُمْ» و برای اینکه خدای سبحان ولی و ناصر دین خود و ولی هر کسی است که دین او را یاری کند و به زودی مردمی خواهد آورد که بیزار از دشمنان اویند و اولیای او را دوست

(۸۴) جامعه‌شناسی

می‌دارند و دوست نمی‌دارند مگر او را.

و اما این که فرمود: «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ» و نسبت آوردن قوم را به خودش داد، برای همین بود که یاری کردن از دینش را تثبیت کند، چون از سیاق کلام فهمیده می‌شد که برای این دین یآوری هست و احتیاج به یاری بیگانگان ندارد و آن یاور خود خدا است.

و اینکه سیاق کلام بیان پیروز شدن دین به وسیله این قوم در مبارزه با کسانی است که پیروزی را در گروه گرائی می‌بینند و به همین امید با دشمنان دین دوستی می‌کنند و نیز تعبیر از آن مردم به کلمه قوم و آوردن آن اوصاف و افعال را با صیغه جمع، همه و همه اشعار به این معنا دارد که آن قومی که خدا وعده آوردنش را داده، مردمی هستند که دسته جمعی می‌آیند نه تک تک و دو تا دو تا، و منظور این نیست که خدای تعالی در هر زمانی و قرنی شخصی را به یاری دین می‌گمارد که او را دوست دارد و او خدا را دوستان خدا بجای دوستان مرتد یهود و نصاری (۸۵)

دوست دارد! شخصی که در برابر مؤمنین خاضع و در برابر کفار قدرتمند و شکست‌ناپذیر است و در راه خدا جهاد می‌کند و از سرزنش هیچ ملامت‌گری نمی‌هراسد!!

مطلب دیگر اینکه آمدن چنین مردم را با اینکه خودشان می‌آیند اگر به خود خدای تعالی نسبت داده و فرموده، خدا آنان را می‌آورد، به معنای آن نیست که خدا آنان را خلق می‌کند. زیرا آنان تنها نیستند که خالقشان خدا است، بلکه کل جهان را خدا خلق کرده، بلکه به این معنا است که خدای تعالی است که آنان را بر می‌انگیزد تا در هر فرصتی که به دست آوردند دین را یاری کنند و او است که ایشان را به چنین افتخاری مفتخر کرده، که دوستشان بدارد و ایشان نیز او را دوست بدارند و او است که به ایشان توفیق داده تا در برابر دوستان خدا خوار و علیه دشمنانش قدرتمند و شکست‌ناپذیر باشند و در راه او جهاد کنند و از ملامت هر ملامت‌گری روی برتابند، پس اگر آنان دین را یاری می‌کنند در حقیقت خدا است که دین خود را به

(۸۶) جامعه‌شناسی

وسیله آنان و از طریق ایشان یاری می‌کند، در این جا ممکن است کسی توهم کند که جا داشته فردی از مسلمانان صدر اسلام پیش خود بگوید:

پس کجایند آن مردم و چرا نیامدند دین را یاری کنند، جوابش این است که زمان برای خدای تعالی دیر و زود ندارد، دیرش و زودش برای او یکی است، این مائیم که به خاطر قصور فکرمان بین آن دو، فرق می‌گذاریم. (۱)

خطاب‌های قرآنی که قرآن کریم به امر آن اهتمام دارد و در تأکید و تشدید آن مبالغه دارد، لحن سخن در آنها خالی از دلالت بر این معنا نیست که عوامل و اسباب موجود، همه دست به دست هم داده‌اند که آینده مسلمین را به تباهی و سقوط و درک ۱-المیزان ج: ۵ ص: ۶۰۱.

تاریخ انحطاط جوامع اسلامی و ربط آن با اهل کتاب (۸۷)

هلاکت و ابتلاء به خشم الهی بکشاند، مانند تأکید و مبالغه‌ای که از آیات ربا و آیات مودت ذی القربی و غیر آنها به چشم می‌خورد.

و اصولاً طبع خطاب این دلالت را دارد، برای اینکه اگر متکلم حکیم مأمورین خود را به یک مسأله بی اهمیت و حقیری امر کند و دنبالش در تأکید و اصرار بر آن امر مبالغه نماید، شنونده احساس می‌کند که این امر بی اهمیت این همه تأکید نمی‌خواهد، پس حتماً کاسه‌ای زیرینم کاسه هست و هم‌چنین اگر فردی از مأمورین را مخاطب قرار دهد که شأن آن مخاطب این نباشد که مخاطب به مثل چنین خطابی شود، مثلاً یک عالم ربانی و صاحب قدم صدق در زهد و عبادت را از ارتکاب رسواترین فجور آن هم در انظار هزاران بیننده نهی کند، هر شنونده‌ای می‌فهمد که قضیه خالی از مطلب نیست و حتماً مطلب مهمی و مهملکه عظیمی در شرف تکوین است که این گوینده حکیم این‌طور سخن می‌گوید.

خطاب‌های قرآنی که چنین لحنی را دارد، دنبال آن خطاب حوادثی را ذکر می‌کند که

(۸۸) جامعه‌شناسی

آنچه از لحن کلام فهمیده می‌شد را تأیید و تصدیق کند و بلکه بر آن دلالت نماید هر چند که شنوندگان، چه بسا، در اولین لحظه‌ای که خطاب را می‌شنوند یعنی در همان روز نزول متوجه اشارات و دلالات آن خطاب نشوند.

مثلاً قرآن کریم امر کرده به مودت قُربای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و در آن مبالغه کرده، حتی آن را پاداش و اجر رسالت و راه به سوی خدای سبحان شمرده، چیزی نمی‌گذرد که می‌بینیم امت اسلام در اهل بیت آن جناب فجایی و مظالمی را روا می‌دارند که اگر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور اکید به آنان داده بود به اینکه قریبای مرا به سخت‌ترین وجهی از بین ببرید، بیشتر از آنچه کردند، نمی‌کردند!!

و نیز می‌بینیم که قرآن کریم از اختلاف نهی نموده و سپس در آن مبالغه‌ای کرده که بیش از آن تصور ندارد، بعد می‌بینیم که امت اسلام آن‌چنان متفرق و دست‌خوش انشعاب و اختلاف می‌شود که حتی از انشعاب واقع در یهود و نصارا گذرانید یعنی به هفتاد

تاریخ انحطاط جوامع اسلامی و ربط آن با اهل کتاب (۸۹)

و سه فرقه منشعب گشت، تازه این اختلاف‌ها اختلاف در مذهب و معارف علمی دین است، اما اختلافی که در سنت‌های اجتماعی و تأسیس حکومت‌ها و غیر این مسائل به‌پا کردند قابل تحدید و حصر نیست.

و نیز قرآن کریم از حکم کردن به غیر ما انزل‌الله نهی کرده و از القای اختلاف بین طبقات و از طغیان و از پیروی هوای نفس و اموری غیر از این‌ها نهی نموده و در آنها تشدید کرده، بعداً می‌بینیم که در اثر ارتکاب این امور چه حوادثی واقع می‌شود. مسأله نهی از ولایت کفار و دوستی با یهود و نصارا از همین قسم دستورات است، از نواهی مؤکده‌ای است که در قرآن کریم آمده بلکه بعید نیست که کسی ادعا کند تشدید که در نهی از ولایت کفار و اهل کتاب شده آنقدر شدید است که هیچ تشدیدی در سایر نواهی فرعی به پایه آن نمی‌رسد.

تشدید در آن به حدی رسیده که خدای سبحان دوستداران اهل کتاب و کفار را از

(۹۰) جامعه‌شناسی

اسلام بیرون و در زمره خود کفار دانسته و فرموده: «وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ» و نیز خدای تعالی آنان را از خود نفی کرده و فرموده: «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ»

و نیز نه یک بار و دو بار بلکه به نهایت درجه تحذیرشان کرده و فرموده: «وَيَحْذَرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ» و ما در آنجا که پیرامون این آیه بحث می‌کردیم گفتیم: مدلول آن این است که محذوری که از آن تحذیر کرده حتماً واقع خواهد شد و به هیچ وجه تبدیل‌پذیر نیست.

و اگر خواننده عزیز در سیره عمومی اسلامی که کتاب و سنت آن را تنظیم و سپس در بین مسلمین اجرانموده دقت کند و سپس در سیره فاسدی که امروز بر مسلمین تحمیل شده به دقت بنگرد آن وقت آیه شریفه:

«...فَسَيُؤْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَأَائِمِّمْ...» (۵۴ / مائده) را به دقت مطالعه نماید، در می‌یابد که تمامی رذائل که جامعه ما مسلمانان را پر کرده و امروز بر تاریخ انحطاط جوامع اسلامی و ربط آن با اهل کتاب (۹۱)

ما حکومت می‌کند و همه آنها - که ما از کفار اقتباس کرده‌ایم و به تدریج در بین ما منتشر گشته و استقرار یافته است - ضد آن اوصافی است که خدای تعالی برای مردمی ذکر کرده که در آیه وعده آمدنشان را داده، چون تمامی رذائل عملی در یک کلمه خلاصه می‌شود و آن این است که جامعه ما خدا را دوست ندارد و خدای تعالی نیز این جامعه را دوست ندارد، جامعه ما ذلیل در برابر کفار و ستمگر نسبت به مؤمنین است و در راه خدا جهاد نمی‌کند و از ملامت هر ملامت‌گری می‌هراسد.

این همان معنائی است که قرآن کریم از چهره مسلمانان آن روز خوانده بود و اگر خواستی بگو خدای علیم خبیر چنین آینده‌ای را برای امت اسلام از غیب خبر داده بود و پیش بینی کرده بود که به زودی امت اسلام از دین مرتد می‌شود، البته منظور از این ارتداد، ارتداد اصطلاحی یعنی برگشتن به کفر صریح و اعلام بیزاری از اسلام نیست بلکه منظور ارتداد تنزیلی است که جمله «وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» آن را بیان می‌کند.

(۹۲) جامعه‌شناسی

آن‌گاه خدای سبحان جامعه اسلامی را - که چنین وصفی به خود خواهند گرفت - وعده داده که قومی را خواهد آورد که دوستشان دارد و آن قوم نیز خدا را دوست دارند، مردمی که در برابر مؤمنین ذلیل و در مقابل کفار شکست‌ناپذیرند مردمی که در راه خدا جهاد نموده، از ملامت هیچ ملامت‌گری پروا نمی‌کنند، و این اوصافی که برای آن قوم برشمرده - همانطور که قبلاً توجه کردید - اوصاف جامعی است که جامعه اسلامی امروز ما فاقد آن است و با دقت و باریک بینی در هر یک از آن اوصاف که متقابلاً ضد آن اوصاف نیز اوصاف جامعی است که رذائلی بسیار از آنها منشعب می‌شود، رذائلی که فعلاً جامعه اسلامی ما گرفتار آن است و خدای تعالی در صدر اسلام از وضع امروز ما خبر داده است .

(خواننده عزیز را به مطالعه کامل این مطلب در المیزان دعوت می‌کنم!) (۱)

۱-المیزان ج: ۵ ص: ۶۰۱.

تاریخ انحطاط جوامع اسلامی و ربط آن با اهل کتاب (۹۳)

حکم نهی از ولایت کفار و سرپرستی غیرمؤمنین

«لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقْيَهُ وَيَحْذَرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ»

«مؤمنین به هیچ بهانه‌ای نباید کفار را ولی و سرپرست خود بگیرند با اینکه در بین خود کسانی را دارند که سرپرست شوند و هر

کس چنین کند دیگر نزد خدا هیچ حرمتی ندارد، مگر اینکه از در تقیه، سرپرستی کفار را قبول کرده باشند و فراموش نکنند که در بین کسانی که ترس آورند خدا نیز هست و بازگشت همه به سوی خدا است.» (۲۸ / آل عمران)

(۹۴) جامعه‌شناسی

مراد از «کافرین» در این آیات (با توجه به تفسیر آیات قبلی) اعم از اهل کتاب و مشرکین است، و اگر از دوستی و اختلاط روحی با کفار نهی می‌کند، از دو طایفه نهی می‌کند، و اگر مراد از کفار تنها مشرکین باشند، باید گفت آیات متعرض حال آنان است، و مردم را دعوت می‌کند به اینکه مشرکین را رها نموده به حزب خدا متصل شوند، و خدا را دوست بدارند، و رسول او را اطاعت کنند.

«لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ...»

اگر ما کفار را اولیای خود بگیریم خواه ناخواه با آنان امتزاج روحی پیدا کرده‌ایم، امتزاج روحی هم ما را می‌کشاند به اینکه رام آنان شویم، و از اخلاق و سایر شؤون حیاتی آنان متأثر گردیم (زیرا که نفس انسانی خوپذیر است)، و آنان می‌توانند در اخلاق و رفتار ما دست بیندازند. دلیل بر این معنا آیه مورد بحث است که جمله «مَنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» را قید نهی قرار داده، و می‌فرماید مؤمنین کفار را اولیای خود نگیرند در حالی که با سایر مؤمنین دوستی نمی‌ورزند، که از این قید به خوبی فهمیده می‌شود که منظور آیه این است که بفرماید اگر تو مسلمان اجتماعی و به اصطلاح نوع دوست هستی، باید حداقل مؤمن و کافر را به اندازه هم دوست بداری، و اما اینکه کافر را دوست بداری، و زمام امور جامعه و زندگی جامعه را به او بسپاری و با مؤمنین هیچ

حکم نهی از ولایت کفار و سرپرستی غیر مؤمنین (۹۵)

ارتباطی و علاقه‌ای نداشته باشی، این بهترین دلیل است که تو با کفار سنخیت داری و از مؤمنین جدا و بریده‌ای و این صحیح نیست پس زنهار باید از دوستی با کفار اجتناب کنی.

در آیات کریمه قرآن هم نهی از دوستی با کفار و یهود و نصارا مکرر آمده و لیکن موارد نهی مشتمل بر بیانی است که معنای این نهی را تفسیر می‌کند و کیفیت ولایتی را که از آن نهی فرموده تعریف می‌کند، مانند آیه مورد بحث که گفتیم مشتمل بر جمله: «مَنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» است، که جمله «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ» را تفسیر می‌کند.

و همچنین آیه شریفه:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ...»

که مشتمل است بر جمله: «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» و آیه شریفه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ...» که دنبالش آیه: «لَا يَنْهَيْكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ...» آمده آن را تفسیر می‌کند.

(۹۶) جامعه‌شناسی

و بنابراین آوردن این اوصاف برای تفسیر فرمان: مؤمنین نباید کافران را اولیای خود بگیرند، و به مؤمنین دیگر اعتنا نکنند، در حقیقت سبب حکم و علت آن را بیان نموده بفهماند دو صفت کفر و ایمان به خاطر تضاد و بینونتی است که بین آن دو هست، قهرا همان بینونت و فاصله و تضاد به دارندگان صفت کفر با صفت ایمان نیز سرایت می‌کند، در نتیجه آن دو را از نظر معارف و عقائد و اخلاق از هم جدا می‌کند، دیگر راه سلوک به سوی خدای تعالی و سایر شؤون حیاتی آن دو یکی نخواهد بود، نتیجه این جدائی هم این می‌شود که ممکن نیست بین آن دو ولایت و پیوستگی برقرار باشد، چون ولایت موجب اتحاد و امتزاج است، و این دو صفت که در این دو طایفه وجود دارد موجب تفرقه و بینونت است، و وقتی یک فرد مؤمن نسبت به کفار ولایت داشته باشد، و این ولایت قوی هم باشد، خود به خود خواص ایمانش و آثار آن فاسد گشته، و به تدریج اصل ایمانش هم تباہ می‌شود.

حکم نهی از ولایت کفار و سرپرستی غیر مؤمنین (۹۷)
و به همین جهت است که در دنبال آیه مورد بحث اضافه کرد:
«وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ» (۲۸ / آل عمران)

مسئله تقيه و فرق آن با دوستی دشمنان دین

و سپس اضافه کرد:

«...إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقِيَهُ...» (۲۸ / آل عمران)

در جمله اول فرمود کسی که چنین کند هیچ ارتباطی با حزب خدا ندارد، و در جمله دوم، مورد تقيه را استشنا کرد، چون تقيه معنایش این است که مؤمن از ترس کافر اظهار ولایت برای او می‌کند، و حقیقت ولایت را ندارد. کلمه «دُون» در جمله: «مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» معنای نزد را می‌دهد البته بوئی هم از معنای فرومایگی و قصور در آن هست، و معنایش این است که مؤمنین به جای مردم با (۹۸) جامعه‌شناسی

ایمان مردم کفر پیشه را ولی خود نگیرند که جایگاه و موقعیت آنان نسبت به مقام موقعیت مردم با ایمان، پست و بی‌مایه است، چون جاه و مقام مؤمنین بلندتر از مکان کفار است!
«وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ» منظور از اینکه می‌فرماید: هر کس چنین کند این است که هر کس کفار را به جای مؤمنین اولیا بگیرد، چنین و چنان می‌شود، و اگر نام عمل را نبرد و به جای آن لفظی عام آورد، برای اشاره به این نکته بوده، که گوینده آنقدر از پذیرفتن ولایت کفار نفرت دارد که نمی‌خواهد حتی نام آنرا ببرد.

و کسی که چنین کند هیچ ارتباطی با حزب خدا ندارد، همچنانکه در جای دیگر فرموده: «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» (۵۶ / مائده)
چنین کسی در هیچ حالی و اثری برقرار در حزب خدا نیست. «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقِيَهُ»
مسئله تقيه و فرق آن با دوستی دشمنان دین (۹۹)

اظهار محبت دروغی و از ترس، محبت واقعی نیست، و همچنین اظهار سایر آثار ولایت اگر دروغی و از ترس باشد ولایت واقعی نیست، چون خوف و محبت که مربوط به قلب است، دو صفت متضادند، که دو اثر متقابل در قلب دارند، چگونه ممکن است در یک قلب متحد شوند.

مجوز تقيه در مقابل دشمنان دین

«لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقِيَهُ»

«... مگر اینکه از در تقيه، سرپرستی کفار را قبول کرده باشند.» (۲۸ / آل عمران)

این آیه شریفه دلالتی روشن بر جواز تقيه دارد. از ائمه اهل بیت علیه‌السلام هم این استفاده روایت شده، همچنان که آیه‌ای که درباره داستان عمار و پدرش یاسر و مادرش سمیه نازل شده این دلالت را دارد، و آیه این است که می‌فرماید: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ»

(۱۰۰) جامعه‌شناسی

إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (۱۰۶ / نحل)

و کوتاه سخن اینکه، کتاب و سنت هر دو بر جواز تقیه به‌طور اجمال دلالت دارند، اعتبار عقلی هم مؤید این حکم است، چون دین جز این نمی‌خواهد و شارع دین هم جز این هدفی ندارد که حق را زنده کند و جان تازه‌ای بخشد، و بسیار می‌شود که تقیه کردن و بر حسب ظاهر طبق دلخواه دشمن و مخالفین حق عمل کردن مصلحت دین و حیات آن را چنان تأمین می‌کند که ترک تقیه آن طور تأمین نکند، و این قابل انکار نیست، مگر کسی بخواهد منکر واضحات شود.

مجوز تقیه در مقابل دشمنان دین (۱۰۱)

روایات مربوط به جواز تقیه در مقابل دشمنان خدا

در تفسیر صافی در ذیل آیه: «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقِيَةً...» از کتاب احتجاج از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرده که در ضمن حدیثی فرمود: خدای تعالی تو را دستور داده تا در دین خودت تقیه کنی، برای اینکه می‌فرماید: زنه‌ار، زنه‌ار، مبادا خود را به هلاکت افکنی و تقیه‌ای را که به تو دستور داده‌ام ترک نمائی، زیرا با ترک تقیه سیل خون از خود و برادرانت براه می‌اندازی و نعمت‌های خودت و آنان را در معرض زوال قرار داده، آنان را خوار و ذلیل دست دشمنان دین نمایی، با اینکه خدای تعالی به تو دستور داده که وسیله عزت آنان را فراهم سازی.

و در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بارها فرمود دین ندارد کسی که تقیه ندارد، و نیز می‌فرمود: خدای تعالی خودش فرموده «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقِيَةً».

(۱۰۲) جامعه‌شناسی

و در کافی از امام باقر علیه‌السلام روایت آورده که فرمود: تقیه در هر چیزی برای آدمی خواه ناخواه پیش می‌آید، و خدا هم به همین جهت آن را حلال فرموده است.

مؤلف: اخبار در مشروعیت تقیه از طرق ائمه اهل بیت علیه‌السلام بسیار زیاد است، و شاید به حد تواتر برسد و خواننده محترم توجه فرمود که آیه شریفه هم بر آن دلالت دارد، دلالتی که به هیچ وجه نمی‌توان آن را انکار نمود.

اعلام شدت مخافت از خدا برای دوستداران کفار

«وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ الْمَصِيرُ» خدای تعالی در این آیه مسلمانان دوستدار کفار را از خودش برحذر ساخته، و وجه آن تنها این است که بفهماند خدای سبحان خودش مخوف و واجب‌الاحتراز است، و از نافرمانیش باید دوری کرد، و خلاصه بفهماند بین این مجرم و بین خدای تعالی چیز مخوفی غیر خود خدا نیست، تا از آن احتراز جوید، یا خود را از خطر او در حصن و قلعه‌ای متحصن کند، بلکه مخوف خود

اعلام شدت مخافت از خدا برای دوستداران کفار (۱۰۳)

خداست، که هیچ چیزی که مانع او شود وجود ندارد و نیز بین مجرم و خدا هیچ مایه‌امیدی که بتواند شری از او دفع کند وجود ندارد، نه هیچ صاحب ولایتی، و نه شفיעی، بنابراین در آیه شریفه شدیدترین تهدید آمده و تکرار آن در یک مقام این تهدید شدید را زیاده‌تر و شدیدتر می‌گرداند، و باز با تعقیب جمله مورد بحث با دو جمله دیگر یعنی جمله «وَاللَّهُ الْمَصِيرُ» و جمله «وَاللَّهُ رُؤُوفٌ بِالْعِبَادِ» که بیانش خواهد آمد، این شدت را می‌افزاید.

با بیانی دیگر می‌توان فهمید که چرا خدای تعالی دوستدار کفار را از خودش برحذر داشته، و آن این است که از لابلای این آیه و سایر آیاتی که از دوستی با غیر مؤمنین نهی فرموده، بر می‌آید که این قسم دوستی خارج شدن از زی‌بندگی است، و مستقیماً ترک

گفتن ولایت خدای سبحان و داخل شدن در حزب دشمنان او و شرکت در توطئه‌های آنان برای افساد امر دین او است.

(۱۰۴) جامعه‌شناسی

و کوتاه سخن این که دوستی با کفار طغیان و افساد نظام دین است، که بدترین و خطرناکترین ضرر را برای دین دارد، حتی ضررش از ضرر کفر کفار و شرک مشرکین نیز بیشتر است، زیرا آنکس که کافر و مشرک است، دشمنیش برای دین آشکار است، و به سهولت می‌توان خطرش را از حومه دین دفع نموده و از خطرش برحذر بود، و اما مسلمانی که دعوی صداقت و دوستی با دین می‌کند، و در دل دوستدار دشمنان دین است، و قهرا این دوستی اخلاق و سنن کفر را در دلش رخنه داده، چنین کسی و چنین کسانی ندانسته حرمت دین و اهل دین را از بین می‌برند، و خود را به هلاکتی دچار می‌سازند که دیگر امید حیات و بقائی باقی نمی‌گذارند.

و سخن کوتاه این که این قسم دوستی طغیان است، و امر طاعی به دست خود خدای سبحان است، این نکته را در اینجا داشته باش تا ببینیم از آیات سوره فجر چه استفاده می‌کنیم:

اعلام شدت مخافت از خدا برای دوستداران کفار (۱۰۵)

«الْمَ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ، إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ»

«الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ وَ ثَمُودَ الَّذِينَ جَاءُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ»

«وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ، الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ، فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ»

فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ، إِنَّ رَبَّكَ لِبِالْمُرْصَادِ» (۶ تا ۱۳ / فجر)

خوب، از این آیات استفاده کردیم که طغیان طاعی، وی را به کمین گاه خدا می‌کشاند، کمین گاهی که غیر از خدا در آن نیست، و تازیانه عذاب را بر سرش فرود می‌آورد، و کسی نیست که مانع او شود.

از اینجا معلوم می‌شود تهدید به تحذیر از خود خدا در جمله: «وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ» برای آن است که دوستی با کفار، از مصادیق طغیان بر خدا به ابطال دین او و افساد شریعت او است.

دلیل بر گفتار ما آیه زیر است، که می‌فرماید:

(۱۰۶) جامعه‌شناسی

«فَأَسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطَّعُوا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (۱۱۲ / هود)

«وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ» (۱۱۳ / هود)

و این همان آیه‌ای است که (به‌طوری که در حدیث آمده)، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود این آیه مرا پیر کرد، و دلالتش بر نظر ما از این باب است که این دو آیه - به‌طوری که بر هیچ متدبری پوشیده نیست - ظهور در این دارند که اعتماد به کفار ستمگر، طغیان است، طغیانی که دنبالش فرا رسیدن آتش حتمی است، آنهم فرا رسیدنی که ناصر و دادرسی با آن نیست، و این همان انتقام الهی است، که به بیان گذشته ما عاصم و بازدارنده‌ای از آن نیست.

از اینجا این نکته هم روشن می‌شود که جمله: «وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ» دلالت دارد بر این که تهدید در آن به عذابی حتمی است، چون از خود خدا تحذیر کرده، و تحذیر از خود

اعلام شدت مخافت از خدا برای دوستداران کفار (۱۰۷)

خدا دلالت دارد که دیگر حایلی بین او و عذاب وجود ندارد و کسی نمی‌تواند خدا را با این که تهدید به عذاب کرده از عذابش جلوگیری شود، پس نتیجه قطعی می‌دهد که عذاب نامبرده واقع شدنی است.

این آیات یعنی آیه: «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ» و آیات بعدش از خبرهای غیبی قرآن کریم است.

این نکته را هم باید در نظر داشت که دوستی کفار کفر است، و مراد از این کفر، کفر در فروع دین است، نه در اصول دین، نظیر کفر مانع زکات و تارک صلوات، و ممکن است کفر چنین افراد، عاقبت کار آنان باشد، و به بیانی که گذشت، از این نظر باشد که دوستی کفار سرانجام کار انسان را به کفر می‌کشاند. (۱)

۱- المیزان ج: ۳ ص: ۲۳۵.

(۱۰۸) جامعه‌شناسی

اجتناب از آسیب خویشاوندی با دشمنان دین

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِّن دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دوست و محرم رازی از غیر خود مگیرید که غیر شما لحظه‌ای از رساندن شر به شما نمی‌آسایند، آنها دوست می‌دارند شما را به ستوه آورند، دشمنی درونی و باطنیشان با شما از مطاوی (۱) کلماتشان پیدا است، ۱- جمع مطوی به معنای پیچیدگی‌ها، حلقه‌ها. فرهنگ فارسی دکتر محمد معین. (ناشر)

اجتناب از آسیب خویشاوندی با دشمنان دین (۱۰۹)

و آنچه در دل دارند، بسی خطرناکتر از آن است، ما آیات را برایتان بیان می‌کنیم، اگر تعقل کنید.» (۱۱۸ / آل عمران)

در این آیه شریفه، خویشاوند نزدیک را «بطانۀ» (آستر) نامیده و وجهش این است که آستر به پوست بدن نزدیک است تا رویه لباس، چون آستر لباس بر باطن انسان اشراف و اطلاع دارد و می‌داند که آدمی در زیر لباس چه پنهان کرده، خویشاوند آدمی هم همین‌طور است، از بیگانگان به آدمی نزدیکتر و به اسرار آدمی واقف‌تر است.

«لَا يَأْلُونَكُمْ» یعنی دشمنان از رساندن هیچ شری به شما کوتاهی نمی‌کنند. «وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ» یعنی دوستدار شدت و گرفتاری و ضرر شمایند.

و جمله «قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ» می‌رساند که دشمنی آنان نسبت به شما آنقدر زیاد است که نمی‌توانند پنهان بدارند، بلکه دشمنی باطنی‌شان در لحن کلامشان اثر گذاشته است.

فرموده: «وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ» تا اشاره کرده باشد، به اینکه آنچه در سینه دارند، قابل وصف نیست، چون هم متنوع و گوناگون است و هم آنقدر عظیم است که در وصف نمی‌گنجد، و همین مبهم آوردن «مَا فِي صُدُورِهِمْ» بزرگ و

(۱۱۰) جامعه‌شناسی

عظیم بودن را تأیید می‌کند. (۱)

نهی از وساطت در حق منافقین و شفاعت در کارهای بد

«مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيتًا»

«هر کس وساطت و شفاعتی نیکو کند وی را از آن بهره‌ای باشد و هر کس وساطت

۱- المیزان ج: ۳ ص: ۵۹۹.

نهی وساطت برای منافقین و شفاعت در کارهای بد (۱۱۱)

بدی کند وی را نیز از آن سهمی باشد و خدا بر همه چیز مقتدر است.» (۸۵ / نساء)

این حقیقت را به عنوان تذکر به مؤمنین خاطر نشان فرموده، تا بدانند شفاعت بدون اثر نیست و در هر کاری شفاعت نکنند، و آنجا که لازم است شفاعت بکنند، مثلاً در شر و فساد که هدف منافقین است وساطت نکنند، چه منافقین از مشرکین و چه منافقین از غیر مشرکین، مخصوصاً درباره منافقین از مشرکین که می‌خواهند به قتال نروند شفاعت نکنند، چون ترک فساد را ولو کم، و از رشد آن جلوگیری نکردن، و اجازه آن دادن که فساد نمو کند و بزرگ شود، خود فسادی است که به آسانی نمی‌توان از بینش برد، فسادی که مستلزم هلاکت حرث و نسل است. آیه شریفه در معنای نهی از شفاعت در کار بد است، یعنی شفاعت اهل ظلم و طغیان و نفاق و شرک است، زیرا این طوائف، مفسدین در ارض هستند و نباید در کار آنان وساطت کرد. (۱)

۱-المیزان ج: ۵ ص: ۴۱.

(۱۱۲) جامعه‌شناسی

شرایط عدم تعرض به کفار

«وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وُلِيًّا وَلَا نَصِيرًا»

«آنها دوست دارند شما نیز کافر شوید همچنان که خودشان کافر شدند و در نتیجه مثل هم باشید، پس زنه‌ار که از آنان به هیچ وجه دوست مگیرید تا آنکه در راه خدا هجرت کنند، پس اگر از قبول دعوت خدا اعراض کردند، آنان را هر جا یافتید بگیرید و بکشید، نه از آنان دوست بگیرید و نه یاور!» (۸۹ / نساء)

شرایط عدم تعرض به کفار (۱۱۳)

می‌فرماید: کفار می‌خواهند شما را به طرف خود بکشند، و دوست دارند شما و ایشان در کفر مساوی باشید. سپس مسلمانان را نهی می‌کند از اینکه با کفار دوستی کنند، مگر آنکه آن کفار دست از کفر برداشته به سوی اسلام هجرت کنند، پس اگر از این کار روی گرداندند دیگر وظیفه‌ای جز این ندارید که آنان را هر جا یافتید دستگیر نموده و به قتل برسانید، و دیگر از ولایت و نصرت آنها اجتناب کنید، و این که فرمود: و اگر روی گرداندند... دلالت دارد بر اینکه مؤمنین موظف شده بودند دوستان مشرک خدا را وادار به مهاجرت نمایند، اگر اجابت کردند به دوستی خود با آنان ادامه دهند و اگر اجابت نکردند به قتلشان برسانند.

«إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاؤُكُمْ حِصَّةً رَثَّ صِدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَا شَاءَ اللَّهُ لَسِي لَطْمُهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتِلُوكُمْ فَإِنْ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَالْقُوا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا»

«مگر آن افراد و اقوامی که با قومی پیمان دارند، که بین شما و آن قوم پیمان صلح برقرار باشد و یا با شما سر جنگ نداشته باشند و توان جنگ با قوم خود را نیز ندارند و اگر خدا می‌خواست بر شما تسلطشان می‌داد و با شما پیکار می‌کردند، اگر اینان از شما کناره گرفتند، نه با شما شدند و نه با دشمن شما، و

(۱۱۴) جامعه‌شناسی

اطاعت و تسلیم عرضه کردند، خدا برای شما علیه آنها تسلطی نگذاشته است.» (۹۰ / نساء)

این آیه شریفه استثنائی است از حکمی که در جمله: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ» می‌باشد و در آن دو طائفه را از حکم دستگیر کردن و کشتن مشرکین استثنا کرده، یکی آن مشرکینی که بین آنان و بین بعضی از اقوام که با مسلمانان پیمان صلح دارند رابطه‌ای باشد، که آن دو را به هم وصل کرده باشد، مثلاً بین آن مشرکین و بین آن اقوام سوگندی و چیزی نظیر آن برقرار باشد که هر یک از دو طائفه مورد حمله قرار گرفت دیگری یاریش کند و طائفه دوم آن مشرکینی بوده‌اند که نه میل داشتند با مسلمانان

قتال کنند و نه نیروی آن داشته‌اند که با مشرکین قوم خود بجنگند و یا عوامل دیگری در کارشان دخالت داشته و وادارشان کرده خود را به کناری بکشند و به مسلمانان اعلام کنند که ما نه علیه شماستیم و نه له شما، نه به ضرر شما و نه به نفع شما. شرایط عدم تعرض به کفار (۱۱۵) پس این دو طائفه از حکم مذکور در آیه قبل استثناء شده‌اند.

استثناء بر شرایط عدم تعرض

«سَيَجِدُونَ آخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوا بَكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّمَا رُذِّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْرِزُوا لَكُمْ وَيُقُوا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ وَيَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا» «چیزی نخواهد گذشت که به مردمی دیگر بر می‌خورید که می‌خواهند هم شما را از شر خود ایمن سازند و هم قوم خود را، ولی وقتی به سوی فتنه کشانده شوند، با سر در آن می‌افتند، پس اگر از شما کناره نکردند و اطاعت عرضه نداشتند و دست از دشمنی باز نگرفتند، هر جا که آنها را یافتید بگیرید و بکشیدشان که ما شما را بر آنها تسلطی آشکارا داده‌ایم.» (۹۱ / نساء)

در این جمله خبر می‌دهد به اینکه به زودی قومی دیگر با شما مواجه می‌شوند که (۱۱۶) جامعه‌شناسی

چه بسا شبیه به طائفه دوم از آن دو طائفه استثناء شده باشند، چون این قوم می‌خواهند هم به شما امنیت بدهند و هم به قوم خودشان، چیزی که هست خدای سبحان خبر می‌دهد به اینکه این قوم منافقند و هیچ اعتبار و تأمینی در وعده‌های آنان و ادعای بی‌طرفیشان نیست. به همین جهت دو جمله شرطیه‌ای که در حق آن دو طائفه دیگر به نحو اثبات آورده و فرموده بود: «اگر اینان از شما کناره گرفتند، نه با شما شدند و نه با دشمن شما، و اطاعت و تسلیم عرضه کردند خدا برای شما علیه آنها تسلطی نگذاشته است.» را مبدل کرد به شرط منفی و فرمود: «پس اگر از شما کناره نکردند و اطاعت عرضه نداشتند و دست از دشمنی باز نگرفتند، هر جا که آنها را یافتید بگیرید و بکشیدشان که ما شما را بر آنها تسلطی آشکارا داده‌ایم.» و همین تبدیل سیاق از مثبت استثناء بر شرایط عدم تعرض (۱۱۷)

به منفی هشدار می‌دهد است به مؤمنین بر اینکه از این قوم سوم بر حذر باشند. (۱)

دفع منافذ نفوذ دشمنان دین: منع از تعمیر مساجد الله

«مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسْجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَيْهِمْ بِالْكَفْرِ أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَلُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ»

«مشرکین را حق آن نیست که مساجد خدا را تعمیر کنند، با آنکه خود شاهد بر کفر خویشند، چه، ایشان اعمالشان بی‌اجر و باطل و خود در جهنم جاودانند.» (۱۷ / توبه)

۱-المیزان ج: ۵ ص: ۴۵.

(۱۱۸) جامعه‌شناسی

«أَمَّا يَعْمُرُ مَسْجِدَ اللَّهِ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَآقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ» «مسجدهای خدا را تنها کسی تعمیر می‌کند که به خدا و روز جزا ایمان داشته و نماز به پا دارد و زکات دهد، و جز از خدا نترسد، ایشانند که امید هست که از راه یافتگان باشند.» (۱۸ / توبه)

اگر جواز تعمیر مساجد و داشتن حق آن را مشروط کرده به داشتن ایمان به خدا و به روز جزا، و بهمین جهت آن را از کفار که فاقد چنین ایمانی هستند نفی کرده، و خلاصه اگر در این شرط تنها اکتفا به ایمان به خدا نکرده و ایمان به روز جزا را هم علاوه کرده برای این است که مشرکین خدا را قبول داشتند، و تفاوتشان با مؤمنین صرف نظر از شرک این بود که به روز جزا ایمان نداشتند، لذا حق تعمیر مساجد و جواز آن را منحصر کرد به کسانی که دین آسمانی را پذیرفته باشند.

به این هم اکتفا نکرد، بلکه مسأله نماز خواندن و زکات دادن و نرسیدن جز از خدا را هم اضافه کرد، و فرمود: «وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَ لَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ»، برای اینکه مقام آیه مقام بیان و معرفی کسانی است که بر خلاف کفار از عملشان منتفع می‌شوند، دفع نفوذ دشمنان دین: منع از تعمیر مساجد الله (۱۱۹)

و معلوم است کسی که تارک فروع دین آنهم نماز و زکات که دو رکن از ارکان دینند بوده باشد او نیز به آیات خدا کافر است، و صرف ایمان به خدا و روز جزا فایده‌ای بحالش ندارد، هر چند در صورتی که به زبان منکر آنها نباشد در زمره مسلمانان محسوب می‌شود، و وقتی کافر است که بزبان انکار کند. و اگر از میان فروع دین تنها نماز و زکات را اسم برد، برای این است که نماز و زکات از آن ارکانی است که به هیچ‌وجه و در هیچ حالی از احوال ترکش جایز نیست.

از آیه استفاده شد که تعمیر مساجد، حق و جایز برای غیر مسلمان نیست، اما مشرکین به خاطر شرک و ایمان نداشتنشان به خدا و روز جزا، و اما اهل کتاب به خاطر اینکه قرآن ایمانشان را ایمان به شمار نمی‌آورد، خدای متعال فرموده:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ

(۱۲۰) جامعه‌شناسی

تُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكَرُوا بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا» (۱۵ و ۱۵۱ / نساء)

و نیز در آیه ۲۹ سوره مورد بحث فرموده: (۱)

«قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ...» (۲۹ / توبه)

نهی از رکون و اعتماد به ستمکاران در دین و حیات دینی

«وَلَا تَزْكُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ»

«به کسانی که ستم کرده‌اند متمایل نشوید که جهنمی

۱- المیزان ج: ۹ ص: ۲۶۸.

نهی از رکون و اعتماد به ستمکاران در حیات دینی (۱۲۱)

می‌شوید و غیر خدا دوستانی ندارید و یاری نمی‌شوید!» (۱۱۳ / هود)

رُکون به سوی ستمکاران، یک نوع اعتمادی است که ناشی از میل و رغبت به آنان باشد، حال چه این رکون در اصل دین باشد، مثل اینکه پاره‌ای از حقایق دین را که به نفع آنان است بگویید، و از آنچه که به ضرر ایشان است دم فرو بندد و افشاء نکند، و چه اینکه در حیات دینی باشد مثل اینکه به ستمکاران اجازه دهد تا به نوعی که دلخواه ایشان است در اداره امور مجتمع دینی مداخله کنند و ولایت امور عامه را به دست گیرند، و چه اینکه ایشان را دوست بدارد و دوستی‌اش منجر به مخالفت و آمیزش با آنان شود و در نتیجه در شؤون حیاتی جامعه و یا فردی از افراد اثر سوء بگذارد.

کوتاه سخن، رکون به این معنا است که در امر دین و یا حیات دینی طوری به ستمکاران نزدیک شود که نزدیکی‌اش توأم با نوعی اعتماد و اتکاء باشد، و دین و خدا و یا حیات دینی را از استقلال در تأثیر انداخته، و از آن پاکی و خلوص اصلی‌اش ساقط کند، و

(۱۲۲) جامعه‌شناسی

معلوم است که نتیجه این عمل این است که راه حق از طریق باطل سلوک شود، و یا حق با احیای باطل احیاء گشته و بالاخره به خاطر احیایش کشته شود.

دلیل ما بر این معنائی که کردیم این است که خدای تعالی در خطابی که در این آیه دارد، جمع کرده میان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و مؤمنین از امتش، و شؤونی که هم مربوط به آن جناب و هم به امت اوست، همان معارف دینی و اخلاق و سنت‌های اسلامی است از جهت تبلیغ و حفظ و اجراء و تطبیق حیات اجتماعی بر آن، و همچنین عبارت است از ولایت امور مجتمع اسلامی، و شناخته شدن افراد به عنوان یک فرد مسلمان، در صورتی که به آن سنت‌ها عمل کند. بنابراین، نه پیغمبر می‌تواند در این امور به ستمکاران رکون کند و نه امت او.

به علاوه، کاملاً روشن است که آیه مورد بحث به منزله نتیجه‌ای است که از داستانهای ملت‌های ستمکاری استنتاج شده که خداوند به جرم ستم‌هایشان آنها را نهی از رکون و اعتماد به ستمکاران در حیات دینی (۱۲۳) هلاک نموده است.

این آیه متفرع بر آن داستانها و ناظر به آنها است، و ظلم آن ملت‌ها تنها شرک و وزیدن و بت پرستی‌شان نبود، بلکه از جمله کارهای نکوهیده آنها که خداوند از آن نکوهش کرده پیروی از ستمکاران بوده، که نتیجه‌اش فساد در زمین بعد از اصلاح آن می‌شد، و آن فساد عبارت بود از رسمیت دادن به سنت‌های ظالمانه که والیان جور باب کرده بودند و مردم هم از آنها پیروی می‌کردند.

پس جمله «لَا تَرْكُونُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا» نهی است از میل به سوی ایشان و اعتماد بر آنان و اینکه اصل دین و حیات دینی بر اساس باطل ایشان بنا شود.

قرار گرفتن این آیه به منزله نتیجه‌ای از داستانهای گذشته، این معنا را افاده می‌کند که منظور از ستمکاران در آیه، کسانی نیست که صرفاً ظلمی از آنان سرزده باشد، و گرنه باید تمامی مردم را شامل شود، زیرا از عده معدودی معصومین که بگذریم (۱۲۴) جامعه‌شناسی

تمامی مردم سهمی از ظلم را دارند، و با این حال دیگر معنایی برای نهی نمی‌ماند. و نیز افاده می‌کند که مقصود از ستمکاران آن عده‌ای هم که دائماً کارشان ظلم باشد نیست. درست است که فعل به خودی خود صرف تحقق را می‌رساند، و در صورت وجود اسباب افاده وصف و استمرار هم می‌کند، و لیکن آن شرایط و اسباب در آیه مورد بحث وجود ندارد و هیچ چیزی بر چیزی به‌طور گراف دلالت نمی‌کند.

پس مقصود از ستمکاران، این طایفه نیستند، بلکه مراد آن عده از مردم هستند که حالشان در ظلم و ستم، حال همان کسانی باشد که خداوند در آیات سابق داستانشان را آورده بود، و مثل این که خدای تعالی در آن داستان‌ها عموم مردم را در برابر دعوت الهی که متوجه آنان شده مانند یک دسته دانسته، آن‌گاه آنان را به دو قسم پذیرندگان و مخالفین تقسیم کرده، آن‌گاه در چند جای آن داستان‌ها از طایفه اول تعبیر کرده به «الَّذِينَ آمَنُوا: آنانکه ایمان آوردند»، و در نزدیک ده جا از طایفه دوم که دعوت او را رد کرده‌اند

نهی از رکون و اعتماد به ستمکاران در حیات دینی (۱۲۵)

تعبیر کرده به «الَّذِينَ ظَلَمُوا: کسانی که ظلم کردند»، مانند جمله: «وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا» و امثال آن.

پس خلاصه مضمون این آیه نهی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و امت او است از رکون به کسی که به عنوان ظلم شناخته شده باشد،

به اینکه به سوی او میل و در امر دین و حیات دینی بر ظلم او اعتماد کنند، این است منظور جمله «لَا تَزْكُوا آلِي الَّذِينَ ظَلَمُوا» از بحث‌هایی که تاکنون پیرامون آیه کردیم چند چیز بدست آمد:

۱- اینکه متعلق نهی در آیه شریفه رکون به اهل ظلم است در امر دین و یا حیات دینی، از قبیل سکوت کردن در بیان حقایق دینی و اموری که موجب ضرر جامعه دینی می‌شود و ترک هر عمل دیگری که خوش آیند ظالمان نیست، و یا مثل اینکه ظالم کارهایی کند که برای جامعه دینی ضرر دارد، و مسلمانها آن را ببینند و سکوت کنند و حقایق دینی را برایش بازگو نکنند، و یا اموری را ترک کند که با ترکش لطمه به اجتماع (۱۲۶) جامعه‌شناسی

مسلمین بزنند و مسلمین سکوت کنند، او زمام جامعه دینی را در دست بگیرد و عهده دار مصالح عمومی جامعه بشود و با نداشتن صلاحیت، امور دینی را اجراء کند و ایشان سکوت کنند و نظیر این‌ها. بنابراین، رکون و اعتماد بر ستمگران در معاشرت و معامله و خرید و فروش و همچنین وثوق داشتن به ایشان و در برخی از امور امین شمردن آنان، مشمول نهی آیه شریفه نیست، زیرا رکون در اینگونه امور، رکون در دین و یا حیات دینی نیست، خود رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را می‌بینیم که در شب هجرت وقتی از مکه به سوی غار ثور حرکت کرد یکی از مردم قریش را امین شمرد و از او برای سفر به مدینه مرکبی را اجاره کرد، و نیز او را امین دانست و مورد وثوق قرار داد که بعد از سه روز، راحله را تا درب غار خواهد آورد، آری او رفتارش چنین بود و خود مسلمانان هم در پیش روی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با کفار و مشرکین همین معامله را داشتند.

۲- نتیجه‌ای دیگر که از بحثهای گذشته گرفته شد این است که رکونی که در آیه نهی از رکون و اعتماد به ستمکاران در حیات دینی (۱۲۷)

از آن نهی شده، اخص است از معنای ولایتی که در آیات بسیار دیگری از آن نهی شده، زیرا ولایت به معنای نزدیک شدن به نحوی است که مسلمین را در دین و اخلاقشان در معرض تأثر قرار دهد و در نتیجه دین و اخلاقشان که از بین رفته و سنت‌های ظالمانه‌ای که در جامعه دشمنان دین رایج شده در میان مسلمین رواج یابد، به خلاف رکون که به معنای بنا نهادن دین و یا حیات دینی است بر اساس ظلم ظالمین، و این معنا از نظر مورد اخص از ولایت است، برای اینکه هر جا که رکون به ظالمی پیداشود ولایت ظالم هم شده ولی هر جا که ولایت ورزیدن به ظالم یافت شد چنان نیست که رکون هم باشد. فرق دیگر اینکه خطر و بروز اثر در رکون بالفعل است ولی در ولایت اعم از بالفعل است.

۳- سوم چیزی که از بحث گذشته به دست آمد این بود که آیه شریفه به کمک سیاقی که دارد و نیز با تأیید مقام، نهی می‌کند از رکون به ستمکاران در ستمهایشان، به این معنا که مسلمانان، دین حق خود و حیات دینی خود را مبنی بر ظلمی از ظلم‌های (۱۲۸) جامعه‌شناسی

آنان کنند، و یا در گفتار و کردار حق خود، جانب ظلم و باطل ایشان را رعایت کنند.

و خلاصه وقتی بتوانند حقی را احیاء کنند که باطلی را هم احیاء بکنند، و برگشت این عمل همانطور که قبلاً هم گفتیم به این است که احیاء یک حق با از بین رفتن یک حق دیگر صورت گیرد.

و اما میل کردن به ظلمی از ظلم‌های آنان و راه دادن آن ظلم را در دین، و اجرای آن در مجتمع اسلامی و یا در محیط زندگی شخصی، رکون به ظالمین نیست، بلکه مباشرت در ظلم و وارد شدن در زمره ظالمین است.

و این مطلب بر بسیاری از مفسرین مشتبه شده، و نتوانسته‌اند میان رکون به ظالمین و این مثالها که ما ذکر کرده و گفتیم مباشرت در ظلم است فرق بگذارند. (۱)

نهی از رکون و اعتماد به ستمکاران در حیات دینی (۱۲۹)

امر به بحث و مجادله با اهل کتاب با نیکوترین طریق

«وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَالْهُنَا وَالْهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.»

«و با اهل کتاب جز به وجه احسن مجادله مکنید مگر افرادی از ایشان که ظلم کرده باشند، به ایشان بگویید ما به آنچه برای خودمان نازل شده و آنچه برای شما نازل شده ایمان داریم، معبود ما و شما یکی است و ما تسلیم آن معبودیم.» (۴۶/عنکبوت)

(۱۳۰) جامعه‌شناسی

بعد از آنکه در جمله «أَتْلُ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ»، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را مأمور کرد تا از طریق تلاوت قرآن دعوت و تبلیغ کند، اینک در جمله مورد بحث کیفیت دعوت را بیان می‌کند، و از مجادله با اهل کتاب نهی می‌کند، و می‌فرماید: با این طوایف چندگانه (که اطلاق آن شامل یهود و نصاری می‌شود، و مجوس و صابئین هم ملحق به آن دو می‌شوند)، مجادله مکن، مگر به طریقی که بهترین طریق مجادله بوده باشد، و از آن بهتر تصور و امکان نداشته باشد.

مجادله احسن چیست؟

مجادله وقتی نیکو به‌شمار می‌رود، که با درشت‌خویی و طعنه و اهانت همراه نباشد، پس یکی از خوبی‌های مجادله این است که: با نرمی و سازش همراه باشد، و خصم را متأذی نکند که در این صورت مجادله دارای حسن و نیکی است، یکی دیگر اینکه شخص مجادله کننده از نظر فکر با طرفش نزدیک باشد، به این معنا که هر دو علاقه‌مند به روشن شدن حق باشند، و در نتیجه هر دو با کمک یکدیگر حق را روشن سازند، و لجاجت و عناد به خرج ندهند، پس وقتی این شرط با شرط اول جمع شد، حسن و نیکویی مجادله دو برابر می‌شود، آن وقت است که می‌توان گفت این مجادله بهترین مجادله‌ها است.

مجادله به احسن چیست؟ (۱۳۱)

نهی از مجادله با ستمگران اهل کتاب

وقتی مؤمنین را نهی می‌کند از مجادله با اهل کتاب، مگر آن مجادله که احسن و بهترین طرق مجادله باشد، از اهل کتاب جمعی را استثناء می‌کند، و می‌فرماید مگر آن عده از اهل کتاب را که ستم کردند.

و مراد از ستم به قرینه سیاق این است که: آن اهل کتاب که شما می‌خواهید با او مجادله کنید معاند نباشد، و نرمی و ملاحظت در سخن را حمل بر ذلت و خواری نکند، که در این صورت مجادله به طریق احسن نیز فایده‌ای به حال آنان ندارد، چون هر چه بیشتر نرمی به خرج دهی، او خیال می‌کند این نرمی از بیچارگی و ضعف تو است، و یا می‌پندارد که می‌خواهی با این خلق خوشت او را به دام بیندازی، و از راه حقش به راه باطل ببری، این قسم افراد ظالمند، که مجادله هر قدر هم احسن باشد سودی نخواهد بخشید.

(۱۳۲) جامعه‌شناسی

شرایط و آمادگی طرفین به مجادله و مباحثه

دنبال کلام مسأله نزدیک شدن با ایشان را بیان کرد، که چطور با اهل کتاب نزدیک شوید، که هم شما و هم ایشان در

روشن کردن حق هم آهنگ شوید، و طرف بحث شما نیز مانند خود شما علاقه‌مند به روشن شدن حق شود، و آن این است که نخست به ایشان بگویید: «وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَالْهُنَا وَالْهُكْمُ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ: ما هم به آنچه به ما نازل شده ایمان داریم، و هم به آنچه به شما نازل شده، و ما معتقدیم که معبود ما و شما یکی است، و ما تسلیم آن معبودیم. (۴۶ / عنکبوت) (۱)

۱-المیزان ج: ۱۶ ص: ۲۰۵.

شرایط و آمادگی طرفین به مجادله و مباحثه (۱۳۳)

دستور احتراز از منافقین

«وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنْهُمْ خُشِبٌ مُسْنَدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ»

«ای رسول تو چون کالبد جسمانی آن منافقان را مشاهده کنی به آراستگی ظاهر تو را به شگفت آرند و اگر سخن گویند بس چرب زبانند به سخنهایشان گوش فرا خواهی داد ولی از درون گویی که چوبی خشک بر دیوارند و هیچ ایمان و معرفت ندارند و چون در باطن نادرست و بداندیشند، هر صدائی بشنوند بر زبان خویش پندارند. ای رسول بدانکه دشمنان دین و ایمان به حقیقت اینان هستند از ایشان بر حذر باش، خدایشان بکشد چقدر به مکر و دروغ از حق بازمی‌گردند.» (۴ / منافقون)

ظاهرا خطاب «و چون ایشان را بینی و سخنان ایشان را می‌شنوی،» خطاب به شخص

(۱۳۴) جامعه‌شناسی

معینی نیست، بلکه خطابی است عمومی به هر کس که ایشان را ببیند، و سخنان ایشان را بشنود، چون منافقین همواره سعی دارند ظاهر خود را بیارایند، و فصیح و بلیغ سخن بگویند. پس تنها رسول خدا مورد خطاب نیست و منظور این است که بفهماند منافقین چنین وضعی به خود می‌گیرند: ظاهری فریبنده، و بدنی آراسته دارند به طوری که هر کس به آنان برخورد کند از ظاهرشان خوشش می‌آید، و از سخنان شمرده و فصیح آنان لذت می‌برد، و دوست می‌دارد به آن گوش فرا دهد، از بس که شیرین سخن می‌گویند و گفتارشان نظمی فریبنده دارد.

می‌خواهد بفرماید: منافقینی که اجسامی زیبا و فریبنده و سخنانی جاذب و شیرین دارند، به خاطر نداشتن باطنی مطابق ظاهر، در مثل مانند چوبی می‌مانند که به چیزی تکیه داشته باشد و اشباحی بدون روحند، همان طور که آن چوب نه خیری دارد، و نه فائده بر آن مترتب می‌شود، اینان نیز همین طورند چون فهم ندارند.

دستور احتراز از منافقین (۱۳۵)

«يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ» این جمله مذمت دیگری است از ایشان، می‌فرماید منافقین از آنجا که در ضمیر خود کفر پنهان دارند، و آن را از مؤمنین پوشیده می‌دارند، عمری را با ترس و دلهره و وحشت بسر می‌برند که مبادا مردم بر باطنشان پی ببرند، به همین جهت هر صیحه‌ای که می‌شنوند خیال می‌کنند علیه ایشان است و مقصود صاحب صیحه ایشان است.

«هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ» یعنی ایشان در عداوت با شما مسلمانان به حد کاملند، برای این که بدترین دشمن انسان آن کسی است که واقعا دشمن باشد، و آدمی او را دوست خود بیندارد: «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ» این جمله نفرینی است بر منافقین به قتل، که شدیدترین شدائد دنیا است.

وقتی به منافقین گفته می‌شود بیایید تا رسول الله برای شما از خدا طلب آمرزش کند - این پیشنهاد وقتی به آنان داده می‌شده که

فسقی یا خیانتی مرتکب می‌شدند و مردم از

(۱۳۶) جامعه‌شناسی

آن باخبر می‌گشتند - از روی اعراض و استکبار سرهای خود را بر می‌گردانند و تو آنان را می‌بینی که از پیشنهاد کننده روی گردانیده، از اجابت او استکبار می‌ورزند .

«سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسَدْتَغْفِرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ...»: چه برای ایشان استغفار بکنی و چه نکنی، برایشان یکسان است.» (۶ / منافقون) و یکسانی کنایه از این است که فائده‌ای بر این کار مترتب نمی‌شود.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ.» (۶ / منافقون) این جمله مضمون آیه را تعلیل نموده، می‌فهماند: اگر گفتیم خدا هرگز ایشان را نمی‌آمزد علتش این است که آموزش، خود نوعی هدایت به سوی سعادت و بهشت است، و منافقین فاسقند، و از زی (۱) عبودیت خدا خارجند، چون در نهان خود کفر پنهان کرده‌اند و خدا بر دل‌هایشان مهر زده، و هرگز مردم فاسق را هدایت نمی‌کند.

«هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا» (۷ / منافقون)

۱- زی به معنای هیئت، شعار. فرهنگ فارسی دکتر معین. (ناشر)

دستور احتراز از منافقین (۱۳۷)

منافقین همان کسانی هستند که می‌گویند مال خودتان را بر مؤمنین فقیر که همواره دور رسول الله را گرفته‌اند انفاق نکنید، چون آنها دور او را گرفته‌اند تا یاریش کنند، و اوامرش را انفاذ، و هدف‌هایش را به کرسی بنشانند، و وقتی شما به آنها کمک نکردید از دور او متفرق می‌شوند و او دیگر نمی‌تواند بر ما حکومت کند.

«وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۷/منافقین)

می‌فرماید: دین، دین خدا است و خدا برای پیشبرد دین خود احتیاج به کمک منافقان ندارد. او کسی است که تمامی خزینه‌های آسمان و زمین را مالک است، از آن هر چه را بخواهد و به هر کس بخواهد انفاق می‌کند.

پس اگر بخواهد می‌تواند مؤمنین فقیر را غنی کند، اما او همواره برای مؤمنین آن سرنوشتی را می‌خواهد که صالح باشد، مثلاً آنان را با فقر امتحان می‌کند و یا با صبر به عبادت خود وامی‌دارد، تا پاداشی کریمشان داده، به سوی صراط مستقیم

(۱۳۸) جامعه‌شناسی

هدایتشان کند، ولی منافقان این را نمی‌فهمند. این است معنای «ولیکن منافقین نمی‌فهمند»، یعنی وجه حکمت این را نمی‌دانند.

(۱)

نهی از نفاق و ترک ولایت مؤمنین و قبول ولایت کفار

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلَا تَعْلَمُونَ أَنَّ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا»

«شما که مؤمنید به جای مؤمنین کافران را دوست خود مگیرید، مگر می‌خواهید علیه خود برای خدا دلیلی روشن پدید آرید؟ (۱۴۴ / نساء)

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَهُمْ صٰٓئِرًا» «منافقان در طبقه زیرین جهنمند و هرگز برایشان یآوری نخواهی یافت»، (۱۴۵ / نساء)

۱-المیزان ج: ۱۹ ص: ۴۶۹.

نهی از نفاق و ترک ولایت مؤمنین و قبول ولایت کفار (۱۳۹)

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا»

«مگر آنها که توبه کرده و به اصلاح خود گرایند و به خدا متوسل شده و دین خویش را برای خدا خالص کرده‌اند، آنان قرین مؤمنانند و خدا مؤمنان را پاداشی بزرگ خواهد داد.» (۱۴۶ / نساء)

این آیه شریفه مؤمنین را نهی می‌کند از اینکه به ولایت کفار و سرپرستی آنها بیوندند و ولایت مؤمنین را ترک کنند و سپس آیه شریفه دوم مسأله را تعلیل می‌کند، به تهدید شدیدی که از ناحیه خدای تعالی متوجه منافقین شده و این بیان و تعلیل، معنایی جز این نمی‌تواند داشته باشد که خدای تعالی ترک ولایت مؤمنین و قبول ولایت کفار را نفاق دانسته و مؤمنین را از وقوع در آن بر حذر می‌دارد.

خدای تعالی مؤمنین را اندرز می‌دهد که پیرامون این قرقگاه (۱) خطرناک نگردند و متعرض خشم خدای تعالی نشوند و حجتی واضح علیه خود به دست خدای تعالی ندهند

۱- منع، بازداشتن، جلوگیری از ورود کسان به جایی. فرهنگ فارسی دکتر معین. (ناشر) (۱۴۰) جامعه‌شناسی

که اگر چنین کنند خدای تعالی گمراهشان خواهد کرد و خدعه‌ونیرنگ در کارشان خواهد نمود و در زندگی دنیا گرفتار ذذبده (۱) و سرگردان‌شان ساخته و در آخرت بین آنان و کفار در یک جا یعنی در جهنم جمع خواهد کرد، و در گودترین درک‌های آتش سکنایشان خواهد داد و رابطه بین آنان و هر نصیر و یآوری را که بتواند یاریشان کند و هر شفيعی را که بتواند شفاعتشان کند قطع خواهد کرد.

منافقین در درک اسفل جهنم

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا» (۴۵ / نساء)

در آتش دوزخ مراتبی مختلف برای ساکنان آن هست، بعضی در سافلند و بعضی در اسفل، و ناگفته پیدا است که به حسب اختلاف این مراتب شکنجه‌ها نیز مختلف می‌شود که خدای عزوجل این عذابهای مختلف را درکات نامیده است

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ...» این آیه شریفه استثنائی است از وعید و تهدیدی که خدای تعالی در مورد منافقین کرده و فرموده بود:

۱- ذذبده به معنای دودلی کردن، تردد داشتن. فرهنگ فارسی دکتر معین. (ناشر)

منافقین در درک اسفل جهنم (۱۴۱)

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ...» و لازمه این استثناء این است که دارندگان صفات مزبور در آن از جماعت منافقین خارج باشند و به صف مؤمنین بیوندند و چون چنین لازمه‌ای داشته، دنباله استثناء این را تذکر داد که دارندگان این صفات با مؤمنین خواهند بود و نیز پاداش آنان و مؤمنین را یکجا آورد و فرمود: «...فَأُولَٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا»

خدای تعالی این عده را که از زمره منافقین استثناء کرده به چند صفت سنگین توصیف فرموده، صفاتی که ریشه‌های نفاق جز در زمینه وجود آن صفات رشد نمی‌کند و شرایطی را یادآور شده که هر یک از آنها قسمتی از آن صفات زشت را از دلها پاک می‌کند، یکی از آن شرائط و یا به عبارت دیگر یکی از آن عواملی که ریشه‌های نفاق را می‌خشکاند توبه است، یعنی برگشتن به

سوی خدای تعالی و این برگشتن وقتی نافع است که شخص تائب آنچه را که تاکنون از خود تباه ساخته اصلاح کند، اگر جان پاک خدادادی خود را آلوده کرده، باید با رژیم‌هایی که هست آن آلودگی‌ها را پاک کند و این اصلاح نیز نتیجه‌ای نمی‌دهد، مگر آنکه انسان خود را از خطر لغزش و انحراف به

(۱۴۲) جامعه‌شناسی

خدا بسپارد و از او عصمت و مصونیت بخواهد یعنی کتاب خدا و سنت پیغمبرش را پیروی کند زیرا راهی به سوی خدا نیست مگر آن راهی که خود او معین فرموده، از آن گذشته هر راهی دیگر راه شیطان است.

باز این اعتصام کار را تمام نمی‌کند و سود نهائی را نمی‌رساند مگر وقتی که انسان دین خود را خالص برای خدا کند و اتفاقاً اعتصام هم در همین اخلاص معنا می‌دهد، برای اینکه شرک، ظلم است، آن هم ظلمی که آمرزیده و بخشیده نمی‌شود و وقتی بیمار دلان توبه کردند و اصلاح مفاسد خویش نمودند و به خدای عزوجل نیز اعتصام جستند و دین خود را خالص برای خدا نمودند، در آن هنگام مؤمن حقیقی خواهند بود و آن وقت است که از خطر نفاق ایمن شده، خودشان راه گم شده را پیدا می‌کنند، همچنان که فرموده است: «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ.» (۸۲ / انعام) (۱)

۱- المیزان ج: ۵ ص: ۱۹۲ .

منافقین در درک اسفل جهنم (۱۴۳)

فصل دوم: بحثی در اجتماع مورد نظر قرآن

اسلام و اجتماع

هیچ شکی نیست در این که اسلام تنها دینی است که بنیان خود را بر اجتماع نهاده و این معنا را به صراحت اعلام کرده و در هیچ شأنی از شؤون بشری مسأله اجتماع را مهمل نگذاشته - و تو خواننده عزیز اگر بخواهی بیش از پیش نسبت به این معنا آگاه شوی - می‌توانی از این راه وارد شوی که نخست اعمال انسانها را دسته بندی کنی و

(۱۴۴)

بفهمی که دامنه اعمال انسان چقدر وسیع است و اعتراف کنی که چگونه فکر آدمی از شمردن آنها و تقسیماتی که به خود می‌گیرد به اجناس و انواع و اصنافی که منشعب می‌شود عاجز است و از سوی دیگر در این معنا بیندیشی که چگونه شریعت الهیه اسلام آنها را شمرده و به همه آنها احاطه یافته و چگونه احکام خود را به‌طور شگفت آوری بر آن اعمال بسط و گسترش داده، به‌طوری که هیچ عمل کوچک و بزرگ آدمی را بدون حکم نگذاشته، آن‌گاه در این بیندیشی که چگونه همه این احکام را در قالب‌های اجتماعی ریخته، آن وقت خواهی دید که اسلام روح اجتماع را به نهایت درجه امکان در کالبد احکامش دمیده است.

سپس آنچه دستگیرت شده با آنچه از سایر شرایع حقه که قرآن نیز به شأن آنها اعتنا ورزیده مقایسه کنی، یعنی با شرایع و احکامی که نوح و ابراهیم و موسی و عیسی آورده بسنجی نسبت اسلام و آن شرایع به دست می‌آید و در نتیجه به مقام و منزلت اسلام پی می‌بری.

و اما آن شرایعی که در سایر ادیان است و اسلام اعتنائی به آنها نکرده، مانند

بحثی در اجتماع مورد نظر قرآن (۱۴۵)

احکامی که بت پرستان و صائبان و پیروان مانی و مجوسیان و سایرین به آنها معتقدند قابل مقایسه با احکام اسلام نیستند.

و اما امت‌های قدیم چه متمدن و چه غیر متمدن، تاریخ چیزی از وضع آنان ضبط نکرده ولی این مقدار را می‌دانیم که تابع

موروثی‌های قدیم‌ترین عهد انسانیت بوده‌اند، آنها نیز به حکم اضطرار جامعه تشکیل داده و به حکم غریزه، به استخدام یکدیگر پرداختند و در آخر افراد تحت یک جمعیت اجتماعی گردانده‌اند و آن جمع عبارت بوده از حکومتی استبدادی و سلطه پادشاهی و اجتماعشان هم عبارت بوده یا از اجتماعی قومی و نژادی و یا اجتماعی وطنی و اقلیمی که یکی از این چند عامل، وحدت همه را در تحت رایت و پرچم شاه و یا رئیسی جمع می‌کرده و راهنمای زندگیشان هم همان عامل وراثت و اقلیم و غیر این دو بوده، نه اینکه به اهمیت مسأله اجتماع پی برده و در نتیجه نشسته باشند و پیرامون آن بحثی یا عملی کرده باشند، حتی امتهای بزرگ یعنی ایران (۱۴۶) جامعه‌شناسی

و روم هم که در قدیم بر همه دنیا سیادت و حکومت داشتند تا روزگاری هم که آفتاب دین خدا در بشر طلوع کرد و اشعه خود را در اطراف و اکناف پراکند، به این فکر نیفتادند که چرا تشکیل اجتماع دهیم و چه نظامی اجتماعی بهتر از نظام امپراطوری است؟ بلکه به همان نظام قیصری و کسروی خود دلخوش و قانع بودند و رشد و انحطاط جامعه‌شان تابع لوای سلطنت و امپراطوریشان بود، هر زمانی که امپراطوریشان قوی و قدرتمند بود جامعه هم نیرومند بود، هر زمان که رشد امپراطوری متوقف می‌شد، رشد جامعه نیز متوقف می‌شد.

بله در نوشته‌هایی که از حکمای خود به ارث برده بودند از قبیل نوشته‌های سقراط و افلاطون و ارسطو و غیر این‌ها، بحث‌هایی اجتماعی یافت می‌شود ولیکن تنها نوشته‌ها و اوراقی است که هرگز مورد عمل واقع نشده و مثلثاتی است ذهنی که هرگز در مرحله خارج پیاده نگشته است و تاریخ آن زمان که برای ما به ارث رسیده، بهترین شاهد بر صدق گفتار ما است. بحثی در اجتماع مورد نظر قرآن (۱۴۷)

پس درست است که بگوئیم: اولین ندائی که از بشر برخاست و برای اولین بار بشر را دعوت نمود که به امر اجتماع اعتنا و اهتمام بورزد، و آن را از کنج اهمال و زاویه تبعیت حکومتها خارج نموده و موضوعی مستقل و قابل بحث حساب کند، ندائی بود که شارع اسلام و خاتم انبیا صلی‌الله‌علیه‌وآله سر داد و مردم را دعوت کرد به اینکه آیاتی را که از ناحیه پروردگارش به منظور سعادت زندگی اجتماعی و پاکی آنان نازل شده پیروی کنند، مانند آیات زیر که می‌فرماید:

«وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ...» (انعام / ۱۵۳)

«وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (آل عمران / ۱۰۳)

تا آنجا که به مسأله حفظ مجتمع از تفرق و انشعاب اشاره نموده و می‌فرماید:

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ

(۱۴۸) جامعه‌شناسی

عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (آل عمران / ۱۰۴)

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ» (آل عمران / ۱۰۵)

«إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِعَاعَلَسَتْ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ...» (انعام / ۱۵۹)

و آیاتی دیگر که به‌طور مطلق مردم را به اصل اجتماع و اتحاد دعوت می‌کند.

و در آیاتی دیگر دعوت می‌کند به تشکیل اجتماعی خاص، یعنی خصوص اجتماع اسلامی براساس اتفاق و اتحاد، و به دست آوردن منافع و مزایای معنوی و مادی آن، مانند آیات شریفه:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوِيكُمْ...» (حجرات / ۱۰)

«وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ...» (انفال / ۴۶)

«وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى...» (۲ / مائده)

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...» (۱۰۴ / آل عمران)

بحثی در اجتماع مورد نظر قرآن (۱۴۹)

اهمیت رابطه بین فرد و اجتماع در اسلام

قرآن کریم غیر از آنچه که برای افراد هست وجودی و عمری و کتابی و حتی شعوری و فهمی و عملی و اطاعتی و معصیتی برای اجتماع قائل است، مثلاً:

درباره عمر و اجل امت‌ها می‌فرماید: «لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» (۴۹ / یونس)

درباره کتاب خاص هر امتی می‌فرماید: «كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا...» (۲۸ / جاثیه)

درباره درک و شعور هر امتی می‌فرماید: «زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ...» (۱۰۸ / انعام)

درباره عمل بعضی از امت‌ها فرموده: «مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ...» (۶۶ / مائده)

درباره طاعت امت فرموده: «أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ...» (۱۱۳ / آل عمران)

درباره معصیت امت‌ها فرموده: «وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ»

(۱۵۰) جامعه‌شناسی

وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ» (۵ / مؤمن)

«هر امتی در صدد برآمد تا رسول خود را دستگیر کنند و با باطل علیه حق مجادله کردند تا شاید به وسیله آن، حق را از بین ببرند، در نتیجه من آنها را به عذاب خود گرفتم و چه عقابی بود که بر سرشان آوردم.»

و نیز درباره خلاف کاری امت فرموده: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ.» (۴۷ / یونس)

و از همین جا است که می‌بینیم قرآن همان عنایتی را که به داستان اشخاص دارد، به داستان و تاریخ امت‌ها نیز دارد بلکه اعتنایش به تواریخ امت‌ها بیشتر است، برای اینکه در عصر نزول قرآن آنچه از تاریخ بر سر زبانها بود تنها احوال پادشاهان و رؤسای امت‌ها بود و ناقلین تاریخ هیچ در صدد ضبط احوال امت‌ها و تواریخ جوامع نبودند، شرح حال جوامع تنها بعد از نزول قرآن باب شد، آن هم بعضی از مورخین مانند مسعودی و

اهمیت رابطه بین فرد و اجتماع در اسلام (۱۵۱)

ابن خلدون متعرض آن شدند، تا آن‌که تحول فکری اخیر در تاریخ نگاری پدیدار شد، و به جای پرداختن به شرح حال اشخاص، به شرح حال امت‌ها پرداختند.

و خلاصه اینکه لازمه آنچه در این باره اشاره کردیم این است که هر جا قوا و خواص اجتماعی با قوا و خواص فردی معارضه کند، قوا و خواص اجتماعی به خاطر اینکه نیرومندتر است، بر قوا و خواص فردی غلبه کند. حتی می‌توان گفت اراده جامعه آن قدر قوی است که از فرد سلب اراده و شعور و فکر می‌کند.

و همین معنا ملاک اهتمام اسلام به شأن اجتماع است، اهتمامی که تاکنون ندیده و ابداً نیز نخواهیم دید که نظیرش در یکی از ادیان و در یکی از سنن ملت‌های متمدن یافت شود (هرچند که ممکن است خواننده محترم این دعوی ما را نپذیرد).

علت این شدت اهتمام هم روشن است، برای اینکه وقتی تربیت و رشد اخلاق و غرائز در یک فرد انسان که ریشه و مبدأ تشکیل اجتماع است مؤثر واقع می‌شود که جو جامعه

(۱۵۲) جامعه‌شناسی

با آن تربیت معارضه نکند، وگرنه از آنجائی که گفتیم قدرت نیروی جامعه، فرد را در خود مستهلک می‌کند، اگر اخلاق و غرائز

جامعه با این تربیت ضدیت کند یا تربیت ما اصلاً مؤثر واقع نمی‌شود و یا آن قدر ناچیز است که قابل قیاس و اندازه‌گیری نیست. به همین جهت است که اسلام مهم‌ترین احکام و شرایع خود از قبیل حج و جهاد و نماز و انفاق را و خلاصه تقوای دینی را بر اساس اجتماع قرار داد و علاوه بر اینکه قوای حکومت اسلامی را حافظ و مراقب تمامی شعائر دینی و حدود آن کرده و علاوه بر اینکه فریضه دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از تمامی منکرات را بر عموم واجب نموده، برای حفظ وحدت اجتماعی هدف مشترکی برای جامعه اعلام نموده است، و معلوم است که کل جامعه هیچ وقت بی‌نیاز از هدف مشترک نیست، و آن هدف مشترک عبارت است از سعادت حقیقی (نه خیالی) و رسیدن به قرب و منزلت نزد خدا، و این خود یک پلیس و مراقب باطنی است که همه

اهمیت رابطه بین فرد و اجتماع در اسلام (۱۵۳)

نیت‌ها و اسرار باطنی انسان را کنترل می‌کند تا چه رسد به اعمال ظاهریش، پس در حکومت اسلامی اگر مأمورین حکومتی که گفتیم موظف به دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکرند اطلاعی از باطن افراد نداشته باشند، باطن‌ها بی پلیس و بدون مراقب نمانده‌اند، و به همین جهت گفتیم اهتمام به امر اجتماع در حکومت و نظام اسلامی بیش از هر نظام دیگر است.

ضمانت بقا و اجرای سنتهای اجتماعی اسلام

ممکن است خواننده محترم بگوید: گیرم دعوی شما حق باشد، یعنی نظام اجتماعی عالی‌ترین نظام و نظر اسلام در پدید آوردن جامعه‌ای صالح، پیش‌رفته‌ترین و متقن‌ترین و اساسی‌ترین نظریه‌ها باشد و حتی از نظریه جوامع پیشرفته عصر حاضر نیز متقن‌تر باشد، ولی وقتی ضامن اجرا ندارد چه فایده؟ و دلیل نداشتن همین است که در طول چهارده قرن به جز چند روزی در همان اوائل بعثت نتوانست خود را حفظ کند و

(۱۵۴) جامعه‌شناسی

جای خود را به قیصریت و کسرویت داد و حکومتش به صورت حکومتی امپراطوری در آمد، آن هم به صورت ناهنجارترین و فجیع‌ترین وضعیت، و اعمالی را مرتکب شد که امپراطوری‌های قبل از او هرگز مرتکب نشده بودند، به خلاف حکومت زائیده شده از تمدن غرب، که همواره روی پای خود ایستاده هیچ تغییر ماهیتی نداده است.

و همین خود دلیل بر این است که تمدن غربی‌ها پیشرفته‌ترین تمدن و نظام اجتماعیشان متقن‌ترین و مستحکم‌ترین نظام است که سنت اجتماعی و قوانینش براساس خواست مردم و هر پیشنهادی است که مردم از روی طبیعت و هوا و هوسهای خود می‌کنند و در این باره معیار آن را خواست اکثریت و پیشنهاد آنان قرار داده، چون اتحاد و اجتماع کل جامعه در یک خواست به حسب عادت محال است، (و هیچ نظامی نمی‌تواند آنچه را می‌کند مطابق میل کل جامعه باشد، از سوی دیگر تحمیل خواست

ضمانت بقا و اجرای سنتهای اجتماعی اسلام (۱۵۵)

اقلیت بر اکثریت هم معقول نیست)، و غلبه اکثر بر اقل سنتی است که در طبیعت نیز مشهود است، چرا که ما می‌بینیم هر یک از علل مادی و اسباب طبیعی اکثر مؤثر واقع می‌شوند، نه پیوسته و علی‌الدوام، و همچنین از میان عوامل مختلف و ناسازگار، اکثر مؤثر واقع می‌شود نه همه، و نه اقل، به همین جهت مناسب است که هیکل اجتماع، نیز هم از نظر غرض و هم به حسب سنت‌ها و قوانین جاریه در آن، بر اساس خواست اکثر بنا شود. و اما این فرضیه که دین پیشنهادی را که می‌دهد در دنیای حاضر جز آرزوی خام نیست و از مرحله فرض تجاوز نمی‌کند و تنها مثالی است که جایش در عقل و ذهن است و نه در خارج ولی تمدن عصر حاضر در هر جا که قدم نهاده نیروی مجتمع و سعادتش را و تهذیب و طهارت افرادش از رذائل را ضمانت کرده است، البته منظور از رذائل

هر عملی است که جامعه آن را نپسندد، نظیر: دروغ، خیانت، ظلم، جفا، خشونت، خشکی و امثال آن.

(۱۵۶) جامعه‌شناسی

این مطالب خلاصه و فشرده خیالاتی است که دل غرب زدگان ما را به خود مشغول نموده، مخصوصاً تحصیل کرده‌های مشرق‌زمین را که به اصطلاح رشته تحصیلی‌شان بحث در مسائل اجتماعی و روانی است، چیزی که هست این آقایان بحث را در غیر موردش ایراد کردند در نتیجه حق مطلب برایشان مشتبه شده است و اینک توضیح آن:

شایستگی دوام نظام اجتماعی اسلام

اما اینکه می‌پندارند سنت اجتماعی اسلام در دنیا و در مقابل سنن تمدن فعلی و در شرایط موجود در دنیا قابل اجرا نیست به این معنا که اوضاع حاضر دنیا با احکام اسلامی نمی‌سازد، مانیز قبول داریم، لیکن این سخن چیزی را اثبات نمی‌کند، چون ما هم نمی‌گوئیم با حفظ شرایط موجود در جهان احکام اسلام بدون هیچ درد سر جاری شود، البته هر سنتی در هر جامعه‌ای جاری شده ابتدائی داشته یعنی، قبلاً نبوده و بعد موجود شده است، و وقتی می‌خواسته موجود شود البته شرایط حاضر، با آن

شایستگی دوام نظام اجتماعی اسلام (۱۵۷)

ناسازگار بوده و آن را طرد می‌کرده و سنت نو هم با سنت قبلیش مبارزه می‌کرده، و چه بسا به خاطر ریشه دار بودن سنت قبلی چند باری هم شکست می‌خورده، و دو باره قیام می‌کرده، تا پس از دو یا سه بار شکست غلبه می‌یافته و سنت قبلی را ریشه کن می‌کرده‌اند، و چه بسا اتفاق می‌افتاده که در مقابل سنت قبلی توان مقاومت نمی‌آورده‌اند، چون عوامل و شرایط موجود هنوز با آن مساعد نبوده و در نتیجه شکست می‌خورده و به کلی از بین می‌رفتند.

تاریخ خود شاهد بر این معنا است و از این پیروزیها و شکست‌ها (چه در سنت‌های دینی، و چه دنیوی، و حتی در مثل نظام دموکراتیک و اشتراکی)، نمونه‌ها دارد.

مثلاً نظام و سنت دموکراتیک (که در دنیای امروز سنت پسندیده است)، بعد از جنگ جهانی اول در روسیه شکل واقعی خود را از دست داد و به صورت نظامی اشتراکی و کمونیستی در آمد، و بعد از جنگ جهانی دوم کشورهای اروپای شرقی نیز به روسیه

(۱۵۸) جامعه‌شناسی

ملحق شدند، و سپس چین به آن پیوست، و نیز فرضیه دموکراتیک در بین جمعیتی قریب به نصف سکنه روی زمین بی‌کلاه ماند و تقریباً یکسال قبل بود که ممالک کمونیستی اعلام کردند که رهبر فقید شوروی (استالین) در طول مدت حکومتش یعنی سی سال بعد از حکومت لنین، نظام اشتراکی را به نظام فردی و استبدادی منحرف کرد، حتی در همین روزها هم وضع چنین است که اگر طایفه‌ای شیفته آن می‌شود، طایفه‌ای دیگر از آن برمی‌گردند و اگر جمعی به آن ایمان می‌آورند جمعی دیگر مرتد می‌شوند و این نظام همچنان رو به گستردگی می‌رود، تاریخ از این قبیل نمونه‌ها زیاد دارد، قرآن کریم هم به این حقیقت اشاره نموده می‌فرماید:

«قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ» (۱۳۷ / آل عمران)

و می‌فهماند که هر سنتی و نظامی که با تکذیب آیات خدا همراه بوده به عاقبتی پسندیده منتهی نشده است.

شایستگی دوام نظام اجتماعی اسلام (۱۵۹)

پس صرف اینکه سنتی از سنت‌ها با وضع حاضر انسانها انطباق ندارد دلیل بر بطلان آن سنت و فساد آن نظام نیست، بلکه آن سنت نیز مانند همه سنت‌های طبیعی که در عالم جریان دارد، پای گیر شدنش به دنبال فعل و انفعالها و کشمکش‌ها با عوامل مختلفی است که سد راهش می‌شوند.

اسلام هم از دیدگاه یک سنت طبیعی و اجتماعی مانند سایر سنت‌ها است و مستثنای از این قانون کلی نیست، وضع آن نیز مانند وضع سایر سنت‌ها است که اگر بخواهد پای گیر شود، عوامل و شرایطی دارد، همچنانکه پای گیر نشدنش نیز عوامل و شرایطی دارد و اوضاع امروز اسلام (با اینکه در دل بیش از چهار صد میلیون نفر از افراد بشر برای خود جا باز کرده)، ضعیف‌تر از وضعی که در زمان نوح و ابراهیم و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله داشت نمی‌باشد، در روزگار این بزرگواران، اسلام و دعوتش قائم به شخص واحد بود و دعوتشان در جوی آغاز شد که فساد همه جا را فرا گرفته و در همه دلها ریشه دوانده بود، و این ریشه‌ها حتی یک روز هم نخشکیده و تا به امروز جوانه زده و باقی مانده است.

(۱۶۰) جامعه‌شناسی

و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وقتی قیام به دعوت نمود که به غیر از یک مرد و یک زن پیرو نداشت، ولی به تدریج یکی یکی به پیروانش افزوده شد، با اینکه آن روز روزگار عسرت بود، لیکن نصرت خدا یاریشان کرد، و توانستند اجتماعی صالح تشکیل دهند، اجتماعی که صلاح و تقوا بر افراد آن غلبه داشت و تا آن جناب زنده بود صلاح اجتماعیشان نیز محفوظ بود تا آنکه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از دنیا رفت فتنه‌ها کار اسلام را بدانجا که خواست کشانید.

و همین نمونه اندک از نظام اجتماعی اسلام با اینکه عمری کوتاه داشت، (و می‌توان گفت از اول تا به آخرش سیزده سال بیشتر طول نکشید)، و با اینکه عرصه حکومتش

شایستگی دوام نظام اجتماعی اسلام (۱۶۱)

بسیار تنگ بود (و تنها قسمت غربی و جنوبی شبه جزیره عربستان را شامل می‌شد)، دیری نپائید (یعنی در مدت کمتر از نیم قرن)، بر مشارق و مغارب عالم سیطره یافت و تحولی جوهری و ریشه دار در تاریخ بشریت پدید آورد، تحولی که آثار شگرفش تا به امروز باقی است و از این به بعد نیز باقی خواهد ماند.

جامعه‌شناسان و محققان در تاریخ نظری نمی‌توانند از این اعتراف خودداری کنند که منشأ (البته نه منشأ دور بلکه منشأ خیلی نزدیک)، تحول عصر حاضر و عامل تمام تأثیر آن همانا ظهور سنت اسلام و طلوع خورشید آن در جهان بود و بیشتر دانشمندان اروپا پیرامون تأثیری که تمدن اسلام در تمدن غرب داشت به‌طور کافی و لازم بحث کرده‌اند و به آن اعتراف نموده‌اند مگر عده‌ای که یا دچار تعصب بوده‌اند و یا علل سیاسی به این حق‌کشی و ادارشان ساخته، و گرنه چگونه ممکن است که دانشمندی خبیر و بینا بانظر انصاف به مسأله نظر کند - و آن‌گاه نهضت و حرکت تمدن

(۱۶۲) جامعه‌شناسی

عصر جدید را نهضتی از جانب مسیحیت دانسته و بگوید: قائد و پرچمدار این جنبش پیشرفته، حضرت مسیح علیه‌السلام بوده است؟ با اینکه مسیح علیه‌السلام در کلماتش تصریح کرده به اینکه کاری به کار مادیات و به جنبه جسمی بشر ندارد و در کار دولت و سیاست مداخله نمی‌کند و تمام کوشش و همش اصلاح جان بشر است به خلاف اسلام که بشر را به اجتماع و تألف می‌خواند و در تمام شؤون فردی و اجتماعی بشر مداخله می‌کند، بدون اینکه شأنی از آن شؤون را استثنا کرده باشد، و آیا اگر دانشمندی به خود اجازه چنین بی‌انصافی را بدهد جز اینکه بگوئیم در صدد خاموش کردن نور اسلام است محل دیگری دارد؟ (هر چند که خدا نور خود را تمام می‌کند، چه دشمنان بخواهند و چه نخواهند)، و آیا جز این است که به انگیزه بغی و دشمنی می‌خواهد با این حق‌کشی خود، اثر دین اسلام را از دلها بزدايد و آن را به عنوان یک ملیت و نژاد که جز انشعاب نسلی از نسلهای دیگر اثری ندارد معرفی کند؟

شایستگی دوام نظام اجتماعی اسلام (۱۶۳)

و کوتاه سخن این که: اسلام صلاحیت خود را برای هدایت مردم به سوی سعادتشان و پاکی حیاتشان، ثابت کرده و با این حال

چگونه ممکن است کسی آن را یک فرضیه غیر قابل انطباق بر زندگی بشر بداند و بپندارد که چنین فرضیه‌ای حتی امید نمی‌رود روزی زمام امر دنیا را به عهده بگیرد (با اینکه هدف اسلام چیزی به جز سعادت حقیقی انسان نیست). و با اینکه در تفسیر آیه: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» (۲۱۳ / بقره) گذشت که بحث عمیق در احوال موجودات عالم به اینجا منجر می‌شود که بزودی نوع بشر هم به هدف نهائیش (که همان ظهور و غلبه کامل اسلام است)، خواهد رسید، یعنی روزی خواهد آمد که اسلام زمام امور جامعه انسانی را در هر جا که مجتمعی از انسان باشد بدست خواهد گرفت و گفتیم که خدای عز و جل هم طبق این نظریه و رهنمود عقل، وعده‌ای داده و در کتاب عزیزش فرموده:

(۱۶۴) جامعه‌شناسی

«فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ
أَذَلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ
يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ...» (۵۴ / مائده)

(و شکر خدای را که در عصر ما چنین مردمی را آورد و دیدیم که در راه دوستی خدا بر سر شهادت در میدان جنگ از یکدیگر پیشی می‌گیرند و کار اینان به جایی رسیده است که وقتی فرماندهی بخواهد یکی از آنان را به خاطر رعایت نکردن ضوابط، گوشمالی دهد، بدترین گوشمالی این است که از فیض شهادت محروم می‌کند و اجازه رفتن به جبهه مقدم را به او ندهد. مترجم،)

و نیز فرموده:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ

شایستگی دوام نظام اجتماعی اسلام (۱۶۵)

كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا...» (۵۵ / نور)

و آیاتی دیگر که این معنا را افاده می‌کند.

شعار اجتماع اسلامی: پیروی از حق، نه از اکثریت

البته در این میان جهت دیگری نیز هست که دانشمندان در بحث‌های خود از آن غفلت ورزیده‌اند که آن عبارت است از اینکه تنها شعار اجتماع اسلامی، پیروی از حق است (هم در اعتقاد و هم در عمل)، ولی جوامع به اصطلاح متمدن حاضر، شعارشان پیروی از خواست اکثریت است، چه آن خواست حق باشد و چه باطل، و اختلاف این دو شعار باعث اختلاف هدف جامعه‌ای است که با این دو شعار تشکیل می‌شود و هدف اجتماع اسلامی سعادت حقیقی انسان است، یعنی آنچه که عقل سلیم آن را سعادت می‌داند و یا به عبارت دیگر هدفش این است که همه ابعاد انسان را تعدیل کند و عدالت را

(۱۶۶) جامعه‌شناسی

در تمامی قوای او رعایت نماید، یعنی هم مشتهیات و خواسته‌های جسم او را به مقداری که از معرفت خدایش باز ندارد به او بدهد و هم جنبه معنویتش را اشباع کند و بلکه خواسته‌های مادیش را وسیله و مقدمه‌ای برای رسیدنش به معرفت الله قرار دهد و این بالاترین سعادت، و بزرگترین آرامش است که تمامی قوای او به سعادت (مخصوصی که دارند)، می‌رسند (هر چند که امروز خود ما مسلمانان هم نمی‌توانیم سعادت مورد نظر اسلام را آن طور که باید درک کنیم، برای این که تربیت اسلامی،

تربیت صد در صد اسلامی نبوده است.)

و به همین جهت اسلام قوانین خود را بر اساس مراعات جانب عقل وضع نمود، چون جِبَلَّت (۱) و فطرت عقل بر پیروی حق است و نیز از هر چیزی که مایه فساد عقل است به شدیدترین وجه جلوگیری نموده و ضمانت اجرای تمامی احکامش را به عهده اجتماع گذاشت (چه احکام مربوط به عقاید را و چه احکام مربوط به اخلاق و اعمال را)، علاوه بر

۱- جِبَلَّت به معنای طبیعت، سرشت، فطرت، اصل. فرهنگ فارسی دکتر معین. (ناشر)

شعار اجتماع اسلامی: پیروی از حق، نه از اکثریت (۱۶۷)

اینکه حکومت و مقام ولایت اسلامی را نیز مأمور کرد تا سیاسات و حدود و امثال آن را با کمال مراقبت و تحفظ اجرا کند، و معلوم است که چنین نظامی موافق طبع عموم مردم امروز نیست، فرو رفتگی بشر در شهوات و هوا و هوسها و آرزوهائی که در دو طبقه مرفه و فقیر می‌بینیم هرگز نمی‌گذارد بشر چنین نظامی را بپذیرد، بشری که بدست خود، آزادی خود را در کام‌گیری و خوش‌گذرانی و سببیت و درندگی سلب می‌کند، چنین نظامی آن‌گاه موافق طبع عموم مردم می‌شود که در نشر دعوت و گسترش تربیت اسلامی شدیداً مجاهدت شود، همان‌طور که وقتی می‌خواهد به اهداف بلند دیگر برسد، مسأله را سرسری نگرفته و تصمیم را قطعی می‌کند و تخصص کافی به دست می‌آورد و به‌طور دائم در حفظ آن می‌کوشد.

و اما هدف تمدن حاضر عبارت است از کام‌گیری‌های مادی و پرواضح است که لازمه دنبال کردن این هدف این است که زندگی بشر مادی و احساسی شود یعنی تنها

(۱۶۸) جامعه‌شناسی

پیرو چیزی باشد که طبع او متمایل بدان باشد، چه اینکه عقل آن را موافق با حق بداند و چه نداند و تنها در مواردی از عقل پیروی کند که مخالف با غرض و هدفش نباشد.

و به همین جهت است که می‌بینیم تمدن عصر حاضر قوانین خود را مطابق هوا و هوس اکثریت افراد وضع و اجرا می‌کند و در نتیجه از میان قوانینی که مربوط به معارف اعتقادی و اخلاق و اعمال وضع می‌کند تنها قوانین مربوط به اعمال، ضامن اجرا دارد و اما آن دو دسته دیگر هیچ ضامن اجرائی ندارد و مردم در مورد اخلاق و عقایدشان آزاد خواهند بود و اگر آن دو دسته قوانین را پیروی نکنند کسی نیست که مورد مؤاخذه‌اش قرار دهد، مگر آنکه آزادی در یکی از موارد اخلاق و عقاید، مزاحم قانون باشد که در این صورت فقط از آن آزادی جلوگیری می‌شود.

و لازمه این آزادی این است که مردم در چنین جامعه‌ای به آنچه موافق طبعشان باشد عادت کنند نظیر شهوات رذیله و خشمهای غیر مجاز و نتیجه این اعتیاد هم این

شعار اجتماع اسلامی: پیروی از حق، نه از اکثریت (۱۶۹)

است که کم‌کم هر یک از خوب و بد جای خود را به دیگری بدهد یعنی بسیاری از بدیها که دین خدا آن را زشت می‌داند در نظر مردم خوب و بسیاری از خوبیهای واقعی در نظر آنان زشت شود و مردم در به بازی گرفتن فضائل اخلاقی و معارف عالی عقیدتی آزاد باشند و اگر کسی به ایشان اعتراض کند در پاسخ آزادی قانونی را به رخ بکشند.

لازمه سخن مذکور این است که تحولی در طرز فکر نیز پیدا شود یعنی فکر هم از مجرای عقلی خارج شده و در مجرای احساس و عاطفه بیفتد و در نتیجه بسیاری از کارهائی که از نظر عقل فسق و فجور است، از نظر میل‌ها و احساسات، تقوا و جوانمردی و خوش‌اخلاقی و خوشروئی شمرده شود، نظیر بسیاری از روابطی که بین جوانان اروپا و بین مردان و زنان آنجا برقرار است که زنان شوهردار با مردان اجنبی، و دختران باکره با جوانان، و زنان بی‌شوهر با سگها، و مردان با اولاد خویش و اقوامشان، و نیز روابطی که مردان اروپا با محارم خود یعنی خواهر و مادر دارند، و نیز

(۱۷۰) جامعه‌شناسی

نظیر صحنه‌هایی که اروپائیان در شب نشینی‌ها و مجالس رقص برپا می‌کنند، و فجایع دیگری که زبان هر انسان مؤدب به آداب دینی، از ذکر آن شرم می‌دارد!

و چه بسا که خوی و عادات دینی در نظر آنان عجیب و غریب و مضحک بیاید و به عکس آنچه در طریق دینی معمول نیست به نظرشان امری عادی باشد، همین‌ها به خاطر اختلافی است که در نوع تفکر و ادراک وجود دارد (نوع تفکر دینی و نوع تفکر مادی)، و در سنت‌های احساسی که صاحبان تفکر مادی برای خود باب می‌کنند (همان‌طور که گفتیم)، عقل و نیروی تعقل دخالتی ندارد مگر به مقداری که راه زندگی را برای کامروائی و لذت بردن هموار کند، پس در سنت‌های احساسی تنها هدف نهائی که هیچ چیز دیگری نمی‌تواند معارض آن باشد، همان لذت بردن است و بس و تنها چیزی که می‌تواند جلو شهوترانی و لذت بردن را بگیرد، لذت دیگران است.

پس در این گونه نظام‌ها هر چیزی را که انسان بخواهد قانونی است، هر چند انتحار

شعار اجتماع اسلامی: پیروی از حق، نه از اکثریت (۱۷۱)

و دوئل و امثال آن باشد، مگر آنکه خواست یک فرد مزاحم با خواست جامعه باشد، که در آن صورت دیگر قانونی نیست. و اگر خواننده محترم به دقت اختلاف نامبرده را مورد نظر قرار بدهد آن وقت کاملاً متوجه می‌شود که چرا نظام اجتماعی غربی با مذاق بشر سازگارتر از نظام اجتماعی دینی است، چیزی که هست این را هم باید متوجه باشد که این سازگارتر بودن مخصوص نظام اجتماعی غربی نیست و مردم تنها آن را بر سنت‌های دینی ترجیح نمی‌دهند، بلکه همه سنت‌های غیر دینی دایر در دنیا همین‌طور است، و از قدیم الایام نیز همین‌طور بوده، حتی مردم سنت‌های بدوی و صحرائشینی را هم مانند سنت‌های غربی بر سنت‌های دینی ترجیح می‌دادند، برای اینکه دین صحیح همواره به سوی حق دعوت می‌کرده و اولین پیشنهادش به بشر این بوده که در برابر حق خاضع باشند، و بدوی‌ها از قدیم‌ترین اعصار در برابر بت و لذائذ مادی خضوع داشتند.

(۱۷۲) جامعه‌شناسی

و اگر خواننده، حق این تأمل و دقت را ادا کند آن وقت خواهد دید که تمدن عصر حاضر نیز معجونی است مرکب از سنت‌های بت پرستی قدیم، با این تفاوت که بت پرستی قدیم جنبه فردی داشت و در عصر حاضر به شکل اجتماعی در آمده و از مرحله سادگی به مرحله پیچیدگی فنی در آمده است.

و اینکه گفتیم اساس نظام دین اسلام پیروی از حق است نه موافقت طبع، روشن‌ترین و واضح‌ترین بیان بیانات قرآن کریم است که اینک چند آیه از آن بیانات از نظر خواننده می‌گذرد:

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ...» (۲۸ / فتح)

«وَاللَّهُ يُفَضِّلُ بِالْحَقِّ...» (۲۰ / مؤمن)

و درباره مؤمنین فرموده:

«وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ...» (۳ / عصر)

شعار اجتماع اسلامی: پیروی از حق، نه از اکثریت (۱۷۳)

«لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ» (۷۸ / زخرف)

در این آیه ملاحظه می‌فرمائید این اعتراف که حق موافق میل بیشتر مردم نیست، و در جای دیگر مسأله پیروی از خواست اکثریت را رد نموده و فرمود: پیروی از خواست اکثریت، سر از فساد در می‌آورد، و آن این آیه است که:

«بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُم لِلْحَقِّ كَارِهُونَ وَلَوْ تَبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ

ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ» (۷۱ / مؤمنون)

و جریان حوادث هم مضمون این آیه را تصدیق کرد و دیدیم که چگونه فساد مادیگری روز به روز بیشتر و روی هم انباشته‌تر شد و در جای دیگر فرموده:

«فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقُّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ.» (۳۲ / یونس)

و آیات قرآنی در این معنا و قریب به این معنا بسیار زیاد است و اگر بخواهی به بیش از آنچه ما آوردیم آشنا شوید می‌توانید سوره یونس را مطالعه کنید که بیش از

(۱۷۴) جامعه‌شناسی

بیست و چند بار کلمه حق در آن تکرار شده است.

و اما اینکه برای اعتبار بخشیدن به خواست اکثریت گفتند: پیروی اکثر در عالم طبیعت هم جاری است، درست است، و نمی‌توان تردید کرد که طبیعت در آثارش تابع اکثر است ولیکن این باعث نمی‌شود که حکم عقل (و جوب پیروی از حق)، باطل شود و یا با آن معارضه کند، چون طبیعت خودش یکی از مصادیق حق است، آن‌گاه چگونه ممکن است حق خودش را باطل کند و یا به معارضه با آن برخیزد.

توضیح این مطلب نیاز به بیان چند مطلب دارد:

اول اینکه: موجودات و حوادث خارجی، که ریشه و پایه اصول عقاید انسان در دو مرحله علم و عمل هستند، در پدید آمدن و اقسام تحولاتش تابع نظام علیت و معلولیت است که نظامی است دائمی و ثابت، و نظمی است که به شهادت تمام دانشمندان و متخصصین در هر رشته از رشته‌های علوم، و نیز به شهادت قرآن کریم (به بیانی که

شعار اجتماع اسلامی: پیروی از حق، نه از اکثریت (۱۷۵)

در بحث اعجاز قرآن آمده)، استثنا نمی‌پذیرد.

پس جریان آنچه در عالم خارج جاری است، از دوام ثبات تخلف ندارد، حتی مسأله اکثریت هم که در عالم طبیعت است در اکثریتش طبق قاعده است، و دائمی و ثابت می‌باشد، مثلاً اگر آتش در اکثر موارد گرمی و حرارت می‌بخشد، و نود درصد این اثر را از خود بروز می‌دهد همین نود درصدش دائمی و ثابت است، و همچنین هر چیزی که دارای اثر است و این خود مصداقی از کلی حق است.

دوم اینکه: انسان به حسب فطرت تابع هر چیزی است که به نحوی آن را دارای واقعیت و خارجیت می‌داند، پس خود انسان هم که به حسب فطرت تابع حق است، خودش نیز مصداقی از حق است و حتی آن کسی هم که وجود علم قطعی را منکر است و می‌گوید هیچ علم قطعی‌ای در عالم نداریم.

هر چند که همین گفتارش گفته او را رد می‌کند چرا که اگر این جمله - که هیچ علم

(۱۷۶) جامعه‌شناسی

قطعی‌ای در عالم وجود ندارد - قطعی نباشد پس مردود و غیر قابل اعتماد است، چون قطعی نیست، و اگر قطعی باشد پس صاحب این گفتار یک قطعی را پذیرفته است.

X سوم اینکه: حق - همانطور که توجه فرمودید - امری است که خارجیت و واقعیت داشته باشد، امری است که انسان در مرحله اعتقاد خاضعش شود و در مرحله عمل از آن پیروی کند و اما نظر انسان و ادراکش وسیله و عینکی است برای دیدن واقعیت‌های خارجی و نسبت به واقعیت‌ها، نظیر نسبتی است که آینه با مرئی و صورت منعکس در آن دارد.

حال که این چند نکته روشن گردید، معلوم شد که حق بودن، صفت موجود خارج است، وقتی چیزی را می‌گوئیم حق است که در

طبیعت وقوعش در خارج اکثری و یا دائمی باشد، که بازگشت اکثریتش هم به بیانی که گذشت به همان دوام و ثبات است، پس حق بودن هر چیزی بدین اعتبار است، نه به اعتبار اینکه من به آن علم دارم و یا شعار اجتماع اسلامی: پیروی از حق، نه از اکثریت (۱۷۷)

در کش می‌کنم، به عبارتی دیگر، حق بودن، صفت آن امری است که معلوم به علم ما است، نه صفت عام ما، پس اگر رأی و علم اکثریت افراد و اعتقادشان به فلان امر تعلق بگیرد، نمی‌توان گفت این رأی حق است و حق دائمی است باید دید این رأی اکثریت مطابق با واقعیت خارجی است یا مخالف آن، بسا می‌شود که مطابق با واقع است و در نتیجه حق است، و بسا می‌شود که به خاطر مخالفتش با واقعیت خارج، مصداق باطل می‌شود و وقتی باطل شد دیگر جا ندارد که انسان در برابر آن خاضع شود و یا اگر خیال می‌کرده واقعیت دارد و در برابرش خاضع می‌شده بعد از آن هم که فهمید باطل است باز دست از خضوع قبلی‌اش بر ندارد. مثلاً وقتی شما خواننده عزیز یقین به امری پیدا کنید، بعداً تمام مردم در آن عقیده با تو مخالفت کنند، تو به خاطر مخالفت همه مردم دست از خضوع خود در برابر آن تشخیص که داشتی بر نمی‌داری و طبیعتاً خاضع تشخیص مردم نمی‌شوی، و به (۱۷۸) جامعه‌شناسی

فرضی هم که به ظاهر پیروی از آنان کنی، این پیرویت از رو در بایستی و یا ترس و یا عاملی دیگر است، نه اینکه تشخیص آنان را حق و واجب‌الاتباع بدانی و بهترین بیان در اینکه صرف اکثریت دلیل بر حقیقت و جوب اتباع نیست، بیان خدای تعالی است که می‌فرماید: «بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ...» و اگر آنچه اکثریت می‌فهمد حق بود، دیگر ممکن نبود که اکثریت نسبت به حق کراهت داشته باشند و به معارضه با آن برخیزند.

و با این بیان فساد آن گفتار روشن گردید که گفتند بنای نظام اجتماع بر خواست اکثریت طبق سنت طبیعت است، برای اینکه خواست و رأی جایش ذهن است و سنت تأثیر اکثر جایش خارج است که علم و اراده و رأی به آن تعلق می‌گیرد و انسانها هم که گفتید در اراده و حرکاتشان تابع اکثریت در طبیعتند تابع آن اکثرند که در خارج واقع می‌شود، نه تابع آنچه که اکثر به آن معتقدند و خلاصه کلام اینکه هر انسانی اعمال و

شعار اجتماع اسلامی: پیروی از حق، نه از اکثریت (۱۷۹)

افعال خود را طوری انجام می‌دهد که اکثر صالح و صحیح از آب در آید، نه اینکه اکثر مردم آن را صحیح بدانند، قرآن کریم هم زیر بنای احکام خود را همین مبنی قرار داده و در این باره فرموده:

«مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُبَيِّنَ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (۶ / مائده) و نیز فرموده:

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (۱۸۳ / بقره)

و آیاتی دیگر که در آن ملاک حکم ذکر شده، با اینکه می‌دانیم آن ملاک صد در صد واقع نمی‌شود بلکه وقوعش غالبی و اکثری است.

(۱۸۰) جامعه‌شناسی

ناکار آمدی تمدن غرب در تأمین سعادت فرد و جامعه

و اما اینکه گفتند: تمدن غرب برای غریبها، هم سعادت مجتمع را آورد، و هم سعادت افراد را، به این معنا که تک تک افراد را از رذائلی که خوشایند مجتمع نیست مهذب و پاک کرد، گفتاری است نادرست و در آن مغالطه و خلط شده است، به این معنا که گمان کرده‌اند پیشرفت یک جامعه در علم و صنعت و ترقی‌اش در استفاده از منابع طبیعی عالم و همچنین تفوق و برتری‌طلبی‌اش

بر سایر جوامع، سعادت آن جامعه است (هر چند که منابع طبیعی نامبرده، حق ملل ضعیف باشد، و ملت متریقی آن را از ضعیف غصب کرده باشند، و برای غصب کردنش سلب آزادی و استقلال از او نموده باشند. مترجم).

اگر خواننده محترم توجه فرموده باشد، مکرر گفتیم که: اسلام چنین پیشرفتی را سعادت نمی‌داند (چون این پیشرفت مایه فلاکت و مظلومیت و بدبختی سایر جوامع است، و حتی برای خود ملت پیشرفته هم سعادت نیست. مترجم).

ناکارآمدی تمدن غرب در تأمین سعادت فرد و جامعه (۱۸۱)

بحث عقلی و برهانی نیز نظریه اسلام را در این زمینه تأیید می‌کند، برای اینکه سعادت آدمی تنها به بهتر و بیشتر خوردن و سایر لذائذ مادی نیست، بلکه امری است مؤلف از سعادت روح و سعادت جسم و یا به عبارت دیگر سعادتش در آن است که از یک سو از نعمت‌های مادی برخوردار شود و از سوی دیگر جانش با فضائل اخلاقی و معارف حقه الهیه آراسته گردد، در این صورت است که سعادت دنیا و آخرتش ضمانت می‌شود و اما فرو رفتن در لذائذ مادی، و بکلی رها کردن سعادت روح، چیزی جز بدبختی نمی‌تواند باشد.

و اما اینکه این غرب زدگان (که متأسفانه بیشتر فضلالی ما همین‌ها هستند)، با شیفتگی هر چه تمام‌تر سخن از صدق و صفا و امانت و خوش اخلاقی و خوبی‌های دیگر غربی‌ها و ملل راقیه‌داشتند، در این سخن نیز حقیقت‌امر برایشان مشتبه شده است (و به خاطر دوری از معارف دین و ناآشنائی به دیدگاه اسلام، فردنگر و شخص‌پرست شدند).

(۱۸۲) جامعه‌شناسی

توضیح این که اینان خود را یک انسان مستقل و غیر وابسته به موجودات دیگر می‌پندارند و هرگز نمی‌توانند بپذیرند که آنچنان وابسته و مرتبط به دیگرانند که به هیچ‌وجه از خود استقلالی ندارند (با این که مطلب همینطور است و هیچ انسانی مستقل از غیر خود نیست)، ولی به خاطر داشتن چنین تفکری درباره زندگی خود غیر از جلب منافع به سوی شخص خود و دفع ضرر از شخص خود به هیچ چیز دیگر نمی‌اندیشند و وقتی وضع خود را با وضع یک فرنگی مقایسه می‌کنند، که او تا چه اندازه مراقب حق دیگران و خواهان آسایش دیگران است، خود را و ملت خود را عقب مانده، و آن فرنگی و همه فرنگی‌ها را متریقی می‌بینند، و معلوم است که از این گونه افراد قضاوتی غیر این، انتظار نمی‌رود.

و اما کسی که اجتماعی فکر می‌کند و همواره شخص خود را نصب العین خود نمی‌بیند، بلکه خود را جزء لاینفک و وابسته به اجتماع می‌نگرد و منافع خود را جزئی از

ناکارآمدی تمدن غرب در تأمین سعادت فرد و جامعه (۱۸۳)

منافع اجتماع و خیر اجتماع را خیر خودش و شر اجتماع را شر خودش و همه حالات و اوصاف اجتماع را حال و وصف خودش می‌بیند، چنین انسانی تفکری دیگر دارد، قضاوتش نیز غیر قضاوت غرب زدگان ما است، او در ارتباط با غیر خود هرگز به افراد جامعه خود نمی‌پردازد، و اهمیتی بدان نداده، بلکه تنها به کسانی می‌پردازد که از مجتمع خود خارجند.

خواننده محترم می‌تواند با دقت در مثالی که می‌آوریم مطلب را روشن‌تر درک کند: تن انسان مجموعه‌ای است مرکب از اعضا و قوای چند که همه به نوعی دست به دست هم داده و وحدتی حقیقی تشکیل داده‌اند که ما آنرا انسانیت می‌نامیم، و این وحدت حقیقی باعث می‌شود که تک تک آن اعضا و آن قوا در تحت استقلال مجموع، استقلال خود را از دست داده و در مجموع مستهلک شوند، چشم و گوش و دست و پا و... هر یک عمل خود را انجام بدهد و از عملکرد خود لذت ببرد، اما نه

(۱۸۴) جامعه‌شناسی

به‌طور استقلال، بلکه لذت بردنش در ضمن لذت بردن انسان باشد.

در این مثال هر یک از اعضا و قوای نام برده، تمام همشان این است که از میان موجودات خارج، به آن موجودی بپردازند که کل

انسان یعنی انسان واحد می‌خواهد به آن پردازد.

مثلاً دست به کسی احسان می‌کند و به او صدقه می‌دهد که انسان خواسته است به او احسان شود و به کسی سیلی می‌زند که انسان خواسته است او را آزار و اذیت کند، و اما رفتار این اعضا و این قوا با یکدیگر در عین اینکه همه در تحت فرمان یک انسانند، کمتر ممکن است رفتاری ظالمانه باشد، مثلاً دست یک انسان چشم همان انسان را در آورد، و یا به صورت او سیلی بزند و... این وضع اجزای یک انسان است که می‌بینم دست به دست هم داده و در اجتماع سیر می‌کنند و همه به یک سو در حرکتند، افراد یک جامعه نیز همین حال را دارند، یعنی اگر تفکرشان تفکر اجتماعی باشد، خیر و شر، ناکارآمدی تمدن غرب در تأمین سعادت فرد و جامعه (۱۸۵)

فساد و صلاح، تقوا و فجور، نیکی کردن و بدی کردن و... یک یک آنها در خیر و شر مجتمعشان تأثیر می‌گذارد، یعنی اگر جامعه صالح شد آنان نیز صالح گشته و اگر فاسد شد، فاسد می‌گردند، اگر جامعه با تقوا شد آنان نیز با تقوا می‌شوند و اگر فاجر شد فاجر می‌گردند و... برای اینکه وقتی افراد، اجتماعی فکر کردند، جامعه دارای شخصیتی واحد می‌گردد.

قرآن کریم هم در داوری‌هایش نسبت به امت‌ها و اقوامی که تعصب مذهبی و یا قومی وادارشان کرد به اینکه اجتماعی فکر کنند، همین شیوه را طی کرده، وقتی روی سخن با این گونه اقوام مثلاً با یهود یا عرب و یا امتهائی نظیر آن دو دارد، حاضرین را به جرم نیاکان و گذشتگان‌شان مؤاخذه می‌کند و مورد عتاب و توبیخ قرار می‌دهد، با اینکه جرم را حاضرین مرتکب نشده‌اند، و آنها که مرتکب شده‌اند قرن‌ها قبل مرده و منقرض گشته‌اند و اینگونه داوری، در بین اقوامی که اجتماعی تفکر می‌کنند، داوری صحیحی (۱۸۶) جامعه‌شناسی

است و در قرآن کریم از این قبیل داوریها بسیار است و در آیاتی بسیار زیاد دیده می‌شود که در اینجا احتیاجی به نقل آنها نیست. بله مقتضای رعایت انصاف این است که از میان فلان قوم که مورد عتاب واقع شده‌اند، افرادی که صالح بوده‌اند استثنا شوند و حق افراد صالح پایمال نگردد، زیرا اگر چه این گونه افراد در میان آن گونه اجتماعات زندگی کرده‌اند، و لیکن دل‌هایشان با آنان نبوده و افکارشان به رنگ افکار فاسد آنان در نیامده و خلاصه فساد و بیماری جامعه در آنان سرایت نکرده بود و این گونه افراد انگشت شمار در آن گونه جوامع مثل عضو زایدی بوده‌اند که در هیكل آن جامعه روئیده باشند، و قرآن کریم همین انصاف را نیز رعایت کرده، در آیاتی که اقوامی را مورد عتاب و سرزنش قرار می‌دهد افراد صالح و ابرار را استثنا می‌کند. و از آنچه گفته شد روشن گردید که در داوری نسبت به جوامع متمدن، معیار صلاح ناکارآمدی تمدن غرب در تأمین سعادت فرد و جامعه (۱۸۷)

و فساد را نباید افراد آن جامعه قرار داد و نباید افراد آن جامعه را با افراد جامعه‌های دیگر سنجید، اگر دیدیم که مثلاً مردم فلان کشور غربی در بین خود چنین و چنانند، رفتاری مؤدبانه دارند، به یکدیگر دروغ نمی‌گویند، و مردم فلان کشور شرقی و اسلامی این طور نیستند، نمی‌توانیم بگوئیم پس به طور کلی جوامع غربی از شرقی‌ها بهترند، بلکه باید شخصیت اجتماعی آنان را و رفتارشان با سایر جوامع را معیار قرار داد، باید دید فلان جامعه غربی که خود را متمدن قلمداد کرده‌اند، رفتارشان با فلان جامعه ضعیف چگونه است، و خلاصه باید شخصیت اجتماعی او را با سایر شخصیت‌های اجتماعی عالم سنجید.

آری در حکم به اینکه فلان جامعه صالح است یا طالح، ظالم است یا عادل، سعادت‌مند است یا شقی، و... باید این روش را پیش گرفت که متأسفانه فضلالی غرب زده ما همان طور که گفتیم از این معنا غفلت ورزیده‌اند، و در نتیجه دچار خلط و اشتباه شده‌اند (۱۸۸) جامعه‌شناسی

(و چون دیده‌اند که فلان شخص انگلیسی در لندن پولی که در زمین افتاده بود برداشت و یا فلان عمل صحیح را انجام داد و مردم فلان کشور شرقی این طور نیستند، آن چنان شیفته غربی و منزجر از شرقی شدند که به طور یک کاسه حکم کردند به این که تمدن

غرب چنین و چنان است و در مقابل شرقی‌ها این‌طور نیستند، و پا را از این هم فراتر نهاده و گفتند اسلام در این عصر نمی‌تواند انسان‌ها را به صلاح لایقشان هدایت کند.

در حالی که اگر جامعه غرب را یک شخصیت می‌گرفتند، آن وقت رفتار آن شخصیت را با سایر شخصیت‌های دیگر جهان می‌سنجیدند، معلوم می‌شد که از تمدن غربی‌ها به شگفت در می‌آیند و یا از توحش آنان! و به جان خودم سوگند که اگر تاریخ زندگی اجتماعی غربی‌ها را از روزی که نهضت اخیر آنان آغاز شد، مورد مطالعه دقیق قرار می‌دادند و رفتاری را که با سایر امتهای ضعیف و بینوا کردند مورد بررسی قرار می‌دادند، بدون کمترین درنگی، حکم به توحش آنان می‌کردند و می‌فهمیدند که تمام ناکارآمدی تمدن غرب در تأمین سعادت فرد و جامعه (۱۸۹)

ادعاهائی که می‌کنند و خود را مردمی بشر دوست و خیر خواه و فداکار بشر معرفی نموده و وانمود می‌کنند که در راه خدمت به بشریت از جان و مال خود مایه می‌گذارند، تا به بشر حریت داده، ستمدیدگان را از ظلم و بردگان را از بردگی و اسیری نجات بخشند، همه‌اش دروغ و نیرنگ است و جز به بند کشیدن ملل ضعیف هدفی ندارند، و تمام همشان این است که از هر راه که بتوانند بر آنها حکومت کنند، یک روز از راه قشون‌کشی و مداخله نظامی، روز دیگر از راه استعمار، روزی با ادعای مالکیت نسبت به سرزمین آنان، روزی با دعوی قیومت، روزی به عنوان حفظ منافع مشترک، روزی به عنوان کمک در حفظ استقلال آنان، روزی تحت عنوان حفظ صلح و جلوگیری از تجاوزات دیگران، روزی به عنوان دفاع از حقوق طبقات محروم و بیچاره، روزی... و روزی... هیچ انسانی که سلامت فطرتش را از دست نداده، هرگز به خود اجازه نمی‌دهد که چنین جوامعی را صالح بخواند و یا آن را سعادت‌مند بیندارد، هر چند که دین نداشته

(۱۹۰) جامعه‌شناسی

باشد و به حکم وحی و نبوت و بدانچه از نظر دین سعادت شمرده شده، آشنا نباشند.

چگونه ممکن است طبیعت انسانیت (که همه افرادش، اعم از اروپائی و آفریقائیش یا آسیائی و امریکائیش و... به طور مساوی مجهز به قوا و اعضائی یکسان می‌باشند)، رضایت دهد که یک طایفه به نام متمدن و تافته جدا بافته، بر سر دیگران بتازند، و مایملک آنان را تاراج نموده، خونشان را مباح و عرض و مالشان را به یغما ببرند، و راه به بازی گرفتن همه شئون وجود و حیات آنان را برای این طایفه هموار سازند، تا جائی که حتی درک و شعور و فرهنگ آنان را دست بیندازند، و بلائی بر سر آنان بیاورند که حتی انسانهای قرون اولیه نیز آن را نپسیده بودند.

سند ما در همه این مطالب، تاریخ زندگی این امت‌ها و مقایسه آن با جنایاتی است که ملتهای ضعیف امروز از دست این به اصطلاح متمدن‌ها می‌بینند، و از همه جنایاتشان شرم‌آورتر این جنایات است که با منطق زورگوئی و افسار گسیختگی، جنایات خود

ناکارآمدی تمدن غرب در تأمین سعادت فرد و جامعه (۱۹۱)

را اصلاح نامیده، به عنوان سعادت! بخورد ملل ضعیف می‌دهند.

منطق اسلام در اداره جامعه و کشور

منطق احساس انسان را تنها به منافع دنیوی دعوت و وادار می‌کند، در نتیجه هر زمان که پای نفعی مادی در کار بود و انسان مادی آن را احساس هم کرد آتش شوق در دلش شعله ور گشته و به سوی انجام آن عمل تحریک و وادار می‌شود و اما اگر نفعی در عمل نبیند خمود و سرد است، ولی در منطق تعقل، انسان به سوی عملی تحریک می‌شود که حق را در آن ببیند و تشخیص دهد، چنین کسی پیروی حق را سودمندترین عمل می‌داند، حال چه اینکه سود مادی هم در انجام آن احساس بکند و یا نکند، چون

معتقد است آنچه که نزد خدا است بهتر و باقی‌تر است. و تو خواننده عزیز می‌توانی در این باره بین دو نمونه زیر از این دو منطق یعنی منطق تعقل و منطق احساس مقایسه کنی:

از منطق احساس، شعر عنتره شاعر را به یادت می‌آوریم که می‌گوید:

(۱۹۲) جامعه‌شناسی

من در جنگها هر وقت آتش جنگ شعله‌ور و تنورش داغ می‌شود و احساس خطر متزلزل می‌سازد، برای اینکه دلم را محکم کنم به دلم می‌گویم: ثبات و استواری به خرج بده، برای این که اگر کشته شوی مردم تو را به ثبات قدم و فرار نکردنت می‌ستایند و اگر دشمن را بکشی راحت می‌شوی و به آرزویت می‌رسی، پس ثبات قدم در هر حال برای تو بهتر است.

و از منطق تعقل کلام خدای تعالی را نمونه می‌آوریم که می‌فرماید:

«قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (۵۱ / توبه)
«قُلْ هَلْ تَرَبُّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ»

«وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهَا أَوْ بَأْيَدِنَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ» (۵۲ / توبه)
که در این آیه مؤمنین می‌گویند ولایت بر ما و نصرت یافتن ما از آن خدا و بدست او

منطق اسلام در اداره جامعه و کشور (۱۹۳)

است، ما جز ثوابی را که خدا در برابر اسلام آوردن و التزام دینی، به ما وعده داده، چیزی نمی‌خواهیم، حال چه با کشته شدنمان و چه با پیروزیمان بدست آید.

و نمونه دیگر آیه زیر است:

«...لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْؤُونَ مَوْطِنًا يَعْغِظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.» (۱۲۰ و ۱۲۱ / توبه)

می‌گویند حال که منطق ما این است اگر ما را بکشید و یا خسارتی به ما برسد پاداشی عظیم خواهیم داشت، و عاقبت خیر نزد پروردگار ما است، و اگر ما شما را بکشیم، و یا به نحوی بر شما دست یابیم، باز پاداشی عظیم و عاقبتی نیکو خواهیم داشت، علاوه بر اینکه در دنیا دشمنان را نیز سرکوب کرده‌ایم، پس ما در هر حال پیروز و سعادتمندیم، و وضع ما در هر حال مایه رشک و حسرت شما است و شما هیچ ضرری بمان نمی‌رسانید و در جنگیدنتان با ما هیچ آرزویی درباره ما نمی‌توانید داشته

(۱۹۴) جامعه‌شناسی

باشید، مگر یکی از دو خیر را، پس ما در هر حال بر خیر و سعادتیم و شما در یک صورت پیروز و سعادتمند (به عقیده خودتان)، هستید، و آن در صورتی است که ما را شکست دهید، حال که چنین است ما در انتظار بدبختی شما هستیم، ولی شما نسبت به ما جز مایه مسرت و خوشبختی را نمی‌توانید انتظار داشته باشید.

پس تفاوت این دو منطق این شد که یکی ثبات قدم و پایداری در جنگ را بر مبنای احساس پی نهاده و آن یکی از دو فایده محسوس برخوردار است که عبارت است از ستایش مردم و راحت شدن از شر دشمن، البته همین نفع محسوس هم در صورتی است که از مرحله آرزو تجاوز نموده و در خارج محقق شود، و اما اگر محقق نگردد، مثلاً یک طرفش که ستایش مردم بود، مردم او را ستایش نکنند و قدر و قیمت جهاد را ندانند، مردمی باشند که خدمت و خیانت در نظرشان یکسان باشد و یا خدمتی که او به خاطر آن خود را به هلاکت انداخت خدمتی باشد که فهم مردم به هیچ وجه آن را درک نکند و همچنین خیانت و خدمت طوری باشد که برای همیشه از نظر مردم پنهان بماند و همچنین در طرف دیگر قضیه، یعنی نابود کردن دشمن، استراحتی از نابودی او

منطق اسلام در اداره جامعه و کشور (۱۹۵)

احساس نکند، بلکه در این میان تنها حق باشد که از هلاکت دشمن بهره می‌برد، در این صورت جز خستگی و ناتوانی برای او اثری نخواهد داشت.

و همین مواردی که شمردیم خود اسبابی است که در تمامی موارد بغی و خیانت و جنایت دست در کارند، آن کسی که خیانت می‌کند و حرمتی برای قانون قائل نیست منطقی این است که مردم قدر خدمت او را نمی‌دانند و با سپاسی معادل و برابر، خدمتش را تلافی و جبران نمی‌کنند، در نظر مردم هیچ فرقی بین خادم و خائن نیست بلکه افراد خائن وضع و حال بهتری دارند، آن کسی هم که به ظلم و جنایت دست می‌زند منطقی این است که من این کار را می‌کنم و از کیفر قانون فرار می‌کنم، چون قوای پلیس که نگهبان قانونند نمی‌توانند از جنایت من خبردار شوند، مردم هم که شامه تشخیص جانی از غیر جانی را ندارند، در نتیجه هیچ بوئی نمی‌برند که مرتکب فلان جنایت وحشتناک منم، آن کسی هم که در اقامه حق و قیام علیه دشمنان حق کوتاهی نموده، و با آن دشمنان مداهنه (۱) و سازش می‌کند، برای این شانه خالی کردنش عذر می‌آورد که قیام بر حق، آدمی را در نظر مردم خوار می‌کند و در دنیای امروز به ریش آدم می‌خندند

۱- اظهار کردن چیزی برخلاف باطن. چرب زبانی، دورویی، تملق. فرهنگ معین دکتر معین. (ناشر)

(۱۹۶) جامعه‌شناسی

و می‌گویند: این آقا را ببین مثل اینکه از دوران‌های قرون وسطائی و از عهد اساطیر به یادگار مانده و اگر در پاسخشان سخن از شرافت نفس و طهارت باطن به میان آوری می‌گویند: برو بابا شرافت نفس به چه کار می‌آید، وقتی شرافت و طهارت باطن به جز گرسنگی و ذلت در زندگی ثمره‌ای نداشته باشد هفتاد سال بعد از این هم نباشد! این منطق پیروان حس است. و اما منطق آن طرف دیگر یعنی منطق دین مبین اسلام غیر این است، چون دین اسلام اساس خود را بر پیروی حق و تحصیل اجر و پاداش خدای سبحان قرار داده، و اما اینکه اگر منافع دنیوی را هم هدف دانسته در مرتبه‌ای بعد از پیروی حق و تحصیل پاداش اخروی است، این غرض ثانوی و آن غرض اولی است و معلوم است که چنین غرضی در تمامی موارد وجود دارد و ممکن نیست که موردی از موارد از شمول آن خارج باشد و کلیت و عموم آن را نقض کند.

پس عمل (چه فعل باشد و چه ترک) تنها برای خاطر خدا انجام می‌شود: یک مسلمان اگر فعلی را انجامی دهد برای این انجام می‌دهد که خدا خواسته است و او تسلیم امر خدا

منطق اسلام در اداره جامعه و کشور (۱۹۷)

است. و یک فعل دیگر را اگر انجام نمی‌دهد باز به خاطر خدا است، چون خدایش انجام آن را باطل دانسته و او پیرو حق است و گرد باطل نمی‌گردد، چون معتقد است که خدای تعالی اعمالش را می‌نویسد و به آن علیم و دانا است، خواب و چرت هم ندارد که هنگام خوابش عمل باطل را انجام دهیم و کسی غیر از او هم نیست که از عذاب به او پناه ببریم و خدا نه تنها به اعمال ما آگاه است بلکه در همه آسمان و زمین چیزی بر او پوشیده نیست و او بدانچه ما می‌کنیم با خبر است.

پس در بینش یک مسلمان، بر بالای سر هر انسانی در آنچه می‌کند و آنچه به او می‌کنند رقیبی است گواه، که برای شهادت دادن در قیامت ایستاده و تماشا می‌کند، حال چه اینکه مردم هم آن عمل را ببینند یا نبینند و چه زیاد او را بستایند، و یا نکوهش کنند، و چه بتوانند جلو آدمی را از آن عمل بگیرند و یا نتوانند. و حسن تأثیر این تربیت به جایی رسید که در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله کسانیکه مرتکب گناهی شده بودند با پای خود نزد آن جناب آمده و با زبان خود اعتراف می‌کردند به اینکه، فلان گناه را مرتکب شده‌ایم و فعلاً توبه کرده‌ایم و یا اگر گناهی که مرتکب شده بودند حدی

(۱۹۸) جامعه‌شناسی

داشته، تلخی آن حد را که یا اعدام بوده و تازیانه و یا کیفری دیگر می‌چشیدند تا هم خدا از ایشان راضی شود و هم خود را از آلودگی و قذارت گناه پاک کرده باشند.

با مقداری دقت در این حوادث بخوبی می‌فهمیم که به ندرت اتفاق می‌افتد که یک دانشمند، خوب بتواند به آثار عجیب و غریبی که بیانات دینی در نفوس بشر دارد پی‌برد، و بفهمد که چگونه این مکتب قادر است انسانها را عادت دهد به ترک لذیذترین لذائذ یعنی جان شیرین و زندگی دنیا و یا تحمل مشقات کیفرهای پائین‌تر از اعدام، و اگر سخن ما پیرامون تفسیر نبود، پاره‌ای از نمونه‌های تاریخی را در اینجا نقل می‌کردیم.

مفهوم پاداش الهی و اعراض از غیر خدا

چه بسا ساده دلانی توهم کنند که اگر در عموم کارها، اغراض و پاداشهای اخروی هدف از زندگی انسان اجتماعی قرار گیرد، باعث می‌شود که مردم نسبت به اغراض زندگی که نیروی طبیعی انسان را به تأمین آن می‌خواند بی‌اعتنا شوند، و معلوم است مفهوم پاداش الهی و اعراض از غیر خدا (۱۹۹)

که سقوط آن اغراض نظام اجتماع را به کلی تباه ساخته و جامعه را به سوی انحطاط رهبانیت می‌کشاند، زیرا به قول معروف: خوشه یکسر دارد، چطور ممکن است در یک عمل، هم پاداش آخرت هدف باشد و هم تأمین حوائج دنیا؟ با اینکه این دو نقیض یکدیگرند و اجتماع نقیضین امکان ندارد.

لیکن این توهم ناشی از جهل به حکمت الهی و به اسراری است که معارف قرآن از آن پرده بر می‌دارد، آری اسلام همانطور که مکرر در مباحث گذشته تذکر دادیم تشریح خود را بر اساس تکوین پی‌ریزی نموده و فرموده:

«فَاقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا

فَطَرَتَ اللَّهُ الَّذِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا

لَا تَبْدِيلَ لِمَ خَلَقَ اللَّهُ

ذَلِكَ الدِّينَ الْقَيُّمُ» (۳۰ / روم)

(۲۰۰) جامعه‌شناسی

و حاصل مضمون آیه این است که آن سلسله اسبابی که در عالم، دست اندرکارند، همه زنجیروار دست به هم داده‌اند تا در آخر، نوع بشر ایجاد شود و همه آن اسباب بر این مجری جاری شده‌اند که انسان را به سوی هدفی که برایش در نظر گرفته شده سوق دهند، پس بر خود انسان نیز لازم است که اساس زندگی خود و هدف از تلاش و انتخاب خود را بر موافقت آن اسباب پایه گذاری کند، و ساده‌تر بگویم: در هر عملی و تلاشی که می‌کند موافقت با اسباب نامبرده را در نظر بگیرد تا به قول معروف بر خلاف مسیر آب شنا نکرده باشد و سرانجام کارش به هلاکت و بدبختی منتهی نگردد و این معنا (البته اگر متوهم نامبرده، آن را درک کند)، خود، همان دین اسلام است و خلاصه دعوت اسلام همین است، و چون ما فوق همه اسباب یگانه سببی قرار دارد که پدید آورنده اسباب و مسبب آنها است، پس بر انسان لازم است که در برابر آن مسبب‌الاسباب تسلیم و خاضع گردد و معنای اینکه می‌گوئیم توحید یگانه اساس و پایه

مفهوم پاداش الهی و اعراض از غیر خدا (۲۰۱)

دین اسلام است همین است.

از اینجا روشن می‌گردد که حفظ کلمه توحید و تسلیم خدا شدن و رضای خدا را در زندگی طلب کردن بر طبق جریان همه اسباب قدم برداشتن است و نیز دادن حق هریک از آن سبب‌ها است، یک فرد مسلمان با اعتقادش به توحید و لوازم آن، هم شرک

نورزیده هم نسبت بحق هیچ یک از اسباب مرتکب غفلت نشده، پس یک فرد مسلمان هدفها و اغراضی دنیائی و آخرتی دارد و یا به عبارت دیگر: هم مادیات هدف او است و هم معنویات، ولیکن نسبت به هر یک از آن اهداف، آن مقدار اعتنا می‌ورزد که باید بورزد (نه کمتر و نه بیشتر)، و عینا به همین جهت است که می‌بینیم اسلام هم خلق را به توحید و انقطاع از هر چیز و اتصال به خدای تعالی و اخلاص برای او و اعراض از هر سببی غیر او دعوت می‌کند، و هم در عین حال به مردم دستور می‌دهد بر اینکه از نوامیس حیات پیروی کنند و مطابق مجرای طبیعت قدم بردارند: بخورند، بنوشند، مداوا کنند، کشت و زرع نمایند، ازدواج کنند و...

(۲۰۲) جامعه‌شناسی

و همین جا است که فساد یک توهم دیگر، روشن می‌شود و آن توهمی است که جمعی از علما یعنی آنهایی که به اصطلاح متخصص در علم الاجتماع هستند کرده و گفته‌اند: حقیقت دین و غرض اصلی آن تنها اقامه عدالت در اجتماع است و مسائل عبادتی، فروعات آن غرض است و تنها علامتی است برای اینکه معلوم شود کسی که مثلاً نماز می‌خواند متدین به دین است، هر چند نماز خواندنش ناشی از عقیده به خدا و به فرض عبودیت خدا نباشد.

با اینکه بطلان این سخن حاجت به هیچ استدلالی ندارد و کسی که در کتاب خدا و سنت پیشوایان دین و مخصوصاً سیره رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دقت کند برای واقف شدن به بطلان این توهم، نیازمند مؤنه‌ای دیگر و زحمت استدلال نمی‌شود، با این حال می‌گوئیم این توهم لوازمی دارد که هیچ آشنای به معارف دین، ملتزم به آن نمی‌شود، یکی اینکه:

مفهوم پاداش الهی و اعراض از غیر خدا (۲۰۳)

مستلزم اسقاط توحید از مجموعه نوامیس دینی است، یعنی گوینده این سخن، اعتقاد به توحید را لازم نمی‌داند، دوم اینکه: فضائل اخلاقی را نیز از آن مجموعه ساقط می‌کند، و سوم اینکه: هدف نهائی دین را که همانا کلمه توحید است به یک هدف پست ارجاع می‌دهد، یعنی می‌گوید: دین جز برای این نیامده که مردم متمدن شوند، یعنی بهتر بخورند و بهتر از سایر لذائذ متمتع شوند، با اینکه قبلاً روشن کردیم که این دو هدف ربطی به هم ندارند، نه برگشت توحید به تمدن است و نه برگشت تمدن به توحید، نه در اصلش و نه در فروعات و ثمراتش.

راه تحول و تکامل در نظام اسلامی

چه بسا بشود گفت که: گیرم سنت اسلامی سنتی است جامع همه لوازم یک زندگی با سعادت، و گیرم که مجتمع اسلامی اجتماعی است واقعا سعادت یافته و مورد رشک همه جوامع عالم، لیکن این سنت به خاطر جامعیتش و به خاطر نبود حریت در عقیده در

(۲۰۴) جامعه‌شناسی

آن باعث رکود جامعه و در جا زدن و باز ایستادنش از تحول و تکامل می‌شود، و این خود به‌طوری که دیگران هم گفته‌اند یکی از عیوب مجتمع کامل است چون سیر تکاملی در هر چیز نیازمند آن است که در آن چیز قوای متضادی باشد، تا در اثر نبرد آن قوا با یکدیگر و کسر و انکسار آنها مولود جدیدی متولد شود، خالی از نواقصی که در آن قوا بود و باعث زوال آنها گردید. بنابراین نظریه، اگر فرض کنیم که اسلام اضداد و نواقص و مخصوصاً عقاید متضاده را از ریشه بر می‌کند، لازمه‌اش توقف مجتمع از سیر تکاملی است، البته مجتمعی که خود اسلام پدید آورده است.

لیکن در پاسخ این ایراد می‌گوئیم ریشه آن جای دیگر است و آن مکتب مادیت و اعتقاد به تحول ماده است و یا به عبارت دیگر: مکتب ماتریالیسم دیالکتیک است و هرچه باشد در آن خلط عجیبی به کار رفته است، چون عقاید و معارف انسانیت دو نوعند، یکی آن عقاید و معارفی که دستخوش تحول و دگرگونی می‌شود و هم‌پای تکامل بشر

راه تحول و تکامل در نظام اسلامی (۲۰۵)

تکامل پیدا می‌کند و آن عبارت است از علوم صناعی که در راه بالا بردن پایه‌های زندگی مادی و رام کردن و به خدمت گرفتن طبیعت سرکش به کار گرفته می‌شود، از قبیل ریاضیات و طبیعیات و امثال آن دو که هر قدمی از نقص به سوی کمال بر می‌دارد، باعث تکامل و تحول زندگی اجتماعی می‌شود.

نوعی دیگر معارف و عقایدی است که دچار چنین تحولی نمی‌شود، هر چند که تحول به معنایی دیگر را می‌پذیرد و آن عبارت از معارف عامه الهیه‌ای است که در مسائل مبدأ و معاد و سعادت و شقاوت و امثال آن احکامی قطعی و متوقف دارد، یعنی احکامش دگرگونگی و تحول نمی‌پذیرد، هر چند که از جهت دقت و تعمق ارتقا و کمال می‌پذیرد، و این معارف و علوم و اجتماعات و سنن حیات تأثیر نمی‌گذارد مگر به نحو کلی و به همین جهت است که توقف و یک نواختی آن باعث توقف اجتماعات از سیر تکاملی‌اش نمی‌شود، همچنان که در وجدان خود آرائی کلی می‌بینیم نه یکی نه دو تا... که

(۲۰۶) جامعه‌شناسی

در یک حال ثابت مانده‌اند و در عین حال اجتماع ما به خاطر آن آرای متوقف و ثابت، از سیر خود و تکاملش باز نایستاده، مانند این عقیده ما که می‌گوئیم انسان برای حفظ حیاتش باید به سوی کار و کوشش انگیزه شود و این که می‌گوئیم کاری که انسان می‌کند باید به منظور نفعی باشد که عایدش شود، و اینکه می‌گوئیم انسان باید به حال اجتماع زندگی کند و یا معتقدیم که عالم هستی حقیقتاً هست نه اینکه خیال می‌کنیم هست و در واقع وجود ندارد و یا می‌گوئیم: انسان جزئی از این عالم است و او نیز هست و یا انسان جزئی از عالم زمینی است و یا انسان دارای اعضای و ادواتی و قوایی است و از این قبیل آراء و معلوماتی که تا انسان بوده آنها را داشته، و تا خواهد بود خواهد داشت و در عین حال دگرگون نشدنش باعث نشده که اجتماعات بشری از ترقی و تعالی متوقف شود و راکد گردد.

معارف اصولی دین هم از این قبیل معلومات است مثل اینکه می‌گوئیم عالم خودش

راه تحول و تکامل در نظام اسلامی (۲۰۷)

خود را درست نکرده، بلکه آفریدگاری داشته و آن آفریدگار واحد است و در نتیجه اله و معبود عالم نیز یکی است و یا می‌گوئیم این خدای واحد برای بشر شرعی را تشریح فرموده که جامع طرق سعادت است و آن شریعت را به وسیله انبیا و از طریق نبوت به بشر رسانیده و یا می‌گوئیم پروردگار عالم بزودی تمامی اولین و آخرین را در یک روز زنده و جمع می‌کند و در آن روز به حساب اعمال یک یکشان می‌رسد و جزای اعمالشان را می‌دهد، و همین اصول سه گانه کلمه واحده‌ای است که اسلام جامعه خود را بر آن پی‌نهاد و با نهایت درجه مراقبت در حفظ آن کوشیده (یعنی هر حکم دیگری که تشریح کرده طوری تشریح نموده که این کلمه واحده را تقویت کند).

و معلوم است که چنین معارفی اصطکاک و بحث بر سر بود و نبودش و نتیجه گرفتن رأیی دیگر در آن، ثمره‌ای جز انحطاط جامعه ندارد (چون کرارا گفته‌ایم که بحث از اینکه چنین چیزی هست یا نیست حکایت از نادانی انسان می‌کند و مثل این می‌ماند که

(۲۰۸) جامعه‌شناسی

بحث کنیم از این که در جهان چیزی به نام خورشید و دارای خاصیت نور افشانی وجود دارد یا نه،) تمامی حقایق مربوط به ماورای طبیعت از این نوع معارف است که بحث از درستی و نادرستی و یا انکارش به هر نحوی که باشد به جز انحطاط و پستی، ارمغانی برای جامعه نمی‌آورد.

و حاصل کلام اینکه مجتمع بشری در سیر تکاملی‌اش جز به تحوهای تدریجی و تکامل روز به روزی در طریق استفاده از مزایای زندگی، به تحول دیگری نیازمند نیست و این تحول هم با بحث‌های علمی پی‌گیر و تطبیق عمل بر علم (یعنی تجربه دائمی) حاصل می‌شود، و اسلام هم به هیچ وجه جلو آن را نگرفته است.

و اما طریق اداره مجتمعات و سنت‌های اجتماعی که روز به روز دگرگونی یافته، یک روز سلطنت و روز دیگر دموکراسی و روز دیگر کمونیستی و غیره شده، این بدان جهت بوده که بشر به نواقص یک یک آنها پی برده و دیده است که فلان رژیم از اینکه انسان

راه تحول و تکامل در نظام اسلامی (۲۰۹)

اجتماعی را به کمال مطلوبش برساند قاصر است، دست از آن برداشته رژیم دیگری بر سر کار آورده، نه اینکه این تغییر دادن رژیم، یکی از واجبات حتمی بشر باشد و نظیر صنعت باشد که از نقص به سوی کمال سیر می‌کند، پس فرق میان آن رژیم و این رژیم - البته اگر فرقی باشد و همه در بطلان به یک درجه نباشند - فرق میان غلط و صحیح (و یا غلط و غلط‌تر) است، نه فرق میان ناقص و کامل.

خلاصه می‌خواهیم بگوئیم اگر بشر در مسأله سنت و روش اجتماعیش بر سنتی استقرار بیابد که فطرت دست نخورده‌اش اقتضای آن را دارد، سنتی که عدالت را در اجتماع برقرار سازد، و نیز اگر بشر در زیر سایه چنین سنتی تحت تربیت صالح قرار گیرد، تربیتی که دو بالش علم نافع و عمل صالح باشد، و آن‌گاه شروع کند به سیر تکاملی در مدارج علم و عمل و سیر به سوی سعادت واقعی خود، البته تکامل هم می‌کند و به خاطر داشتن آن سنت عادلانه و آن تربیت صحیح و آن علم و عمل نافع روز به روز گام‌های بلندتری هم در تکامل و بسوی سعادت بر می‌دارد و هیچ احتیاجی به دگرگون

(۲۱۰) جامعه‌شناسی

ساختن رژیم پیدا نمی‌کند، پس صرف اینکه انسان از هر جهت باید تکامل یابد و تحول پذیرد، دلیل بر این نیست که حتی در اموری که احتیاجی به تحول ندارد و حتی هیچ عاقل و بصیری تحول در آن را صحیح نمی‌داند تحول پذیرد.

حال اگر بگوئیم همه آنهایی که به عنوان مثال ذکر گردید، نیز در معرض تحول است و نمی‌تواند در معرض قرار نگیرد، اعتقادات، اخلاقیات کلی، و امثال آن همه تحول را می‌پذیرد، چه ما بخواهیم و چه نخواهیم، زیرا خوب و بد آنها هم با تغییر اوضاع اجتماعی و اختلافهای محیطی و نیز با مرور زمان دگرگون گشته، خویش بد و بدش خوب می‌شود، پس این صحیح نیست که ما منکر شویم که طرز فکر انسان جدید غیر طرز فکر انسان قدیم است و همچنین طرز فکر انسان استوائی غیر طرز فکر انسان قطبی و انسان نقاط معتدله است و یا منکر شویم که طرز فکر انسان خادم غیر انسان مخدوم و انسان صحرائنشین غیر انسان شهرنشین و انسان ثروتمند غیر انسان فقیر است، چون افکار و عقاید به خاطر اختلاف عوامل که یا عامل زمانی است یا منطقه‌ای و

راه تحول و تکامل در نظام اسلامی (۲۱۱)

یا وضع زندگی شخصی مختلف می‌شود، و بدون شک هر عقیده‌ای که فرض کنیم هر قدر هم بدیهی و روشن باشد با گذشت اعصار متحول می‌گردد.

در پاسخ می‌گوئیم این اشکال فرع و نتیجه نظریه‌ای است که می‌گوید هیچ یک از علوم و آرای انسانی کلیت ندارد، بلکه صحت آنها نسبی است، و لازمه این نظریه در مسأله مورد بحث ما این می‌شود که حق و باطل و خیر و شر هم اموری نسبی باشند و در نتیجه معارف کلی نظری هم که متعلق به مبدأ و معاد است و نیز آرای کلی علمی از قبیل: اجتماع برای انسان بهتر از انفراد است؛ و عدل بهتر از ظلم است حکم کلی نباشد، بلکه درستی آنها به خاطر انطباقش با مورد باشد، و هر جا مورد به خاطر زمان و اوضاع و احوال تغییر کرد آن حکم نیز تغییر کند، و ما در جای خود فساد این نظریه را روشن نموده و گفته‌ایم: اگر در بعضی از موارد بطلان حکمی از احکام ثابت می‌شود، باعث آن نیست که به‌طور کلی بگوئیم هیچ حکم کلی از احکام علوم و معارف کلیت ندارد، نه این کلیت باطل است.

(۲۱۲) جامعه‌شناسی

و حاصل بیانی که آنجا داشتیم این است که این نظریه شامل قضایای کلی نظری و پاره‌ای از آرای کلی عملی نمی‌شود. و گفتیم که در باطل بودن این نظریه کافی است که خود نظریه را شاهد بیاوریم و نظریه این بود: (به‌طور کلی هیچ حکمی از احکام علوم و عقاید کلیت ندارد.) در پاسخ می‌گوئیم: همین جمله که در داخل پرانتز قرار دارد آیا کلی است یا استثنا بردار است، اگر کلی است پس در دنیا یک حکم کلی وجود دارد و آن حکم داخل پرانتز است و در نتیجه پس حکم کلی داخل پرانتز باطل است و اگر کلیت ندارد، و استثنا بر می‌دارد، پس چرایی گوئید: (به‌طور کلی هیچ حکمی...) پس در هر دو حال حکم کلی داخل پرانتز باطل است.

و به عبارت دیگر اگر این حکم (که هر رأی و اعتقادی باید روزی دگرگون بشود)، کلیت دارد، باید خود این عبارت داخل پرانتز هم روزی دگرگون گردد یعنی به این صورت در آید: (بعضی از آراء و عقاید نباید در روزی از روزها دگرگون شود)، دقت بفرمائید!

راه تحول و تکامل در نظام اسلامی (۲۱۳)

فصل سوم: اجتماعی بودن تمام شئون اسلامی

در قرآن کریم می‌خوانیم:

«وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (۲۰۰ / آل عمران)

این آیه و آیات بسیاری دیگر هست که اجتماعی بودن همه شئون اسلام را می‌رساند، و صفت اجتماعی بودن در تمامی آنچه که ممکن است به صفت اجتماع صورت بگیرد (چه در نوامیس و چه احکام)، رعایت شده، البته در هر یک از موارد آن نوع اجتماعی رعایت شده که متناسب با آن مورد باشد و نیز آن نوع اجتماعی لحاظ شده که امر به آن و دستور انجامش ممکن تشویق مردم به سوی آن موصل به غرض باشد، و بنابراین یک دانشمند متفکر باید هر دو جهت را مورد نظر داشته باشد، آن‌گاه به (۲۱۴)

بحث بپردازد، پس هم نوع اجتماعی بودن احکام و قوانین مختلف است و هم نوع دستورها مختلف است.

جهت اول: که گفتیم اجتماعی بودن احکام در موارد مختلف، انواع مختلفی دارد، دلیلش این است که می‌بینیم شارع مقدس اسلام در مسأله جهاد اجتماعی بودن را به‌طور مستقیم تشریح کرده و دستور داده حضور در جهاد و دفاع به آن مقداری که دشمن دفع شود واجب است، این یک نوع اجتماعی است، نوع دیگر نظیر وجوب روزه و حج است، که بر هر کسی که مستطیع و قادر به انجام آن دو باشد و عذری نداشته باشد واجب است، اجتماعی است، در این دو واجب به‌طور مستقیم نیست بلکه لازمه آن دو است، چون وقتی روزه دار روزه گرفت قهرا در طول رمضان در مساجد رفت و آمد خواهد کرد، و در آخر در روز عید فطر، این اجتماع به حد کامل می‌رسد، و نیز وقتی مکلف به زیارت خانه خدا گردید قهرا با سایر مسلمانان یک جا جمع می‌شود، و در روز عید قربان این اجتماع به حد کامل می‌رسد.

اجتماعی بودن تمام شئون اسلامی (۲۱۵)

و نیز نمازهای پنجگانه یومیه را بر هر مکلفی واجب کرده، و جماعت را در آن واجب نساخته، ولی این رخصت را در روز جمعه تدارک و تلافی کرده و اجتماع برای نماز جمعه را بر همه واجب ساخته، البته برای هر کسی که از محل اقامه جمعه بیش از چهار فرسخ فاصله نداشته باشد، این هم یک نوع دیگر اجتماعی است.

جهت دوم: یعنی اختلاف در دستور، دلیلش این است که می‌بینیم وصف اجتماعی را در بعضی از موارد به‌طور وجوب تشریح کرده که

مثالش در جهت اول گذشت، و بعضی را به‌طور استحباب چون گفتیم به‌طور وجوب ممکن نبوده است (وای بسا واجب کردنش باعث عسر و حرج می‌شده و اسلام آمده تا حرج و عسر را از هر جهت برطرف سازد)، مثال آن باز همان استحباب به جماعت خواندن نمازهای یومیه است که مستقیماً واجبش نکرده ولیکن آن‌قدر سفارش بدان نموده و از ترک آن مذمت کرده که بجای آوردنش سنت شده، و بر مردم لازم کرده که به‌طور کلی سنت را اقامه کنند، مرحوم شیخ حر عاملی در وسائل کتاب الصلوة بابی دارد به عنوان باب کراهت ترک حضور جماعت.

(۲۱۶) جامعه‌شناسی

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هم خودش درباره عده‌ای که حضور در جماعت را ترک کرده بودند فرمود: چیزی نمانده که درباره آن عده که نماز در مسجد را رها کرده‌اند، دستور دهم هیزم به در خانه‌هایشان بریزند و آتش بزنند تا خانه‌هایشان بسوزد و این رویه که درباره نماز در مسجد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌بینیم رویه‌ای است که در تمامی سنت‌های خود معمول داشته، پس حفظ سنت آن جناب به هر وسیله‌ای که ممکن باشد و به هر قیمتی که تمام شود، بر مسلمین واجب شده است.

این‌ها اموری است که راه بحث در آنها راه استنباط فقهی است، نه راه تفسیر، بر فقیه است که با استفاده از کتاب و سنت پیرامون آن بحث کند، آنچه از هر چیز در اینجا مهم‌تر

اجتماعی بودن تمام شئون اسلامی (۲۱۷)

است این است که رشته بحث را به سوی دیگری بکشیم، یعنی به سوی اجتماعی بودن اسلام در معارف اساسی‌اش. و اما اجتماعی بودنش در تمامی قوانین عملی، یعنی دستورات عبادی و معاملی و سیاسی و اخلاقی و معارف اصولی کم و بیش برای خواننده روشن است.

در معارف اساسی اسلام می‌بینیم که مردم را به سوی دین فطرت دعوت می‌کند، و ادعا می‌کند که این دعوت حق صریح و روشن است، و هیچ تردیدی در آن نیست، و آیات قرآنی که بیانگر این معنا است آن قدر زیاد است که حاجتی به ایراد آن‌ها نیست، و همین اولین قدم است به سوی ایجاد الفت و انس در بین مردم، مردمی که درجات فهمشان مختلف است، چون همه آن‌ها را به چیزی دعوت نموده که اختلاف فهم‌ها و تقیدش به قیود اخلاق و غرائز در آن اثر ندارد، بلکه همه بر درستی آن اتفاق دارند، و آن این است که حق باید پیروی شود.

(۲۱۸) جامعه‌شناسی

و از سوی دیگر می‌بینیم کسانی را که جاهل قاصر هستند، یعنی حق برایشان روشن نشده و راه حق برایشان مشخص نگشته، معذور دانسته، هر چند که حجت به گوششان خورده باشد، و فرموده:

«...لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ...» (۴۲ / انفال)

«إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَيْسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا غَفُورًا» (۹۸ و ۹۹ / نساء)

خواننده عزیز توجه دارد که آیه شریفه اطلاق دارد، و اگر جمله: نه چاره‌ای دارند و نه راه حق را پیدا می‌کنند را نیز به دقت مورد نظر قرار دهد، آن وقت متوجه می‌شود که اسلام تا چه حد آزادی در تفکر داده، البته به کسی که خود را شایسته تفکر و مستعد برای بحث بداند، اسلام به چنین کسی اجازه داده تا با کمال آزادی در هر مسأله‌ای که مربوط به معارف دین است تفکر نموده، در فهم آن تعمق کند، و نظر بدهد، علاوه

اجتماعی بودن تمام شئون اسلامی (۲۱۹)

بر این که قرآن کریم پر است از آیاتی که مردم را تشویق و ترغیب به تفکر و تعقل و تذکر می‌کند.

در اینجا ممکن است بگوئی این آزادی در تفکر که از آیه فوق استفاده می‌شود تا چه اندازه است، آیا حد و مرزی هم دارد یا نه؟ و با اینکه ما به وجدان می‌بینیم که فهم‌ها و استعدادها در درک حقایق مختلفند چگونه می‌تواند حد و مرز داشته باشد؟ در پاسخ می‌گوئیم بله، معلوم است که فهم‌ها مختلفند، زیرا عوامل ذهنی و خارجی در اختلاف فهم‌ها اثر به سزائی دارد، هر کسی یک جور تصور و تصدیق دارد، یک جور برداشت و داوری می‌کند و این را هم قبول داریم که اختلاف فهم‌ها باعث می‌شود تا مردم در درک آن اصولی که اسلام اساس خود را بر پایه آن‌ها بنانهاده مختلف شوند، این معنا را قبلاً هم اعتراف کرده بودیم.

لیکن اختلاف در فهم دو انسان به طوری که در علم معرفه‌النفوس و در فن اخلاق و در

(۲۲۰) جامعه‌شناسی

علم‌الاجتماع آمده بالاخره منتهی می‌شود به چند امر، یا به اختلاف در خلق‌های نفسانی و صفات باطنی که یا ملکات فاضله است و یا ملکات زشت که البته این صفات درونی تأثیر بسیاری در درک علوم و معارف بشری دارند، چون استعدادهایی را که ودیعه در ذهن است مختلف می‌سازند، انسانی که دارای صفت حمیده انصاف است داوری ذهنیش و درک مطلبش نظیر یک انسان دیگر که متصف به چموشی و سرکشی است نمی‌باشد، یک انسان معتدل و باوقار و سکینت، معارف را طوری درک می‌کند و یک انسان عجول و یا متعصب و یا هواپرست و یا هُزُهری مزاج (که هر کس هر چه بگوید می‌گوید تو درست می‌گوئی)، طوری دیگر درک می‌نماید و یک انسان ابله و بی شعوری که اصلاً خودش نمی‌فهمد چه می‌خواهد و یا دیگران از او چه می‌خواهند طوری دیگر.

ولیکن تربیت دینی بخوبی از عهده حل این اختلاف بر آمده، برای اینکه دستورالعمل‌های اسلام در عین این که دستور عمل است، ولی طوری صادر شده

اجتماعی بودن تمام شئون اسلامی (۲۲۱)

که اخلاق را هم اصلاح می‌کند (در حقیقت ورزش و تمرین برای اخلاق اسلامی است)، و اخلاق اسلامی هم (اگر نگوئیم اصول عقاید اسلامی را در پی می‌آورد حداقل)، ملایم و سازگار با اصول دینی و معارف و علوم اسلامی است.

به آیات زیر توجه فرمائید:

«قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ» (۳۰ / احقاف)
 «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۱۶ / مائده)
 «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ!» (۳۹ / انعام)

و انطباق این آیات بر مورد بحث ما روشن است.

و یا برگشت اختلاف، به اختلاف در عمل است، چون عمل آن کسی که مخالف حق

(۲۲۲) جامعه‌شناسی

است بتدریج در فهم و ذهنش اثر می‌گذارد، زیرا عمل ما یا معصیت است و یا اقسام هوسرانیهای انسانی است که از این قبیل است اقسام اغواها و وسوسه‌ها که همه این‌ها افکار فاسدی را در ذهن همه انسانها و مخصوصاً انسانهای ساده لوح تلقین می‌کند و ذهن او را آماده می‌سازد برای اینکه آرام آرام شبهات در آن رخنه کند و آرای باطل در آن راه یابد، و آن وقت است که باز فهم‌ها مختلف می‌گردد، افکاری حق را می‌پذیرند و افکاری دیگر از پذیرفتن آن سر باز می‌زنند.

اسلام از عهده برطرف کردن این نوع اختلاف هم بر آمده، برای این که:

اولاً: جامعه را وادار به اقامه دعوت دینی و پند و تذکر دائمی و بدون تعطیل نموده (و معلوم است که در چنین جامعه‌ای عموم مردم به سخن دسترسی دارند، و هر جا بروند آن‌رامی‌شنوند و در نتیجه گناه‌گسترش پیدانمی‌کند، تا در فهم‌ها اثر بگذارد).

ثانیا: جامعه را به امر به معروف و نهی از منکر واداشته (در نتیجه اگر کسی

اجتماعی بودن تمام شئون اسلامی (۲۲۳)

مرتکب گناهی شود مورد ملامت همه قرار می‌گیرد، و گناه در چنین جامعه‌ای چون سگ ماهی در آب شیرین است، که محیط اجازه رشد به او نمی‌دهد و از بینش می‌برد.) «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...»

(۱۰۴ / آل عمران)

پس دعوت به خیر با تلقین و تذکرش باعث ثبات و استقرار عقاید حقه در دلها می‌شود، و امر به معروف و نهی از منکر موانعی را که نمی‌گذارد عقاید حقه در دلها رسوخ کند از سر راه بر می‌دارد، و خدای تعالی در این باره می‌فرماید: «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِئَاءَ بَيْنِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِتُكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَكِنْ ذِكْرِي لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهُمْ وَغَرَّتُهُمُ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا وَذَكَرَ بِهِ أَنْ تَبَسَّلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ

(۲۲۴) جامعه‌شناسی

لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعِدِلْ كُلَّ عَدَلٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ» (۶۸ تا ۷۰ / انعام)

خدای تعالی در این آیه شریفه نهی می‌کند از شرکت در بحث و بگو مگوئی که خوض و خرده‌گیری در معارف الهیه و حقایق دینیه باشد، و اهل بحث بخواهند در مسائل دینی القای شبهه و یا استهزا کنند، هر چند لازمه گفتارشان اشاره به این معانی باشد و علت اینگونه بحث کردن و اعتراض و استهزا را عبارت می‌داند از اینکه در اینگونه افراد جد و باوری نسبت به معارف دینی نیست، یعنی معارف دینی را جدی و اموری واقعی نمی‌دانند، بلکه آنرا شوخی و بازی و سرگرمی می‌پندارند، و منشأ این پندارشان هم غرور و فریفته شدن به حیات دنیا است، که علاجش تربیت صالح و درست، و یاد آوری مقام پروردگار است، که گفتیم اسلام به‌طور کامل مؤنه این تذکر دادن را کفایت کرده است.

و یا برگشت آن به اختلاف عوامل خارجی است، مثل دوری از شهر و در نتیجه از

اجتماعی بودن تمام شئون اسلامی (۲۲۵)

مسجد و منبر، و دست نیافتن به معارف دینی، که اینگونه افراد از معارف دین یا هیچ نمی‌دانند، و یا آنچه را که می‌دانند بسیار ناچیز و اندک است و یا تحریف شده است، و یا فهم خود آنان قاصر است، و به خاطر خصوصیت مزاجشان دچار بلاهت و کند ذهنی شده‌اند و علاج آن عمومیت دادن به مسأله تبلیغ و مدارا کردن در دعوت و تربیت است، که هر دوی اینها از خصایص روش تبلیغی اسلام است چنانچه می‌بینیم فرموده:

«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» (۱۰۸ / یوسف)

و معلوم است که شخص با بصیرت، مقدار تأثیر دعوت خود در دلها را می‌داند، و می‌داند که در اشخاص مختلف که دعوت او را می‌شنوند تا چه حد تأثیر می‌گذارد، در نتیجه همه مردم را به یک زبان دعوت نمی‌کند، بلکه با زبان خود او دعوت می‌کند تا در دل او اثر بگذارد.

همچنان که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در روایتی که شیعه و سنی آن را نقل کرده‌اند فرموده:

(۲۲۶) جامعه‌شناسی

«أَنَا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ نُكَلِّمُ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ.»

در قرآن کریم هم فرموده :

«فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (توبه / ۱۲۲)

پس منشأ بروز اختلاف در فهم و در عقاید، این سه جهت بود که گفتیم:

اسلام از بروز بعضی از آن‌ها جلوگیری نموده و نمی‌گذارد در جامعه پدید آید و بعضی دیگر را بعد از پدید آمدن علاج فرموده است.

از همه این‌ها گذشته و فوق همه این‌ها، اسلام دستورات اجتماعی‌ای در جامعه خود مقرر فرموده که از بروز اختلاف‌های شدید (اختلافی که مایه تباهی و ویرانی بنای جامعه است)، جلوگیری می‌کند، و آن این است که راهی مستقیم، که البته کوتاه‌ترین راه هم هست، پیش پای جامعه گشوده، و شدیداً از قدم نهادن

اجتماعی بودن تمام شئون اسلامی (۲۲۷)

در راه‌های مختلف جلوگیری نموده، و فرموده:

«وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (انعام / ۱۵۳)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا - وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...» (۱۰۲ و ۱۰۳ / آل عمران)

و در تفسیر همین آیه گذشت که گفتیم منظور از ریسمان خدا همان قرآن کریم است که حقایق معارف دین را بیان می‌کند، و یا به طوری که از دو آیه قبل برمی‌آید رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است، چون در آن آیه می‌فرماید :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ» (۱۰۰ / آل عمران) «وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُثَلَّىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۱۰۱ / آل عمران)

(۲۲۸) جامعه‌شناسی

این آیات دلالت می‌کند بر اینکه جامعه مسلمین باید بر سر معارف دین، اجتماع داشته باشند، و افکار خود را به هم پیوند داده و محکم کنند و در تعلیم و تعلم به هم در آمیزند، تا از خطر هر حادثه فکری و هر شبهه‌ای که از ناحیه دشمن القا می‌شود بوسیله آیاتی که برایشان تلاوت می‌شود راحت گردند، که تدبر در آن آیات ریشه هر شبهه و هر مایه اختلافی را می‌خشکاند، همچنان که باز قرآن کریم می‌فرماید:

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (۸۲/ نساء)

«... وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» (۲۱ / حشر)

«... فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۱۰۲ / مائده)

که این آیات می‌رساند تدبر در قرآن و یا مراجعه به کسانی که دارای چنین تدبیری هستند اختلاف را از میان بر می‌دارد.

و دلالت می‌کند بر این که در اموری که نمی‌دانند به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رجوع کنند

اجتماعی بودن تمام شئون اسلامی (۲۲۹)

(که حامل سنگینی دین است)، خود رافع اختلافات است - چون کلمه: اهل‌الذکر قبل از هر کس شامل آن جناب می‌شود، که قرآن بروجودش ریفش نازل شده - و آن جناب هر حقی را که پیرویش بر امت اسلام واجب است بیان می‌کند، همچنان که در جای دیگر فرموده:

«وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (۴۲ / نحل)

و قریب به مضمون آن آیه زیر است که می‌فرماید:

«... وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ...» (۸۳ / نساء)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (۵۹ / نساء)

پس، از تدبیر در این آیات، شکل و طریقه تفکر اسلامی برای خواننده محترم روشن شد.

(۲۳۰) جامعه‌شناسی

و چنین بر می‌آید که این دین همانطور که اساس خود را بر تحفظ نسبت به معارف الهی‌اش تکیه داده، همچنین مردم را در طرز تفکر، آزادی کامل داده است و برگشت این دو روش به این است که:

اولاً: بر مسلمانان واجب است که در حقایق دین تفکر و در معارفش اجتهاد کنند، تفکری و اجتهادی دسته جمعی و به کمک یکدیگر و اگر احیاناً برای همه آنان شبهه‌ای دست داد و مثلاً در حقایق و معارف دین به اشکالی برخوردند و یا به چیزی برخوردند که با حقایق و معارف دین سازگار نبود، هیچ عیبی ندارد، صاحب شبهه و یا صاحب نظریه مخالف، لازم است شبهه و نظریه خود را بر کتاب خدا عرضه کند، یعنی در آنجا که مباحث برای عموم دانشمندان مطرح می‌شود مطرح کند، اگر دردش دوا نمود که به یکی از جانشینانش عرضه کند، تا شبهه‌اش حل و یا بطلان نظریه‌اش (البته اگر باطل باشد)، روشن گردد، و قرآن کریم در این مقام می‌فرماید:

اجتماعی بودن تمام شئون اسلامی (۲۳۱)

«...الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (۱۸ / زمر)

ثانیاً: در طرز تفکر خود آزادند، به همان معنایی که برای آزادی کردیم و این قسم از آزادی به ما اجازه نمی‌دهد که نظریه شخصی خود را و یا شبهه‌ای را که داریم قبل از عرضه به قرآن و به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و به پیشوایان هدایت، در بین مردم منتشر کنیم برای اینکه انتشار دادنش در چنین زمانی، در حقیقت دعوت به باطل و ایجاد اختلاف بین مردم است، آن هم اختلافی که کار جامعه را به فساد می‌کشاند.

و این طریقه بهترین طریقه‌ای است که می‌توان بوسیله آن امر جامعه را تدبیر و اداره کرد، چون هم در تکامل فکری را بر روی جامعه باز می‌گذارد، و هم شخصیت جامعه و حیات او را از خطر اختلاف و فساد حفظ می‌کند.

و اما اینکه می‌بینیم در سایر رژیم‌ها، زورمندان عقیده و فکر خود را بر نفوس

(۲۳۲) جامعه‌شناسی

تحمیل می‌کنند، و با زور و توسل به شلاق و شمشیر و یا چماق تکفیر و یا قهر کردن و روی گرداندن و ترک آمیزش و... غریزه تفکر را در انسانها می‌میرانند، ساحت مقدس اسلام و یا به عبارت دیگر ساحت حق و دین قویم منزّه از آن است، و حتی منزّه از تشریح حکمی است که این روش را تأیید کند، این روش از خصایص کیش نصرانیت است که تاریخ کلیسا از نمونه‌های آن بسیار دارد (و مخصوصاً در فاصله بین قرن پانزدهم و قرن شانزدهم میلادی که ایام بحران این تحمیل‌ها و زور و ضرب‌ها بود)، و نمونه‌هایی از جنایت و ظلم را ضبط کرده که بسیار شنیع‌تر و رسواتر از جنایاتی است که به دست دیکتاتورها و طاغوت‌ها و به دست قسی‌القلب‌ترین جنایت‌پیشه‌ها صورت گرفته است.

ولیکن با کمال تأسف ما مسلمانان این نعمت بزرگ و لوازمی که این آزادی، یعنی آزادی عقیده توأم با تفکر اجتماعی، در بر دارد را از دست دادیم، همانطور که بسیاری از نعمت‌های بزرگی را که خدای سبحان در سایه اسلام به ما ارزانی

اجتماعی بودن تمام شئون اسلامی (۲۳۳)

داشته بود از کف نهادیم، و بدین جهت از کف نهادیم که درباره وظایفی که نسبت به خدای تعالی داشتیم کوتاهی کردیم. آری «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...» (۱۱ / رعد) و نتیجه این کوتاهی در باره خدای تعالی این شد که سیره کلیسا بر ما حاکم گشت و به دنبالش دل‌هایمان از هم جدا شد، و ضعف و سستی عارضمان گردید، مذهب‌ها مختلف، و مسلک‌ها گوناگون شد، خدا از تقصیراتمان در گذرد و ما را به تحصیل مرضاتش موفق فرموده، و به سوی صراط مستقیم هدایت‌مان فرماید.

غلبه نهائی دین حق و نظام اسلامی بر همه دنیا

سرانجام، دنیا تسلیم دین حق خواهد گشت، چون این وعده خداوند است که «وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ!» علاوه بر اینکه نوع انسانی به آن فطرتی که در او به ودیعه سپرده‌اند طالب سعادت حقیقی خویش است، و سعادت حقیقی او این است که بر کرسی (۲۳۴) جامعه‌شناسی

فرماندهی بر جسم و جان خویش مسلط شود، زمام‌حیات اجتماعیش را به دست خویش بگیرد، حظی که می‌تواند از سلوک خود در دنیا و آخرت بگیرد، به دست آورد و این همانطور که توجه فرمودید همان اسلام و دین توحید است.

خواهید گفت: اگر فطرت بشر او را به سعادت حقیقی‌اش می‌رساند، چرا تاکنون نرسانده، و چرا بشر در سیر انسانیتش به سوی آن سعادت و به سوی ارتقاییش در اوج کمال دچار این همه انحراف گردیده؟ و بجای رسیدنش به آن هدف روز به روز از آن هدف دورتر شده است؟

در جواب می‌گوئیم: این انحراف به خاطر بطلان حکم فطرت نیست بلکه حکم فطرت درست است لیکن بشریت در تشخیص سعادت واقعی‌اش دچار خطا گردیده و نتوانسته است حکم فطرت را بر مصداق واقعی‌اش تطبیق دهد، که در نتیجه مصداق موهوم را مصداق واقعی پنداشته است.

غلبه نهائی دین حق و نظام اسلامی بر همه دنیا (۲۳۵)

و آن سعادت واقعی که صنع و ایجاد برای بشر در نظر گرفته و تعقیبش می‌کند، بالاخره دیر یا زود محقق خواهد شد.

تمام مطالب مذکور از آیات زیر به خوبی استفاده می‌شود:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (۳۰ / روم)

و منظورش از نمی‌دانند این است که به‌طور تفصیل نمی‌دانند، هرچند که فطرتشان علم اجمالی به آن دارد، و سپس بعد از سه آیه می‌فرماید:

«...لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ» (۵۵ / نحل)

و بعد از شش آیه می‌فرماید:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (۴۱ / روم)

(۲۳۶) جامعه‌شناسی

و نیز می‌فرماید:

«فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ

لَوْمَةً لَا آئِمٍّ...» (۵۴ / مائده)

و نیز می‌فرماید:

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» (۱۰۵ / انبیاء)

و نیز فرموده:

«...وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى!» (۱۳۲ / طه)

پس این آیات و امثال آن به ما خبر می‌دهد که:

اولاً: اسلام دین فطرت است،

ثانیاً: بشر به حکم فطرتش حرکت کرده، ولی در تطبیق با مصداق خطا رفته است،

و ثالثاً: اسلام به زودی به طور کامل غلبه خواهد کرد، و بر سراسر گیتی حکومت

غلبه نهائی دین حق و نظام اسلامی بر همه دنیا (۲۳۷)

خواهد نمود!

بنابراین، دیگر جا ندارد که خواننده عزیز به این گفتار گوش دهد که بعضی گفته‌اند: هر چند که اسلام چند صباحی بر دنیای آن روز چیره گشت، و یکی از حلقه‌های زنجیره تاریخ شد، و در حلقه‌های دیگر بعد از خودش اثرها نهاد، و حتی تمدن عصر امروز هم چه دانسته و چه ندانسته بر آن تکیه داشت، لیکن این چیرگی و غلبه‌اش تام و کامل نبود، یعنی آن حکومتی که در فرضیه دین با همه موارد و صورت‌ها و نتایجش فرض شده، تحقق نیافت چون چنین حکومتی قابل قبول طبع نوع انسانی نیست، و تا ابد هم نخواهد بود، و چنین فرضیه‌ای برای نمونه هم که شده در تمامی نوع بشر تحقق نیافت، تا تجربه شود، و بشر به صحت و امکان وقوع آن وثوق و خوشبینی، پیدا کند.

دلیل اینکه گفتیم نباید به این سخنان گوش فراداد همان است که توجه کردید، گفتیم اسلام به آن معنایی که مورد بحث است هدف نهائی نوع بشر و کمالی است که بشر با

(۲۳۸) جامعه‌شناسی

غریزه خود رو به سویش می‌رود، چه اینکه به طور تفصیل توجه به این سیر خود داشته باشد و یا نداشته باشد، تجربه‌های پی در پی که در سایر انواع موجودات شده نیز این معنا را به طور قطع ثابت کرده که هر نوع از انواع موجودات در سیر تکاملی خود متوجه به سوی آن هدفی است که متناسب با خلقت و وجود او است و نظام خلقت او را به سوی آن هدف سوق می‌دهد، انسان هم یک نوع از انواع موجودات است و از این قانون کلی مستثنی نیست.

و اما این که گفتند فرضیه اسلام به طور کامل حتی در برهه‌ای از زمان تحقق نیافت، و تجربه نشد تا الگو برای سایر زمانها بشود جوابش این است که کدام یک از ادیان و سنت‌ها و مسلک‌های جاری در مجتمعات انسانی در پیدایش و بقایش و در حکومت یافتنش متکی به تجربه قبلی بوده، تا حکومت یافتن اسلام محتاج به تجربه قبلی باشد؟ این شرایع و سنت‌های نوح و ابراهیم و موسی و عیسی است که می‌بینیم بدون سابقه و

غلبه نهائی دین حق و نظام اسلامی بر همه دنیا (۲۳۹)

تجربه قبلی ظهور کرد، و سپس در بین مردم جریان یافت و همچنین روشهای دیگر، چون کیش برهما و بودا و مانی و غیره، و حتی رژیم‌های تازه درآمده و سنت‌های مادی هم بعد از تجربه پیدا نشدن، این سنن دموکراتیک و کمونیست و رژیم‌های دیگر است که بدون تجربه قبلی پیدا شدند، و در جوامع مختلف انسانی به شکلهای مختلف جریان یافتند.

آری تنها عاملی که ظهور و رسوخ سنت‌های اجتماعی بدان نیازمند است، عزم قاطع آورنده و همت بلند و قلبی آن است، که در راه

رسیدن به هدفش دچار سستی و خستگی نگردد، و صرف اینکه روزگار گاهی از اوقات با رسیدن اشخاص به هدفشان مساعدت نمی‌کند، او را از تعقیب هدف باز ندارد، حال چه این که آورنده آن سنت پیامبر و از ناحیه خدا باشد، و چه اینکه فردی معمولی باشد، چه اینکه آن هدف هدفی خدائی باشد و یا هدفی شیطانی.

(۲۴۰) جامعه‌شناسی

زنده بودن مجتمع اسلامی

از اینجا روشن می‌شود که مجتمع اسلامی طوری تأسیس شده که در تمامی احوال می‌تواند زنده بماند، چه در آن حال که خودش حاکم باشد و چه در آن حال که محکوم دشمن باشد، چه در آن حال که بر دشمن غالب باشد، و چه در آن حال که مغلوب باشد، چه در آن حال که مقدم باشد و چه در حالی که مؤخر و عقب افتاده باشد، چه در حال ظهور و چه در حال خفا چه در قوت و چه در حال ضعف و...، دلیل بر این معنا آیاتی است که در قرآن کریم درباره خصوص تقیه نازل شده، مانند آیات زیر:

«مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإيمَانِ...» (۱۰۶ / نحل)

«...إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقِيَةً...» (۲۸ / آل عمران)

«فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ...» (۱۶ / تغابن)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» (۱۰۲ / آل عمران)

زنده بودن مجتمع اسلامی (۲۴۱)

قوانین اسلام، و سعادت نسل حاضر

چه بسا کسانی که معتقد باشند و یا بگویند: گیرم اسلام به خاطر اینکه متعرض تمامی شؤون انسان موجود در عصر نزول قرآن شده بود، می‌توانست انسان و اجتماع بشری آن عصر را به سعادت حقیقی و به تمام آرزوهای زندگی برساند، اما امروز زمان به کلی راه زندگی بشر را عوض کرده زندگی بشر امروز علمی و صنعتی شده و هیچ شباهتی به زندگی ساده چهارده قرن قبل او ندارد، آن روز زندگی منحصر بود به وسایل طبیعی و ابتدائی، ولی امروز بشر در اثر مجاهدات طولانی و کوشش جانکاهش به جایی از ارتقا و تکامل مدنی رسیده که اگر فی‌المثل کسی بخواهد وضع امروز او را با وضع قدیمش مقایسه کند، مثل این می‌ماند که دو نوع جاندار متباین و غیر مربوط به هم را با یکدیگر مقایسه کرده باشد، با این حال چگونه ممکن است قوانین و مقرراتی که آن روز برای تنظیم امور زندگی ساده بشر وضع شده، امور زندگی حیرت‌انگیز

(۲۴۲) جامعه‌شناسی

امروزش را تنظیم کند و چطور ممکن است آن قوانین، سنگینی وضع امروز را تحمل کند، و وضع امروز دنیا سنگینی آن قوانین را تحمل نماید؟

جواب این توهّم این است که اختلاف میان دو عصر از جهت صورت زندگی مربوط به کلیات شؤون زندگی نیست بلکه راجع به جزئیات و موارد است، به عبارت دیگر آنچه انسان در زندگی‌اش بدان نیازمند است، غذائی است که سوخت بدنش را با آن تأمین کند و لباسی است که بپوشد، خانه‌ای است که در آن سکنی کند و لوازم منزل است که حوائجش را بر آورد، و وسیله نقلیه‌ای است که او را و وسایل او را جابه‌جا کند، و جامعه‌ای است که او در بین افراد آن جامعه زندگی کند، و روابطی جنسی است که نسل او را باقی‌بگذارد، روابطی تجاری و یا صنعتی و عملی است که نواقص زندگی‌اش را تکمیل نماید، این حوائج کلی او هیچ‌وقت تغییر نمی‌کند، مگر در فرضی که انسان، انسانی دارای این فطرت و این بنیه نباشد، و حیاتش حیاتی انسانی نبوده باشد و در

قوانین اسلام، و سعادت نسل حاضر (۲۴۳)

غیر این فرض انسان امروز و انسان‌های اول هیچ فرقی در این حوائج ندارند.

اختلافی که بین این دو جور زندگی هست در مصداق وسایل آن است، هم مصداق وسایلی که با آن حوائج مادی خود را برطرف می‌سازد، و هم مصداق حوائجی که او را وادار به ساختن وسایلش می‌سازد.

انسان اولی مثلاً برای رفع حاجتش به غذا، میوه‌ها و گیاهان و گوشت شکار می‌خورد، آن هم با ساده‌ترین وضعش، امروز نیز همان را می‌خورد، اما با هزاران رنگ و سلیقه، امروز هم در تشخیص آثار و خواص خوردنیها و نوشیدنیها استاد و صاحب تجربه شده، و هم در ساختن غذاهای رنگارنگ و با طعم‌های گوناگون، و نوظهور تسلط یافته، غذاهائی می‌سازد که هم دارای خواص مختلف است، و هم دیدنش لذت بخش است، و هم طعم و بوییش برای حس شامه و کیفیتش برای حس لامسه لذت‌آور است و هم اوضاع و احوالی بخود گرفته که شمردن آنها دشوار است و این اختلاف

(۲۴۴) جامعه‌شناسی

فاحش باعث نمی‌شود که انسان امروز با انسان دیروز دو نوع انسان شوند، چون غذاهای دیروز و امروز در این اثر یکسانند هر دو غذا هستند و انسان از آن تغذی می‌کرده، و سد جوع می‌نموده و آتش شهوت شکم خود را خاموش می‌ساخته، امروز هم همان استفاده‌ها را از غذا می‌کند و همانطور که اختلاف شکل زندگی در دیروز و امروز لطمه‌ای به اتحاد کلیات آن در دو دوره نمی‌زند و تحول شکل زندگی در هر عصر ربطی به اصل آن کلیات ندارد، هم‌چنین قوانین کلیه‌ای که در اسلام وضع شده و مطابق فطرت بشر و مقتضای سعادت او هم وضع شده، در هیچ عصری مختلف و دستخوش تحول نمی‌شود و صرف پیدایش ماشین به جای الاغ و یا وسیله‌ای دیگر به جای وسایل قدیمی، باعث تحول آن قوانین کلیه نمی‌گردد.

البته این تا زمانی است که در شکل و روش زندگی مطابق با اصل فطرت محفوظ باشد، دچار دگرگونی و انحراف نشده باشد و اما با مخالفت فطرت البته سنت اسلام

قوانین اسلام، و سعادت نسل حاضر (۲۴۵)

موافق هیچ روشی نیست، نه روش قدیم و نه جدید.

و اما احکام جزئی که مربوط به حوادث جاریه است و روز بروز رخ می‌دهد و طبعاً خیلی زود هم تغییر می‌یابد، از قبیل احکام مالی، انتظامی و نظامی مربوط به دفاع و نیز احکام راجع به طریق آسان‌تر کردن ارتباطات و مواصلات و اداره شهر و امثال این‌ها، احکامی است که زمان آن به دست والی و متصدی امر حکومت است، چون نسبت والی به قلمرو ولایتش نظیر نسبتی است که هر مردی به خانه خود دارد، او می‌تواند در قلمرو حکومت ولایتش همان تصمیمی را بگیرد که صاحب خانه درباره خانه‌اش می‌گیرد، همان تصرفی را بکند که او در خانه خود می‌کند، پس والی حق دارد درباره اموری از شؤون مجتمع تصمیم بگیرد، چه شؤون داخل مجتمع و چه شؤون خارج آن، چه درباره جنگ باشد و چه درباره صلح، چه مربوط به امور مالی باشد و چه غیر مالی، البته همه این‌ها در صورتی است که این تصمیم‌گیری‌ها به صلاح حال مجتمع باشد و با

(۲۴۶) جامعه‌شناسی

اهل مملکت یعنی مسلمانان داخل و ساکن در قلمرو حکومت مشورت کند، همچنان که خدای تعالی در آیه شریفه: «...و شاورهم فی الامرِ فاذا عزمْتَ فَيَوَكَّلْ عَلَی اللّٰهِ» (۱۵۹ / آل عمران) هم به ولایت حاکم که در عصر نزول آیه، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده اشاره دارد، و هم به مسأله مشورت، همه این‌ها که گفته شد درباره امور عامه بود.

و در عین حال اموری بود جزئی مربوط به عموم افراد جامعه، و امور جزئی با دگرگون شدن مصالح و اسباب که لایزال یکی حادث می‌شود و یکی دیگر از بین می‌رود دگرگون می‌شود و اینگونه امور، غیر احکام الهیه است که کتاب و سنت مشتمل بر آن است

چون احکام الهی دائمی و به مقتضای فطرت بشر است و نسخ راهی به آن ندارد (همچنان که حوادث راهی به نسخ بشریت ندارد)، که بیان تفصیلی آن جائی دیگر دارد. (۱)

۱- المیزان ج: ۴ ص: ۱۴۳.

قوانین اسلام، و سعادت نسل حاضر (۲۴۷)

فصل چهارم: بحثی در آزادی مورد نظر قرآن

آزادی فطری

کلمه آزادی به آن معنایی که مردم از آن در ذهن دارند، عمر و دوران بر سر زبانها، بیش از چند قرن نیست، و ای چه بسا این کلمه را نهضت تمدنی اروپا که سه چهار قرن قبل اتفاق افتاد بر سر زبانها انداخت، ولی عمر معنای آن بسیار طولانی است، یعنی بشر از قدیم‌ترین اعصارش خواهان آن بوده، و به عنوان یکی از آرزوهایش در

(۲۴۸)

ذهنش جولان داده است.

ریشه طبیعی و تکوینی این معنا یعنی آن چیزی که آزادی از آن منشعب می‌شود جهازی است که انسان در وجودش مجهز به آن است، یعنی جهاز حریت و آن عبارت است از اراده‌ای که او را بر عمل وامی‌دارد، چون اراده حالتی است درونی که اگر باطل شود حس و شعور آدمی باطل می‌شود و معلوم است که باطل شدن حس و شعور به بطلان انسانیت منتهی می‌گردد.

محدودیت آزادی

چیزی که هست انسان از آنجائی که موجودی است اجتماعی و طبیعتش او را به سوی زندگی گروهی سوق می‌دهد، و لازمه این سوق دادن این است که یک انسان اراده‌اش را داخل در اراده همه و فعلش را داخل در فعل همه کند و باز لازمه آن این است که در برابر قانونی که اراده‌ها را تعدیل می‌کند و برای اعمال مرز و حد درست می‌کند، خاضع گردد، لذا باید بگوئیم همان طبیعتی که آزادی در اراده و عمل را به او داد، دوباره همان طبیعت بعینه اراده‌اش و عملش را محدود و آن آزادی را که در اول به او داده بود مقید نمود.

محدودیت آزادی (۲۴۹)

آزادی در تمدن غربی

از سوی دیگر این محدودیت‌ها که از ناحیه قوانین آمد بخاطر اختلافی که در قانون‌گذاران بود مختلف گردید، در تمدن عصر حاضر از آنجا که پایه و اساس احکام قانون بهره‌مندی از مادیات است که شرحش گذشت نتیجه اینگونه تفکر آن شد که مردم در امر معارف اصلی و دینی آزاد شدند، یعنی در اینکه معتقد به چه عقایدی باشند و آیا به لوازم آن عقاید ملتزم باشند یا نه و نیز در امر اخلاق و هر چیزی که قانون درباره‌اش نظری نداده آزاد باشند، و معنای حریت و آزادی هم در تمدن عصر ما همین شده است که مردم در غیر آنچه از ناحیه قانون محدود شدند آزادند، هر اراده‌ای که خواستند بکنند و هر عملی که خواستند انجام دهند.

(۲۵۰) جامعه‌شناسی

آزادی در قوانین اسلام

ولی اسلام، که چون قانونش را بر اساس توحید بنا نهاده، و در مرحله بعد، اخلاق فاضله را نیز پایه قانونش قرار داده و آن‌گاه متعرض تمامی اعمال بشر (چه فردیش و چه اجتماعیش) شده و برای همه آنها حکم جعل کرده و در نتیجه هیچ چیزی که با انسان ارتباط پیدا کند و یا انسان با آن ارتباط داشته باشد نمانده، مگر آنکه شرع اسلام در آن جای پائی دارد، در نتیجه در اسلام جائی و مجالی برای حریت به معنای امروزیش نیست.

اما از سوی دیگر اسلام حریتی به بشر داده که قابل قیاس با حریت تمدن عصر حاضر نیست و آن آزادی از هر قید و بند و از هر عبودیتی به جز عبودیت برای خدای سبحان است و این هر چند در گفتن آسان است، یعنی با یک کلمه حریت خلاصه می‌شود ولی معنائی بس وسیع دارد و کسی می‌تواند به وسعت معنای آن پی ببرد که آزادی در قوانین اسلام (۲۵۱)

در سنت اسلامی و سیره عملی که مردم را به آن می‌خواند و آن سیره را در بین افراد جامعه و طبقات آن برقرار می‌سازد، دقت و تعمق کند و سپس آن سیره را با سیره ظلم و زوری که تمدن عصر حاضر در بین افراد جامعه در بین طبقات آن و سپس بین یک جامعه قوی و جوامع ضعیف برقرار نموده مقایسه نماید، آن وقت می‌تواند به خوبی درک کند آیا اسلام بشر را آزاد کرده و تمدن غرب بشر را اسیر هوا و هوس‌ها و جاه‌طلبی‌ها نموده و یا به عکس است و آیا آزادی واقعی و شایسته منزلت انسانی آن است که اسلام آورده، و یا بی بند و باری است که تمدن حاضر به ارمغان آورده است.

پس احکام اسلام هر چند که حکم است و حکم محدودیت است، ولی در حقیقت ورزش و تمرین آزاد شدن از قیود ننگین حیوانیت است. گوا اینکه اسلام بشر را در بهره‌گیری از رزق طیب و مزایای زندگی و در مباحات، آزاد گذاشته، اما این شرط را هم کرده که در همان طبقات افراط و یا تفریط نکنند و فرموده:

(۲۵۲) جامعه‌شناسی

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ...» (۲۳ / اعراف)

و نیز فرموده:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا...» (۲۹ / بقره)

و نیز فرموده:

«وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِمَّا...» (۱۳ / جاثیه)

برداشت غلط از مفهوم آزادی در اسلام

یکی از عجایب این است که بعضی از اهل بحث و مفسرین با زور و زحمت خواسته‌اند اثبات کنند که در اسلام عقیده آزاد است، و استدلال کرده‌اند به آیه شریفه: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (۲۵۶ / بقره) و آیاتی دیگر نظیر آن.

در حالی که ما در ذیل تفسیر همین آیه گفتیم که آیه چه می‌خواهد بفرماید، آنچه در اینجا اضافه می‌کنیم این است که شما خواننده توجه فرمودید که گفتیم توحید اساس برداشت غلط از مفهوم آزادی در اسلام (۲۵۳)

تمامی نوامیس و احکام اسلامی است و با این حال چطور ممکن است که اسلام آزادی در عقیده را تشریح کرده باشد؟ و اگر آیه بالا نخواهد چنین چیزی را تشریح کند آیا تناقض صریح نخواهد بود؟ قطعاً تناقض است و آزادی در عقیده در اسلام

مثل این می‌ماند که دنیای متمدن امروز قوانین تشریح بکند و آن‌گاه در آخر این یک قانون را هم اضافه کند که مردم در عمل به این قوانین آزادند، اگر خواستند، عمل بکنند و اگر نخواستند نکنند.

و به عبارتی دیگر، عقیده که عبارت است از درک تصدیقی، اگر در ذهن انسان پیدا شود، این حاصل شدنش عمل اختیاری انسان نیست، تا بشود فلان شخص را از فلان عقیده، منع و یا در آن عقیده دیگر آزاد گذاشت بلکه آنچه در مورد عقاید می‌شود تحت تکلیف در آید لوازم عملی آن است، یعنی بعضی از کارها را که با مقتضای فلان عقیده منافات دارد منع، و بعضی دیگر را که مطابق مقتضای آن عقیده است تجویز کرد، مثلاً شخصی را وادار کرد به اینکه مردم را به سوی فلان عقیده دعوت کند و با آوردن (۲۵۴) جامعه‌شناسی

دلیل‌های محکم قانعشان کند که باید آن عقیده را بپذیرند و یا آن عقیده دیگر را نپذیرند و یا وادار کرد آن عقیده را با ذکر ادله‌اش به صورت کتابی بنویسد، و منتشر کند. و فلان عقیده‌ای که مردم داشتند باطل و فاسد سازد، اعمالی هم که طبق عقیده خود می‌کنند باطل و نادرست جلوه دهد.

پس آنچه بکن و نکن بر می‌دارد، لوازم عملی به عقاید است، نه خود عقاید، و معلوم است که وقتی لوازم عملی نامبرده، با مواد قانون دایر در اجتماع مخالفت داشت، و یا با اصلی که قانون متکی بر آن است ناسازگاری داشت، حتماً قانون از چنان عملی جلوگیری خواهد کرد، پس آیه شریفه: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» تنها در این مقام است که بفهماند، اعتقاد اکراه بردار نیست، نه می‌تواند منظور این باشد که اسلام کسی را مجبور به اعتقاد به معارف خود نکرده، و نه می‌تواند این باشد که مردم در اعتقاد آزادند، و

برداشت غلط از مفهوم آزادی در اسلام (۲۵۵)

اسلام در تشریح خود جز بر دین توحید تکیه نکرده، دین توحیدی که اصول سه‌گانه‌اش توحید صانع، و نبوت انبیاء، و روز رستاخیز است، و همین اصل است که مسلمانان و یهود و نصارا و مجوس و بالاخره اهل کتاب بر آن اتحاد و اجتماع دارند، پس حریت هم تنها در این سه اصل است و نمی‌تواند در غیر آن باشد، زیرا گفتیم آزادی در غیر این اصول یعنی ویران کردن اصل دین. بله، البته در این میان حریتی دیگر هست و آن حریت از جهت اظهار عقیده در هنگام بحث است که ان شاء الله در جای خود در باره‌اش بحث خواهیم کرد. (۱)

۱- المیزان ۷ ج: ۴ ص: ۱۴۳.

(۲۵۶) جامعه‌شناسی

حد و مرز اعتقادی کشور اسلامی

اسلام مسأله تأثیر انشعاب قومی، در پدید آمدن اجتماع را لغو کرده (یعنی اجازه نمی‌دهد صرف اینکه جمعیتی در قومیت واحدند باعث آن شود که آن قوم از سایر اقوام جدا گردند و برای خود مرز و حدود جغرافیائی معین نموده و از سایرین متمایز شوند)، برای اینکه عامل اصلی در مسأله قومیت، بدویت و صحرانشین است، که زندگی در آنجا قبیله‌ای و طایفه‌ای است و یا عاملش اختلاف منطقه زندگی و وطن ارضی است و این دو عامل، یعنی بدویت و اختلاف مناطق زمین (همان‌طور که در محل خودش بیان شد)، از جهت آب و هوا، یعنی حرارت و برودت و فراوانی نعمت و نایابی

حد و مرز کشور اسلامی (۲۵۷)

آن، دو عامل اصلی بوده‌اند تا نوع بشر را به شعوب و قبائل منشعب گردانند، که در نتیجه زبانها و رنگ پوست بدن‌ها و... مختلف شده، و سپس باعث شده که هر قومی قطعه‌ای از قطعات کره زمین را برحسب تلاشی که در زندگی داشته‌اند به خود اختصاص

دهند، اگر زورشان بیشتر و سلحشورتر بوده قطعه بزرگ‌تری، و اگر کمتر بوده، قطعه کوچک‌تری را خاص خود کنند، و نام وطن بر آن قطعه بگذارند، و به آن سرزمین عشق بورزند، و با تمام نیرو از آن دفاع نمایند.

و این معنا هر چند در رابطه با حوائج طبیعی بشر پیدا شده، یعنی حوائج او که فطرتش به سوی رفع آن سوقش می‌دهد، و ادارش کرده که این مرزبندیها را بکند (و از دیگران هم بپذیرد)، ولی امری غیر فطری هم در آن راه یافته است و آن این است که فطرت اقتضا دارد که تمامی نوع بشر در یک مجتمع گرد هم آیند، زیرا این معنا ضروری و بدیهی است، که طبیعت دعوت می‌کند به اینکه قوای جدای از هم دست به دست هم

(۲۵۸) جامعه‌شناسی

دهند، و با تراکم یافتن تقویت شوند و همه یکی گردند، تا زودتر و بهتر به هدفهای صالح برسند و این امری است که (حاجت به استدلال ندارد)، و در نظام طبیعت می‌بینیم که ماده اصلی، در اثر تراکم شدن عنصری با عنصر دیگر عنصری را تشکیل می‌دهد و سپس چند عنصر در اثر یکجا جمع شدن فلان جماد را و سپس نبات و آن گاه حیوان و سرانجام در آخر انسان را تشکیل می‌دهد. در حالی که انشعابات وطنی درست عکس این را نتیجه می‌دهد، یعنی اهل یک وطن هر قدر متحدتر و در هم فشرده‌تر شوند، از سایر مجتمعات بشری بیشتر جدا می‌گردند، اگر متحد می‌شوند واحدی می‌گردند که روح و جسم آن واحد از واحدهای وطنی دیگر جدا است، و در نتیجه انسانیت وحدت خود را از دست می‌دهد و تجمع جای خود را به تفرقه می‌دهد. بشر به تفرق و تشتتی گرفتار می‌شود که از آن فرار می‌کند و به خاطر نجات از آن دور هم جمع شده جامعه تشکیل داد، و واحدی که جدیداً تشکیل یافته شروع می‌کند به اینکه با سایر آحاد جدید همان معامله‌ای را بکند که با سایر

حد و مرز کشور اسلامی (۲۵۹)

موجودات عالم می‌کرد، یعنی سایر انسانها و اجتماعات را به خدمت می‌گیرد، و از آنها چون حیوانی شیرده بهره‌کشی می‌کند و چه کارهائی دیگر که انجام نمی‌دهد و تجربه دائمی از روز اول دنیا تا به امروز (که عصر ما است) شاهد بر صدق گفتار ما است و آیاتی هم که در خلال بحث‌های دوازده گانه قبل آوردیم کافی است که از آنها همین معنا را بفهمیم و بتوانیم به قرآن کریم نسبت دهیم.

و همین معنا باعث شده که اسلام اعتبار این گونه انشعابها و چند دستگی‌ها و امتیازات را لغو اعلام نموده، اجتماع را بر پایه عقیده بنا نهد نه بر پایه جنسیت، قومیت، وطن و امثال آن، و حتی در مثل پیوند زوجیت و خویشاوندی که اولی مجوز تمتعات جنسی، و دومی وسیله میراث خواری است نیز مدار و معیار را توحید قرار داده نه منزل و وطن و امثال آن را (به این معنا که فلان فرزند از پدر و مادر مسلمان که از دین توحید خارج است، با اینکه از پشت پدرش و رحم مادرش متولد شده، به خاطر کفرش از آن دو ارث نمی‌برد، و همسرش نیز نمی‌تواند از جامعه مسلمین باشد).

(۲۶۰) جامعه‌شناسی

و از بهترین شواهد بر این معنائکته‌ای است که هنگام بررسی شرایع این دین به چشم می‌خورد، و آن این است که می‌بینیم مسأله توحید را در هیچ حالی از احوال مهمل نگذاشته و بر مجتمع اسلامی واجب کرده که حتی در اوج عظمت و اهتزاز بیریق پیروزی دین را به پا بدارد، و در دین متفرق نشود و نیز در هنگام شکست خوردن از دشمن و ضعف و ناتوانیش تا آنجا که می‌تواند در احیای دین و اعلائی کلمه توحید بکوشد، و بر این قیاس مسأله توحید و اقامه دین را در همه احوال لازم شمرده، حتی بر یک فرد مسلمان نیز واجب کرده که دین خدا را محکم بگیرد و به قدر توانائیش به آن عمل کند، هرچند که به عقد قلبی باشد، و اگر سخت‌گیری دشمن اجازه تظاهر به دین‌داری نمی‌دهد در باطن دلش به عقاید حقه دین معتقد باشد، و اعمال ظاهری را از ترس دشمن با اشاره انجام دهد. (۱)

۱-المیزان ج: ۴ ص: ۱۴۳.

حد و مرز کشور اسلامی (۲۶۱)

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

